

مختصری از تاریخ امر

جمع آوری و تنظیم لجنه ملی جوانان بهائی ایران

با تصویب محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران

سنه ۱۱۶۰ بیدج

مقدمه

—————

لجنه ملی جوانان بهائی ایران در طرح حداقل معلومات
امری جوانان عزیزتمیبه و تنظیم جزوه‌ای را بمنظور تاریخ مختصر
امر بهائی پیش‌بینی نمود چون قسمت عمده مطالب مورد نظر
قبلا تدوین و در کتابهای دروس اخلاقی موجود بود بسا
صوابدید محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران جمع‌آوری
و تنظیم نموده و بصورت جزوه حاضر در اختیار یاران عزیز
رحمن قرار داده میشود امید است احبای الهی و جوانان
عزیز رحمانی با مطالعه و کسب اطلاع کامل از این جزوه
پیش‌ازپیش موفق به تکمیل اطلاعات تاریخی خود گردند .

فہرست

میں

صفحہ	مطلب
میں	میں
۱	پشارت بظہور قائم موعود
۲	حضرت اعلیٰ مبشر جمال اقدس ابہی بودند
۴	تاریخ حیات حضرت نقطہ اولیٰ جل ذکرہ الاعلیٰ
	بیانات مقدسہ حضرت نقطہ اولیٰ عز اسمہ الاعلیٰ
۷۹	راجع بظہور من ینظہرہ اللہ
	بشارت کتب مقدسہ راجع بظہور حضرت
۸۱	بہاء اللہ جل اسمہ الاعلیٰ
۹۲	تاریخ حضرت بہاء اللہ جل اسمہ الاعلیٰ
۱۰۸	مسافرت حضرت بہاء اللہ بما زندران
۱۳۶	حضرت بہاء اللہ
۱۴۳	حضرت عبدالبہاء
۱۵۹	حضرت ولی امر اللہ

بشارت بظهور قائم موعود

جناب نبیل زرنندی میفرماید :

"سنه ستین که ظهور موعود در آن واقع شد در احادیث مرویه از حضرت رسول وائمه اطهار علیهم السلام مذکور گردیده حضرت صادق علیه السلام در جواب کسیکه از میقات ظهور قائم سؤال کرده بود فرمودند (وفی سنة الستین یظهر ائمه وینعلو ذکره) محیی الدین عربی در کتب و رسائل خویش با اسم قائم موعود و سال ظهور آن بزرگوار اشاره فرموده از جمله میفرماید حضرت مهدی چند وزیر دارد که همه ایرانی هستند اسم مبارک حضرت مهدی مرکب از اسم نبی و ولی است در صورتیکه اسم ولی مقدم بر اسم نبی باشد و سال ظهور حضرت مهدی مطابق با نصف کوچکترین عددی است که بر اعداد آحاد قابل قسمت است (یعنی ۲۵۲۰ و نصف آن ۱۲۶۰ است)

میرزا محمد اخباری اشعاری دارد که سال ظهور قائم موعود را در آن ذکر کرده و مضمون آن اینست کسه میگوید در سال غرس زمین از نور قائم روشن میشود و در سال غرسه جهان از عظمتش مملو خواهد شد اگر تا سال غرسی زنده بمانی مشاهده خواهی نمود که طوایف و حکام و مردم و دین همه تجدید شده است از حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام حدیثی مروی است که فرمودند در سال غرس شجره - حدایت الهی در جهان کاشته خواهد شد .

حضرت اعلیٰ مشیر جمال قدس سره

پووند

ظهور حضرت باب عبارت از طلوع صبح است چنانکه طلوع صبح بشارت بظهور آفتاب میدهد همینطور ظهور حضرت باب علامت طلوع شمس بها بود یعنی صبحی بود نورانی که آفاق را روشن کرد و آن انوار

کم کم نمایان شد تا عاقبت مهر رخشان جلوه نمود حضرت
 باب مبشر بطلوع شمس بها^۴ الله بود و در جمیع کتب
 خویش بشارت بظهور حضرت بها^۴ الله داد حتی در
 اول کتابی که موسوم باحسن القصص است میفرماید -
 یاسیدنا الاکبر قد فدیت یکلئ لک و ما تمنیت الا القتل
 فی سبیلک نهایت آرزوی حضرت باب شهادت در این
 سبیل بود این تاج سلطنت ابدیه را بر سر مبارک
 نهاد که جواهر زواهرش قرون و اعصار را روشن نماید
 . . حضرت اعلی روحی له الفداء^۴ در جمیع کتب خویش
 بشارت بظهور بها^۴ الله داد که در سنه تسع ظهور
 عجیبی ظاهر میشود و هر خیری حاصل میگردد و کسل
 بلقا^۴ الله فائز میشوند یعنی ظهور رب الجنود خواهد
 بود و آفتاب حقیقت طالع و روح ابدی دمیده خواهد
 شد خلاصه بیانات بسیار دارد که جمیع در شسارت
 بظهور بها^۴ الله است آن بود که چون حضرت -
 بها^۴ الله در بغداد یوم رضوان اظهار امر فرمود
 جمیع بابیان معترف شدند مگر قلیلی (۱) . .

مختصر تاریخ حیات حضرت نقطه اولی جل فرکه الاعلی (۱)

نام مبارک حضرت نعتیه اولی عزا سمه الاعلی سید
علیمحمد واسم پدر بزرگوارشان سید محمد رضا و نام
والده ماجدشان فاطمه بیگم میباشد .

هیكل مبارك در مدینه منوره شیراز یوم اول -
محرم سال ۱۲۳۵ هجری قمری مطابق بیستم
اکتبر سال ۱۸۱۶ میلادی تولد یافته اند . در
دوران طفولیت پدر بزرگوارشان صعود فرمود و جناب
حاج میرزا سید علی خاں اعظم هیكل مبارك متکفل
پرورش و مراقبت حضرت اعلی گردید .

هیكل مبارك در سن شش یا هفت سالگی بمکتب
شیخ عابد معروف به (شیخنا) که در محل مشهور
به قهوه اولیا * در مدینه مبارکه شیراز دائر بود -
تشریف برده و پس از پنج سال که بتحصیل مقدمات
فارسی مشغول بودند دیگر بمکتب شیخنا تشریف

نبردند و سزانه سال در اول ماه ربیع الاول سال
 ۱۲۵۷ هجری قمری بزیارت نجف و کربلا عزیمت فرمود
 و پس از هفت ماه بفارس مراجعت نمودند و با جناب خال
 در شیراز تجارت پرداختند تا در سال ۱۲۵۸ هجری
 یوم جمعه دبیجدهم رجب از دواج هیکل مبارک با حقه
 خانم بنت آقا میرزا علی بن آقا میرزا عابد صورت گرفت
 از این اقتران طفلی موسوم باحمد بوجود آمد که در
 سال ۱۲۵۹ هجری یعنی یکسال قبل از بعثت -
 مبارک وفات یافت هیکل مبارک در کتاب قیوم الاسماء
 که بتفسیر احسن القصص نیز معروفست در ضمن سوره
 ۲۸ نام فرزند خود را احمد ذکر فرموده و حضرت حرم
 را در مصیبت آن طفل تسلیت داده اند قبر احمد در
 شیراز در بقعه بی بی دختران درهای درخت سروی
 واقع شده و امروز آن نقطه مشخص و معلوم است .
 پس از وفات این طفل مناجاتی از قلم مبارک صادر
 شده که چند فقره آن در ص ۷۷ ترجمه انگلیسی تاریخ
 نبیل مسطور و ترجمه آن بفارسی چنین است :
 اللهم یا الهی کاش این ابراهیم تورا هزار -

اسمعیل بود تا همه را در راه محبت توقریانی مینمود
 یا محبوبی یا مقصود قلبی محبت این احمد که بنده
 تو علی محمد او را در راه توقریانی کرد هیچگاه نمیتواند
 شعله محبت تو را که در قلبش افروخته خاموش سازد
 تا جانم در پای تو نثار نشود و تا جسم در راه تو بخت
 و خون نغلتد و تا سینه ام برای تو هدف گلوله های
 بیشمار نشود اضطراب من تسکین نیابد و دل من
 راحتی نپذیرد ای خدای من ای یگانه مقصود من قربان
 شدن یگانه فرزند مرا بپذیر و قبول فرما و فدا شدن
 او را فاتحه و علامت فدا شدن من در راهت قرار داده
 و بفضلت فداکاری مرا قبول فرما آرزو دارم که خون من
 در راه تو ریخته شود تا بذر امر تو را با خون خود
 آبیاری نمایم تاثیر مخصوصی بخون من عطا کن تا
 بذر الهی بزودی در قلوب عباد انبیا نماید و سرسبز
 گردد و نمو کند تا درختی توانا گردد و جمیع اهل
 عالم در سایه آن مجتمع شوند اللهم استجب دعائی
 و حقق لی املی و منائی انک انت المقتدر الکریم انتهى
 باری هیکل مبارک مدتی راهم در پوشهر بتجارت



اليوم خير النساء * ام نقطه اولی است و حرام شد
 اطلاق این اسم بر اما * الله و همچنین اذن داده
 شده اطلاق این اسم بعدها بر ضلع نقطه که در -
 فارس ساکنند و از حصن عصمت ربانی خارج نشده اند
 و حرمة الله را رعایت نموده
 .. فونفسی الحق اوست بتول عذرا * و حرم اعلی
 و عصمت کبری *

(۲)

در تاریخ نبیل مسطور است آنچه که خلاصه اش

این است :

جناب سید کاظم رشتی میدانست که ظهور موعود
 نزدیک است و از طرفی یقین داشت که حجابات بسیار
 و موانع متعدده موجود است که سبب عدم عرفان
 مردم خواهد گردید بنا بر این همت گماشت که بانهایت
 حکمت حجابات را مرتفع سازد و نفوس را برای ساعت
 ظهور آماده و مستعد نماید پیوسته بشاگردان خود
 میگفت موعود منتظر از جا بلقا و جا بلصا نخواهد آمد
 بلکه آن بزرگوار الان در میان شما است با چشم خود

اورا میبینید ولی اورا نمی شناسید او اولاد رسول
 و از بنی هاشم است جوان است دارای علم لدنی
 است دانش او از تعالیم شیخ احمد نیست بلکه
 دارای علم الهی است علم من نسبت با او مانند قطره
 نسبت بدریاست من مانند ذره خاکم و او خداوند پاک
 قامت حضرتش متوسط است از استعمال دخان بر
 کنار است بعضی از شاگردان خیال میکردند که موعود^د
 خود سید کاظم است و علامات را یک یک با او منطبق
 میساختند یکی از شاگردان سید این مطالب را اظهار
 کرد سید کاظم بحدی دشمنان گشت که نزدیک بود
 او را از جرگه شاگردان خویش بیرون کنند این شاگرد
 که نامش ملا مهدی خوئی بود از سید رجا کرد که
 او را عفو فرماید و از گناه خویش استغفار کرد شیخ
 حسن زنوزی برای من حکایت کرد گفت من نیز از آن
 اشخاصی بودم که سید کاظم را شخص موعود^{شتم} میپنداشتم
 و پیوسته از خدا درخواست میکردم که اگر پراه باطل
 رفته ام مرا آگاه کند بدرجه مضطرب بودم که چند
 روز از خوردن و خواب محروم شدم پیوسته بخدمت

سید مشغول بودم و نهایت تعلق را با او داشتم
یکروز صبح زود ملا نوروژ که از گماشتگان سید بود مرا
از خواب بیدار کرد و گفت دنبال من بیا برخاستم و با
هم بمنزل سید کاظم رفتیم سید را دیدم لباسهای خود
را پوشیده و عبا بدوش افکنده مثل اینکه میخواهد
بمحللی برود بمن فرمود شخص بزرگواری وارد شده -
میخواهم با تو بدیدن او برویم دسوا متدرجا روشن
میشد براه افتادیم از کوجه های کربلا گذر کردیم تا
بمنزلی رسیدیم جوانی دم در ایستاده بود عمامه
سبزی بر سر داشت و چندان آثار لطف و تواضع در
سیمای او آشکار بود که بوصف نیاید مثل اینکه
انتظار ورود ما را میکشید چون نزدیک شدیم با کمال
وقار بطرف ما آمد سید را در آغوش کشید و نهایت محبت
و لطف را نسبت با و ابراز فرمود سید کاظم هم نهایت
احترام را نسبت به آنجوان مراعات کرد در مقابل او -
ساکت ایستاده بود و سر بزرافکنده وارد منزل شدیم
از پله ها بالا رفته باطایقی ورود نمودیم که مقداری
گلهای خوشبو در اطایقی موجود و هوارا معطر نموده

بود جوان مارا بنشستن دعوت کرد سرپای مارا سرور
 و نشاط گرفته بود در وسط اطاق ظرفی مملو از شربت
 بود و فنجان نقره ای پهلوی آن ظرف گذاشته بودند
 جوان میزبان فنجان را پر از شربت کرد پسید کاظم
 عنایت کرد و فرمود و سقا هم ریهم شرابا طهورا سید
 ظرف شربت را از دست جوان گرفت و تا آخرین جرعه
 سر کشید و چنان سروری در چهره اش ظاهر شد که
 وصف آن ممکن نیست میزبان جوان ظرفی از شربت
 بمن نیز عطا فرمود ولی بیانی نکرد مذاکرات بین سید
 و جوان مزبور مدتی جریان داشت و جوان پیوسته با
 آیات قرآن جواب سید را میفرمود و سر از زمانی -
 برخاستیم میزبان ما تادم در مارا مشایعت کرد و
 نهایت احترام را نسبت بما مراعات نمود جلال و جمال
 آن جوان بی اندازه مرا متعجب ساخته مطالب دیگر
 نیز بر تعجب من افزود و آن این بود که دیدم سید
 کاظم از ظرف نقره شربت آشامید با آنکه در شریعت
 اسلام استعمال ظروف نقره و طلا حرام است هرچه
 خواستم علت احترام زائد از حد سید را نسبت با آن جوان

سئوال کنم ممکن نشد احترام سید نسبت بآن جوان بیش از احترامی بود که نسبت بمقام سید الشهدا^۹ مراعات مینمود پس از سه روز همان جوان وارد محضر سید شد و نزدیک در جلوس نمود بانهایت ادب و وقار درس سید را گوش میداد بمحض اینکه چشم سید کاظم بآن جوان افتاد سکوت اختیار کرد یکی از شاگردان خواہش نمود که بیان خود را ادامه دهد سید باو فرمود چه بگویم سپس بطرف آن جوان متوجه شده و گفت حق از آن نور آفتابیکه بر آن دامن افتاده است آشکار تر است من چون نظر کردم دیدم نور آفتاب بر دامن آن جوان بزرگوار افتاده دو مرتبه آن شاگرد از سید پرسید چرا اسم موعود را بما نمیگوئید و شخص او را بمن نشان نمید^{نمید} با انگشت خویش بگویی خود اشارت کرد و مقصودش این بود که اگر نام موعود را بگویم و شخص او را معرفی کنم فوراً من و او هردو بقتل خواهیم رسید چیزیکه بیشتر بر حریت من افزود این بود که مکرر سید کاظم میفرمود مردم بقدری گمراهند که اگر من موعود را بآنها معرفی کنم و او را بآنها نشان بدهم و بگویم محسوب

من و شما اینست همه در مقام انکار بر می آیند و او را قبول
 نمیکنند با آنکه سید با انگشت خویش بدامن آنجوان -
 اشاره کرد معذلك هیچکس مقصود او را در این اشاره
 نفهمید من کم کم دانستم که سید کاظم شخص موعود
 نیست پیوسته در باره آنجوان فکر میکردم که کیست
 این همه جذابیت او از کجا است بارها خواستم از سید
 کاظم در باره آنجوان چیزی پرسم لکن وقار و جلالت
 سید مرا از سؤال باز داشت سید کاظم چندین مرتبه
 بمن فرمود ای شیخ حسن خوشا بحال تو که اسمت حسن
 است آغاز حالت حسن است عاقبت هم حسن است
 بحضور شیخ احمد احسائی رسیدی و با من مدتی را
 گذراندی در آئنده نیز بشادمانی بزرگی خواهی رسید
 و چیزی خواهی دید که هیچ چشمی ندیده و هیچ
 گوشی نشنیده و بقلب کسی خطور نکرده بارها در -
 صد دبر آمدم که با آن سید جوان ملاقات کنم و از نام
 و نسبتش جويا شوم چند مرتبه او را دیدم که در حرم
 سید الشهدا^ع غرق مناجات و دعا بود بهیچکس -
 نظری نداشت اشک از چشمانش میریخت و کلماتی در



این همان جوان بزرگواری است که قبلا او را در کربلا دیده ام بعد از استماع ندا^{۱۰} از کربلا بشیرا زرفتم ولی آنحضرت بیکه سفر کرد بودند پس از اینکه مراجعت فرمود بحضور او مشرف شدم و پیوسته سعی میکردم که از ملازمین حضرتش باشم (۱)۰۰

دشمنان و مخالفین جناب سید کاظم رشتی پس از وفات آن حضرت جانی تازه گرفتند و برای بدست آوردن ریاست بجد و جهد مشغول شدند زیرا تشنه ریاست بودند و تا جناب سید در این عالم بودند — هیچکس اعتیائی بآن اشخاص ریاست طلب نداشت بعد از وفات سید مرحوم مخالفینش جرئت و جسارت یافتند و بتفرقه اصحاب سید پرداختند خود مدعی مقامات شدند و بتدارک مافات اقدام نمودند شاگردان جناب سید از وفات آن بزرگوار اندوهگین و محزون بودند طولی نکشید که جناب ملا حسین بشرویه ای از مسافرت اصفهان و خراسان که با مر سید مرحوم رفته بودند بکربلا مراجعت فرمودند ۰۰ شاگردان پریشان سید

(۱) رساله ایام نسه

دور ملاحسین مجتمع شدند تا امید ی آنها با امیدوار ی
 تبدیل شد و همت گماشتند که از محبوب بی نشان نشانی
 بیابند . . جناب ملاحسین بعد از پایان ایام سوگواری
 عده از شاگردان سید مرحوم را که دارای اخلاص بودند
 بنزد خویش خواندند و از آنها پرسیدند استاد بزرگوار ما
 در اواخر ایام چه وصیتی فرمود و آخرین نصیحتهای
 او چه بود در جواب گفتند که استاد بزرگوار نهایت تاکید
 را فرمودند و چند مرتبه ما تکرار کردند که بعد از وفاتش
 ترك منزل و خانمان گوئیم و در بلاد منتشر شویم
 ب جستجوی حضرت موعود پردازیم و هیچ امری را بر
 این مسئله ترجیح ندهیم قلوب خود را از در آلایشی
 پاک کنیم و از توجه بمقاصد دنیوی برکنار باشیم میفرمود
 ظهور موعود نزدیک است خود را آماده کنید حتی
 بما فرمود حضرت موعود الان در میان شماست ظاهر
 و آشکار است میان شما و آن بزرگوار حجابهای مانع
 است قیام کنید جستجو کنید تا حجب مانعه را از میان
 بردارید و بدانید که تانیت خود را خالص نکنید و بدعا
 و مناجات نپردازید و استقامت را شعار خود نسازید

بمقصود نخواهید رسید . . جناب ملاحسین چـون
این بیانات را از شاگردان سید مرحوم شنیدند بآنها
فرمودند با وجود اینهمه تاکیدات که از استاد بزرگوار
شنیده اید پس چرا تاکنون در کربلا مانده اید و بـسه
جستجوی حضرت موعود نپرداخته اید گفتند همه
ما مقصریم و اقرار و اعتراف بتقصیر خود داریم و شخص
ترا صاحب رتبه عظیم و مقام عالی می شماریم اینک هر
چه بفرمائی اطاعت میکنیم حتی اگر خود را حضرت -
موعود معرفی کنی بی درنگ ادعای ترا قبول میکنیم
خلاصه هر چه بفرمائی حاضریم و با طاعت تو کمر بسته آ
جناب ملاحسین فریاد بر آوردند و فرمودند ما همه
بنده آستانیم استغفرالله که من چنین ادعائی داشته
باشم .

جناب ملاحسین بعد از آنکه اصحاب سید مرحوم
را با جرای وصایای آن بزرگوار تشویق نمودند از کربلا
بنجف عزیمت کردند میرزا محمد حسن برادرشان و میرزا
محمد باقر خالوزاده شان با ایشان همراه بودند . .
این سه نفر بمسجد کوفه رسیدند جناب ملاحسین

برای مدت چهل روز در مسجد کوفه عزم اعتکاف فرمودند
 و عبادت مشغول شدند و روزها صائم بودند و شبها
 بدعا و مناجات مشغول برادرشان نیز در صوم و صلوة
 با ایشان همراه و خالوزاده شان متمدی تهیه وسائل
 غذا و سایر لوازم بودند و پس از فراغت مشارالیه نیز
 عبادت میپرداخت پس از چند روز ملاحظی بسطامی
 که از مشاهیر شاگردان مرحوم سید بود با ۲ نفر دیگر
 از همراهان خود بمسجد کوفه وارد شدند ۱۰۰ اعتکاف
 چهل روزه ملاحظه حسین که تمام شد بهمراسی برادر و
 خالوزاده اش بنجف برگشت شب از کربلا رد شد و پس
 از زیارت نجف بجانب یوشهر روان گردید در یوشهر
 نفعه لدایفه غیبی بمشامش رسید زیرا در این شهر محبوس
 عالمیان چندی متوقف و بتجارت مشغول بودند ۰۰
 ۰۰ مدت توقف مشارالیه در یوشهر آنقدر رساط طول
 نکشید و بصوب شیراز روان گشت پس از ورود از برادر
 و خالوزاده اش جدا شد بآنها گفت شما بمسجد ایلخانی
 بروید و بر آنجا منتظر باشید انشاء الله هنگام مغرب
 نزد شما خواهیم آمد آنها رفتند جناب ملا حسین چند

ساعت در خارج شهر گردش کرد در آن بین جوانی را مشاهده نمود که چپه گشاده ای داشت و عمامه سبزی بر سر نهاده پیش میآید و چون بملاحسین رسید با تبسم سلام کرد و فرمود الحمد لله که بسلامت وارد شدید و مانند دوست صادق با وفائیکه بارفیق قدیمی خود برخوردار نماید با ملاحسین بمهر و محبت تلاقی نمود . . ملاحسین میفرمود جوانیکه در خارج شهوشیراز بخد متش رسیدم بانهایت محبت نسبت بمن رفتار کرد و مرا بمنزلش دعوت فرمود تاریخ سفر از من دور شود و از خستگی دمی بیاسنا من از ایشان درخواست کردم که از قبول دعوت معذورم دارند زیرا همراهان من در شهر بانظظار مراجعت من هستند فرمودند آنها را بخدا بسپار خداوند آنها را محافظت میفرماید بعد مرا امر کردند تا در خدمتش روان شوم من هم بقدری از حسن رفتار و شیرینی گفتارش متأثر شده بودم که نتوانستم دعوتش را اجابت نکم از احساسات شدید و عواطف عالیله و آواز دلبریا و متانت و وقارش در حیرت بودم پس از طی طریق بدرب منزل رسیدیم بنای منزل در نهایت ظرافت

بود جوان در را کویید غلامی حبشی در را بگشود -
 جوان اول وارد منزل شده و بمن فرمود "ادخلوها
 بسلام آمنین" عظمت و جلال و قدرت و طرز مهمان
 نوازش تا اعماق قلب من اثر کرد آیه قرآنی را که تلاوت
 فرمود برای وصول بمقصود قلبی خود بفال نیک گرفتم
 زیرا این آیه را وقتی فرمود که من میخواستم وارد منزل
 شوم این اولین منزلی بود که من در آن شهر وارد -
 میشدم هوای این شهر از اول ورود سرور و نشاطی
 عجیب در من ایجاد کرده بود که هر چه بخواهم و وصف
 کنم نمیتوانم با خود گفتم آیا ممکن است در این شهر
 بمقصود برسم آیا ممکن است این پیش آمد بخصول
 مقصود من کمک کند و بدوره انتظار من خاتمه بخشد
 خلاصه وارد منزل شدم صاحب خانه از جلو و من از
 دنبال وارد اطاق شدیم بمحض ورود با طاق سرور و
 نشاط من مضاعف گشت هر چه بگویم کم گفته ام نشستیم
 جوان فرمود آفتابه و لگن آوردند برای اینکه دست و
 پای خود را از گرد سفر بشویم من اجازه خواستم که
 در اطاق دیگر بشستن دست و پا اقدام کنم ولی آن

بزرگوار در همان اطاق با دست مبارک خود آب ریختند
 و من دست و پایم را شستم بعد ظرفی از شربت برای
 من آوردند آنگاه فرمودند سماور و چای حاضر نمایند و
 چای بمن مرحمت کردند پس از آن اجازه خواستم
 مرخص شوم و عرض کردم مغرب نزدیک است همراهان
 منتظر من هستند بآنها گفته ام هنگام مغرب در مسجد
 ایلخانی نزد شما خواهم آمد فرمودند ناچار وقتیکه
 بآنها وعده دادی کلمه انشاء الله را بر زبان راندی
 از قرار معلوم مشیت خدا برفتنت تو قرار نگرفته بنا بر
 این از خلف وعده بیمناک مباش متانت و وقار آن بزرگوار
 طوری بود که چیزی نتوانستم بگویم برخاستم وضوء
 گرفتم بنماز مشغول شدم ایشان نیز پهلوی من بنماز
 ایستادند در بین نماز باین پیر آمد خود فکر مینمودم
 و قلبا مناجات میکردم و میگفتم خدا یا تائون در -
 جستجوی حضرت مهجود کوتاهی نکرده ام و لکن هنوز
 بمقصود نرسیده ام و حضرت موعود را نیافته ام تسبیح
 ظهور او را وعده فرموده و تخلف در وعده تو نیست
 این جریان که ذکر شد شب پنجم جمادی الاول سال

۱۲۶۰ هجری بود نیم ساعت از شب گذشته بود که آن جوان بزرگوار با من بمکالمه پرداخت ۰۰ وقتیکه میخواستم براه طلب قدم گذارم و بجستجوی موعود بپردازم دو مسئله را پیش خود علامت صدق ادعای قائمیت قرار دادم یکی رساله ای بود که شامل مسائل مشکله واقوال متشابهه و تعالیم باطنیه حضرت شیخ وسید مرحوم بود تصمیم داشتم در کس آن رموز و اسرار را بگشاید و آن مشکلات را حل فرماید باطاعتش قیام نمایم و زمام امور خود را بدو سپارم درم آنکه سوره مبارکه یوسف را بطلرزی بدیع که نظیر آنرا در مؤلفات و کتب نتوان یافت تفسیر فرماید ۰۰۰

سرگرم این افکار بودم میزبان بزرگوار من فرمود در وقت کنید تمام صفات در من موجود است چه مانع دارد که من شخص موعود باشم که سید مرحوم فرموده چه اشکالی در این مسئله تصور میکنید پس از استماع این بیان مبارک چاره جز تقدیم رساله معهوده — ندیدم آنرا بحضور مبارک گذاشتم و عرض کردم خواهش دارم به صفحات این رساله نظر لطفی افکنده واز —

ضعف و تقصیر من صرف نظر فرمائید آن بزرگوار مسئول
 مرا قبول فرموده کتابرا برداشته بعضی صفحات آنرا
 ملاحظه فرمودند آنگاه کتابرا بسته و بمن متوجه شدند
 و در ظرف چند دقیقه حل مشکلات و کشف رموز آنرا
 بیان فرمودند بعلاوه بسیاری از حقائق و اسرار را
 تبیین و تشریح فرمودند که تا آنوقت در هیچ حدیثی
 از ائمه اطهار و در هیچ کتابی از تألیفات شیخ وسید
 ندیده بودم بیان مبارک بقدری مؤثر و بهجت افزا بود
 و با قدرت مخصوصه ادامه میداد که یوسف از عهده من
 خارج است ۰۰ بعد فرمودند اینک وقت نزول تفسیر
 سوره یوسف است پس قلم را برداشته و با سرعت خارج
 از مرحله تصور سوره الملك را که اولین سوره آن تفسیر
 مبارک است نازل فرمودند حلاوت صوت مبارک که در
 حین نزول آیات ترنم میفرمودند بر قوت تأثیر کلمات ما
 مبارک اش میافزود تا خاتمه سوره ابداً توقف نفرمودند
 من همانطور نشسته بودم گوش میدادم صوت جان افزا
 و قوت بیان مبارکش مرا اسیر کرده بود بالاخره برخاستم
 و با حیرت و تردیدیکه بمن دست داده بود عرض کردم

اجازه بفرمائید مرخص شوم با تبسم لطیفی فرمودند
 بنشینید اگر حالا از اینجا بیرون بروید هر که شما را
 به بیند خواهد گفت که این جوان دیوانه شده است
 آنوقت ۲ ساعت و ۱۱ دقیقه از شب گذشته بود ۰۰

بعد فرمودند بعد از این در آینده این شب و این ساعت
 از بزرگترین اعیاد محسوب خواهد شد خدا را شکر کن
 که با آرزوی خود رسیدی ۰۰ خوشحال باش خاصیکه
 باین موهبت فائز شوند ۳ ساعت از شب گذشته امر
 فرمودند تا شام حاضر کنید ۰۰ محبت و لطف رفتار
 میزبان بزرگوار مخصوص خودش بود از کس دیگری ممکن
 نبود آنگونه عواطف و فضائل آشکار و ظاهر گردد همین
 مدالب بتمنهائی برای عظمت و جلالت آن بزرگوار -
 بردمانی کافی و شاهدهی صادق بود که احتیاجی بسأ
 شئون نداشت من گرفتار سحر بیان میزبان مهربان
 خود بودم نمیدانستم چه وقت و هنگام است از دنیا -
 بی خیر و همه چیز را فراموش کرده بودم ناگهان -
 صدای اذان صبح بگوشم رسید آنشب خواب بچشم
 من نیامد بنغمات صوت افزای حضرتش و بست

و بلند ی آواز جانفزایش در هنگام نزول آیات قیوم الاسماء
یعنی تفسیر ^{سوره} یوسف گوش هوش فراداده و از ترنماتش
لذت میبرد ۰۰ بعد فرمودند شما اول کسی هستید
که بمن مؤمن شده اید من باب الله هستم و شما
باب الباب باید هیجده نفر بمن مؤمن بشوند باین
معنی که ایمان آنها نتیجه تفحص و جستجوی خود
آنها باشد بدون اینکه کسی آنها را از اسم و رسم من
آگاه کند باید مرا بشناسند و بمن مؤمن شوند مرا
بمهیچکس معرفی نکنید تا وقتی که بمن توجه نمایم برای
هر یک از مؤمنین اولیه تکلیفی معین خواهم کرد و راه
تبلیغ کلمه الله را بآنها نشان خواهم داد بعد از این
فرمایشات مرا مرخص فرمودند و تادم دریا من تشریف
آوردند .

(استخراج از تلخیص تاریخ نبیل)

(۱۳)

اسامی مؤمنین اولیه بحضرت اعلی که بحروف حسی
موسومند از اینقرار است :

- ۱- جناب ملاحسین بشروه ملقب به باب‌الباب
- ۲- میرزا محمد حسن برادر باب‌الباب
- ۳- میرزا محمد باقر همشیره زاده اش
- ۴- ملا علی بسدلامی
- ۵- ملا خدا بخش قوچانی ملقب بملاعلی
- ۶- ملاحسین بجستانی
- ۷- سید حسین یزدی
- ۸- میرزا محمد روضه خوان یزدی
- ۹- سعید نندی
- ۱۰- ملا محمود خوئی
- ۱۱- ملا جلیل ارومی
- ۱۲- ملا احمد ابدال مراغه
- ۱۳- ملا باقر تبریزی
- ۱۴- ملا یوسف اردبیلی
- ۱۵- میرزا هادی پسر ملاعبد الوهاب قزوینی
- ۱۶- میرزا محمدعلی قزوینی
- ۱۷- حضرت طاهره
- ۱۸- حضرت قدوس . همه اینها بجز جناب

طاهره بحضور حضرت باب مشرف شدند :

(۴)

اواخر تابستان ۱۲۶۲ هجری بود که حضرت باب از شیراز بجانب اصفهان بهمراهی سید کاظم زنجانى عزیمت فرمودند چون باصفهان نزدیک شدند نامه ای بمنوچهر خان معتمد الدوله حاکم اصفهان مرقوم فرمودند که برای حضرتش منزلی تهیه نماید مشارالیه سلطان العلما میرسید محمد امام جمعه - اصفهان را که از بزرگترین پیشوایان روحانی در اصفهان بود وادار نمود که باستقبال حضرت باب کسی را بفرستد و در منزل خویش بانهایت احترام واکرام از آن حضرت پذیرائی کند چون حضرت باب منزل سلطان العلما نزدیک شدند مشارالیه بشخصه از هیکل مبارک - استقبال کرد و بانهایت محبت و احترام ایشانرا بمنزل برد . مردم اصفهان نسبت بحضرت باب نهایت احترام را مجری میداشتند روز جمعه که حضرت باب از حمام بمنزل تشریف میآوردند بسیاری از مردم آب هزانسه

حمام را برای شفا و رفع بیماریها تا آخرین قطره بردند
 و در سر تقسیم آن با هم نزاع میکردند امام جمعه نسبت
 بمیهمان خود از همان شب اول نهایت محبت را پیدا
 کرد خدمات حضرت باب را خودش انجام میداد -
 آفتابه لگن را از دست نوکرش میگرفت و خودش آب بدست
 حضرت اعلی میریخت بکلی خود را فراموش کرده بود
 یکشب از محضر مبارک درخواست کرد که سوره و بالعصر
 را که از سوره قرآنی است برای او تفسیر کنند حضرت
 باب کاغذ و قلم خواستند و با سرعت عجیبی بدون تأمل
 و سکون قلم مقصود مهماندار خود را برآوردند و تفسیری
 جلیل بر آن سوره مرقوم داشتند .

حضرت باب مناجاتی را که در مقدمه تفسیر مرقوم
 فرموده بودند در حضور حاضرین در آنشب تلاوت کردند
 همه مجدوب بیانات مبارک و لطافت صوت حضرتش
 شدند از قوت بیانش حیران مانده بی اختیار برخاستند
 و دامنهای حضرت را بوسیدند ملا محمد تقی هراتی
 مجتهد شهیر بی محابا زبان بمدح و ثنا گشود و گفت
 این کلمات بی مثل و نظیر است بدون تأیید الهی

واللهام خداوند هیچکس نمیتواند مثل این بزرگوار
در مدتی قلیل اینهمه آیات که معادل ربع یا ثلث
قرآن است در نهایت فصاحت و بلاغت بنویسد این
عمل بالاترین معجزه است .

شهرت حضرت باب روز افزون بود از اطراف -
اصفهان مردم دسته دسته برای تشریف میآمدند و
بمنزل امام جمعه هجوم میکردند هنگامه عجیبی بود
شهرت حضرت باب هر روزه رو باز دیاد بود علمای
اصفهان که آنهمه شهرت و انتشار عظمت باب را -
میشنیدند و بچشم خود میدیدند باز بزرگوار حسد
ورزیدند و دیدند اگر جلوگیری نکنند و بهمین منوال
کار پیش برود عاقبت خوبی برای آنها نخواهد داشت
این گفتگوها متدرجا بطهران رسید و علما بحاجی
میرزا آقاسی که صدراعظم شاه بود این وقایع را اخبار
نمودند میرزا آقاسی بهتر آن دید که با امام جمعه
نامه ای بنویسد و او را بمحافظت مصالح دین اسلام
و ادار کند و برسهل انکاری که تاکنون در این خصوص
از ناحیه او مجری شده ویرا سرزنش و توبیخ نماید

اینکار را کرد و در ضمن مراسله با او نوشت ما منتظر
بودیم که شما با کمال همت با امریکه مخالف مصالح
حکومت و رعیت است مخالفت نمائید و از اینگونه مطالب
جلوگیری کنید حال می شنوم که سید باب را مورد —
احترام قرار داده اید و او را در انظار خیلی بزرگ —
ساخته اید از او تعریف میکنید و تعالیم و آثارش را
تقدیر مینمائید بسایر علمای اصفهان هم از این —
قبیل مراسلات نوشت و آنها را بمخالفت باب تشویق
کرد محتمد الدوله چون باین وغایع وقوف یافت بامام
جمعه پیغام داد که بهمهراستی حضرت باب بمنزل
او بروند محتمد بامام جمعه گفت من از دشمنان باب
میتروسم که اذیتی با او برسانند محمد شاه امر کرده که
سید باب را بطهران بفرستم منم مجبورم مطابق امر
شاه عمل کنم بهتر آنستکه تا وقتی وسائل سفرا و فراهم
میشود در منزل من باشد امام جمعه هم بانظریسه
معتصم الدوله موافقت نمود حضرت باب را در منزل
معتصم گذاشت و خودش تنها بمنزل برگشت مدت توقف
حضرت باب در منزل امام جمعه چهل روز بود باری

شهرت باب روز افزون بود علما چون چنین دیدند
 بقتل حضرت باب فتوی نوشتند و جمیع علمای اصفهان
 بجز حاجی سیداسدالله و حاج محمد جعفر آبادی
 آن فتوی را امضا نمودند پس از آن ورته فتوی را
 نزد امام جمعه فرستادند امام جمعه فتوی قتل نداد
 خبر صدور این فتوی از ناحیه علما که بمنوچهرخان
 رسید بسیار برآشفته و در فکر چاره افتاد بانصد نفر
 سوار را مأمور کرد که با حضرت باب در هنگام غروب
 آفتاب از اصفهان خارج شوند و بطهران عزیمت
 نمایند ضمناً بر رئیس سواران دستور داد که پس از طی
 هر فرسنگی صد نفر از سواران را با اصفهان برگرداند
 و بر رئیس صد نفر آخری که مورد اعتماد او بود در نهانی
 سفارش کرد که از صد نفر خودش بعد از طی هر مرحله
 بیست نفر را برگرداند و از بیست نفر آخری ده نفر را
 که مورد اعتماد او هستند نگاهدارد و با آن ده نفری
 که مورد اعتمادش هستند از راه غیر معمولی بطوریکه
 کسی نفهمد حضرت باب را با اصفهان برگرداند و طوری
 بیایند که قبل از طلوع صبح وارد شهر شوند دستور

راکه معتمدالدوله داده بود بخوبی انجام یافت
 معتمدالدوله حضرت باب را بعمارت خورشید در -
 اطاق مخصوص جای داد و خود بشخصه بانجام
 خدمات حضرت باب اقدام مینمود معتمدالدوله پیوسته
 بحضور مبارک مشرف میشد و هر دم برایمان و یقینش
 افزوده میگشت یکروز بحضور مبارک عرض کرد بی اندازه
 محزون و اندوخته نام که پس از وفاتم گرگین خان که
 شخصی خونخوار و بی حقیقت است بوجود شما در -
 این منزل پی خواهد برد و باذیت و آزار شما اقدام
 خواهد کرد از این جهت خیلی متأثرم حضرت باب
 فرمود بیم من امور خود را بغدا و گذاشته ام و -
 بقضای اورا ضعیف هستم خداوند بمن قدرتی عنایت
 فرموده که اگر بخواهم جمیع این سنگهارا بجواهر
 تبدیل مینمایم که درد دنیا مثل آن پیدا نشود و اگر
 اراده کنم دشمنان خونخوار خود را چنان نسبت بخود
 شیفته و فریفته میسازم که در راه محبت من بانهایت
 اخلاص و استقامت قیام کنند من اینک باراده خودم
 باین بلیات و مصائب دچار شده ام تا قضای الهی

مجری شود .

باری معتمد الدوله پیوسته با خلاص وارادت خوش
میافزود تا آنکه شبی مختصر تری باو عارض شد و از این
جهان بانهایت اطمینان بجهان دیگر پرواز کرد .

پس از وفات معتمد گرگین خان بوسیله یکی از نفوسیکه
از جریان توقف حضرت باب در عمارت خورشید مطلع
بود باین مسئله اطلاع یافت و از مضمون وصیت نامه
معتمد و سایر امور باخبر شد . بلافاصله شخصی را

بطهران فرستاد و نامه ای بمحمدشاه نوشته باو داد
که بشاه برساند محمدشاه فرمانی بگرگین نوشت و باو
امر کرد که باچند تن سوار بریاست محمد بیك چا پارچی

که از فرقه علی اللهی بود پنهانی از دیگران سید
باب را بطهران بفرستند و این مطلب را بهیچکس

نگوید و سفارش شد که مأمورین نهایت احترام را نسبت

بحضرت باب مراعات نمایند نیمه شب حضرت باب بسا

مأمورین دولت برحسب امر شاه از اصفهان بجانب

طهران عزیمت فرمودند . (۵)

در روز یازدهم ماه ربیع الثانی سال ۱۲۶۳ هجری

که نه روز از نوروز گذشته بود بنا بر فرمان حاج میرزا آقاسی در قریه کلین برای حضرت باب چادر زدند حضرت باب مدت دو هفته در آن محل بسر بردند تا آنکه نامه محمد شاه برای حضرت باب رسید مضمون نامه این بود (اگرچه نهایت اشتیاق را به ملاقات شما داشتم لکن چون سفری در پیش است که این ملاقات را بتأخیر میاندازد دستور دادیم که شما را بماکو ببرند بعلی خان ماکوئی نیز دستور لازم داده شد که نهایت احترام را در باره شما مجری دارم چون از سفر برگشتم شما را بطهران خواهیم خواست و ملاقات حاصل خواهد شد)

مسئله سبب صدور این مراسله حاج میرزا آقاسی بود که شاه را وادار کرد تا با حضرت باب بدینگونه رفتار نماید علت این اقدام میرزا آقاسی آن بود که میت رسید اگر حضرت باب بطهران وارد شوند و با محمد شاه ملاقات کنند ممکن است شاه مجذوب آنحضرت گردد و زمام امور مملکت را بدست او دهد و دیگر منصب و مقامی برای میرزا آقاسی باقی نماند از اینجهت شاه

را وادار کرد که حضرت باب را بدورترین نقطه ای از
 زوایای مملکت تبعید کند پس از ورود حضرت باب به
 تبریز بامر حکومت آنحضرت را در محبسی که تבלاتعیین
 شده بود مسکن دادند وعده ای از فوج ناصری را
 بحراست محبس گماشتند هیچکس را اجازه نمیدادند
 که بمحضر مبارك مشرف شود یاره اغیار در این مطلب
 مساوی بودند تنها کسی که در محضر مبارك بود سید
 حسین یزدی و برادرش سید حسن بود خیر ورود حضرت
 باب به تبریز هنگامه ای برپا کرد مردم از هر طرف هجوم
 کرده قصد آن داشتند که سید باب را مشاهده کنند
 وقتی که حضرت باب را از میان خیابانها عبور میدادند
 فریاد و غوغا از مردم تماشاچی پی در پی بلند بود
 بیشتر مردم وقتی حضرت باب را دیدند بصدای بلند
 تکبیر گفتند بعضی سلام و تعارف میکردند بعضی -
 خواستار برکت الهی بودند جمعی خاک زیر قدمش
 را پس از مرور میبوسیدند غوغای مردم بعدی زیاده
 شد که بامر حکومت چارچی فریاد کرد هرکس برای -
 ملاقات سید باب برود تمام اموالش ضبط میشود و خود

هم بحبس ابد محکوم میگردد .

(۶)

سید حسین یزدی گفته است ده روز از ورود حضرت
 باب به تبریز گذشت و هیچکس نمیدانست که عاقبت
 کار چطور خواهد شد مردم حرفها میزدند هرکسی
 چیزی میگفت من یکروز از حضور مبارک سؤال کردم
 که آیا هیکل مبارک در اینجا تشریف خواهند داشت
 یا محل دیگر تعیین خواهد شد فرمودند این سؤال
 را در اصفهان هم از من کردی مگر فراموش کردی که
 در آنجا بتو جواب دادیم مدت نه ماه در جیل باسط
 محبوس خواهیم بود و از آنجا مارا بجیل شدید انتقال
 خواهند داد (باسط ماه کو و شدید چه رتی است
 که عدد هر یک با لقب خود مطابق است) پنج روز از
 این مقدمه گذشت از طرف حکومت حکم صادر شد که
 حضرت باب را بقلعه ماه کو ببرند و من نیز در حضور
 مبارک باشم و مارا بدست علی خان ماکوئی بپسارند
 قلعه ماه کو که از صخره بنا شده بر قلعه کوه قرار دارد

در دامنه کوه شهر ما کواست از شهر بقلعه فقط يك
 راه موجود است . این قلعه در حدود مملکت عثمانی
 و روسیه قرار گرفته در مغرب قلعه ما کورودارس قرار
 گرفته که حد فاصل بین روسیه و ایران است رئیس قلعه
 در آن اوقات علی خان بود ساکنین آنجا عموماً کرد ها
 بودند که جمیعاً سنی و دشمن خونخوار فرقه شیعه
 میباشند ساکنین ما که جمیعاً نسبت بعلی خان -
 نهایت احترام را مجری میداشتند زیرا علی خان مادرش
 کرد بود از این جهت و امر او را اطاعت میکردند و نهایت
 وثوق و اعتماد را باو داشتند میرزا آقاسی برای
 حبس یاب قلعه ما کور را از آن جهت انتخاب کرده -
 بود که اولاً دورترین نقطه مملکت محسوب میشد و ثانیاً
 یقین داشت چون مردم آن حدود سنی هستند در
 تحت تأثیر سید یاب واقع نخواهند شد ثالثاً اصحاب
 حضرت یاب که از شیعیان و مورد بغض سنی ها -
 هستند از خوف جان کمتر برای زیارت سید پساپ
 بآن حدود خواهند رفت و رابطه بین سید یاب و اصحابش
 مقطوع خواهد گشت و امر سید یاب بزودی شعله اش

فرو خواهد نشست .

اینها خیالاتی بود که سبب شد صدر اعظم محمد شاه حضرت باب را بقلعه ما نو محبوس ساخت ولسی طولی نکشید که بخطای خود آگاہ شد زیرا امر سید - باب چنان قوتی عجیب و تأثیری شدید داشت که مردم آن حدود را جمیعا خاضع ساخت آن نفوس - متمرده و افراد جاهل سرکش چنان بواسطه لطف و محبت حضرت باب شیفته و فریفته او شده بودند که به تحریر نگنجود در حقیقت میتوان گفت قلب فطرت و مادیست برای آنها حاصل شد در بر تو کلمات حکمت شعار آن بزرگوار هر يك از آنها بقدر قوه استفاده کرده نورم دانی ظلمت نادانی آنها را درهم میشکست باندازه نسبت به حضرت باب خاضع و متوجه بودند که هر روز صبح هر يك از آنها قبل از اشتغال بکار شخصی خود سعی مینمود که شاید موفق بشود از دور بهر وسیله ممکن است طلعت مبارک را زیارت کند در اوقات گرفتاری و سختی از حضرتش حل مشکل میطلبیدند و برکت و عنایت آن بزرگوار را طالب بودند اگر دهنفسر

باهم فی المثل مشاجره و مخالفتی داشتند برای فصل
 دعوی چون بسوگند نیازمند میشدند توجه بمقام آن
 حضرت میکردند و بنام آن بزرگوار قسم میخوردند و صفتاً
 گفتار خود را باین واسطه ثابت مینمودند علی خان
 هرچه کوشش میکرد که مردم را از اینگونه امور مانعت
 نماید ممکن نشد و نتوانست مردم را از آن رفتار مانع
 آید حضرت باب در محبس ما کو کتاب بیان فارسی را
 نازل فرمودند این کتاب از مهمترین آثار حضرت باب
 است قواعد و قوانین امر جدید در این کتاب تشریح
 شده و در جمیع ابواب آن بظهور موعود بیان بشارت
 داده اند و از آن موعود عظیم بلقب من ینظر الله
 تعبیر فرموده و باهل بیان تاکید شدید نموده اند که
 خود را مهیا و حاضر سازند و پیوسته مراتب باشند تا
 چون آن بزرگوار ظاهر شود از عرفان او محجوب ^{ند} نما
 حضرت اعلی فصل تابستان و یائیز را در قلعه ما کو
 بسر بردند زمستان آن سال بینهایت شدید بود
 حتی ظرفهای مسی چون آب در آنها یخ می بست
 بواسطه شدت بیروت متأثر میگشت ابتدای زمستان

مطابق با اول محرم سال ۱۲۶۴ هجری بود در وقت
 حضرت اعلی و ضو میگرفتند قطرات آب وضو از شدت
 برودت در صورت هیکل مبارک منجمد میشد .
 چون محمد شاه حضرت باب را در جبال آذربایجان
 محبوس ساخت و چنین ظالم عظیمی را مرتکب گشت
 طولی نگشید که نکبت و احزان از جمیع جهات او را -
 احاطه نمود عزت بذلت تبدیل شد و اجتماع فکریسه
 پریشانی و گرفتاری تحویل گشت هیچوقت نشده بسود
 که محمد شاه اینهمه گرفتاری داشته باشد از رود یوار
 برای او بلایا و مصائب میریخت ارکان سلطنتش متزلزل
 گشت اهمیت مملکت از بین رفت رایت طغیان در خراسان
 برافراشته شد اضطراب و پریشانی در سرتاسر مملکت
 فرمانروا گشت شاه در آن اوقات عازم تسخیر هرات
 بود و لکن اغتشاش داخلی او را از این فتح و ظفر مانع
 آمد اخبار اغتشاش خراسان بسایر نقاط ایران نیز
 سرایت کرد احتمال حاجی میرزا آقاسی بی اندازه در
 این قسمت مساعدت مینمود همه جرئت پیدا کردند
 بتاراج و غارت مشغول شدند اغتشاش خراسان هر

روز شدت مییافت مردم قوچان و بجنورد و شیروان با سالار که بشاه یاغی شده بود همدست و همداستان بودند باری این اخبار و اطلاعات سبب آشفتگی فکر صدراعظم گردید این وزیر باندازه ای خشمناک شد که فوراً امر کرد حضرت باب را از ماه کو بجهنم انتقال دهند بیست روز پس از نوروز حضرت باب بامردم ماه کو که در مدت نه ماه حبس آنحضرت در آنجا کاملاً بعظمت و جلالت و طهارت اخلاق حضرتش آگاه بودند خدا حافظی فرمودند .

(۷)

حضرت باب بنا بامر حاجی میرزا آقاسی بجانب جهنم منتقل شده و بدست یحیی خان کرد سپرده شدند خواهر این یحیی خان زوجه محمد شاه و مادر ولیعهد بود میرزا آقاسی او امر مؤکده بیحیی خان کرده بود که نسبت بحضرت باب مانند علیخان ماکوئی رفتار نکند و بهیچ یک از پیروان باب اجازه ندهد که بحضور میارکتش مشرف شوند و هر چند این اوامر بطور

شدت بیحیی خان رسیده بود و لکن مشارالیه بتنفيذ
 آن او امر قادر نشد زیرا بواسطه مشاهده آثار جلالت
 و بزرگواری از ناصیه محبوس خود محبت شدیدی در
 قلبش نسبت بحضرت باب ایجاد شد او امر میرزا آقاسی
 و ابکلی فراموس کرد که در هائیکه در چهریق ساکن بودند
 هر چند عداوتشان نسبت بشعیان از کردهای ماکو
 زیاد تر بود ولی محبت حضرت باب در قلوبشان —
 مشتعل شد ارادت کاملی بآن بزرگواری پیدا کردند
 هر يك صبح که از خانه بیرون میآمد پیش از اشتغال
 بکار رسمی خود بمقام سیکل مبارک توجه میکرد و تمنای
 فیض و برکت مینمود سربفاک ذلت میگذاشت و در حالت
 سجده فیض روحانی را از آن مقام مقدس طلب میکرد
 هر يك برای دیگری عجایی را که از آن حضرت دیده
 بود نقل میکرد یحیی خان هیچکس را از تشرف —
 بحضور مبارک ممانعت نمیکرد جمعیت زائرین بقدری
 زیاد بودند که چهریق گنجایش و وسعت برای آنها
 نداشت از اینجهت احباب چهریق قدیم که اسکی
 شهر نامیده میشد و تا قلعه یکساعت راه فاصله

داشت توقف مینمودند حضرت باب هرچه میخواستند از چهریق کهنه خریداری میشد و در زندان بحضور مبارك میآوردند ۰۰ از طهران فرمان صادر شد که حضرت باب را به تبریز انتقال دهند شاید این هیجان و هیاهو تسکین یابد ۰۰ جناب میرزا محمدعلی زنوزی ملقب به انیس که در تبریز بود چون شنید که حضرت باب چهریق تشریف دارند خواست بمحضربارک — مشرف شود سیدعلی زنوزی که نا پدری او بود و از — اعیان و بزرگان تبریز محسوب میشد نهایت جد و جهد را مبذول داشت که جناب انیس را از این خیال باز دارد برای این منظور بهتر آن دید که انیس را در — منزل حبس کند و نگذارد خارج شود جناب انیس در حبس بیمار گشت و همانطور بود تا وقتیکه حضرت اعلی را از چهریق به تبریز آوردند و دو مرتبه بچهریق برگردانیدند شیخ حسن زنوزی برای من اینطور — حکایت کرد ۰۰ هنگامیکه در تبریز اقامت داشتم چون باسید علی زنوزی قرابتی داشتم اغلب بدیدن او میرفتم مشارالیه پیوسته از جناب انیس نگران بود و در باره کار

او پریشان میگفت من خیال میکنم که این پسر دیوانه
 شده مرا بدنام کرده است این ننگی که از رفتار او—
 برای من حاصل شده چگونه مرتفع نمایم یکروز بمن—
 گفت "شیخ حسن شما بروید او را ملاقات کنید قدری—
 او را نصیحت کنید که اقلاً ایمان خودش را پنهان—
 دارد و این قدر جزح و فزع نکند .

من برحسب سفارش سید علی زنوزی هر روز نزد جناب
 انیس میرفتم میدیدم اشک از چشمانش جاریست جریاً
 اشک دائمی بود وقتیکه حضرت باب را از تبریز ثانیاً
 بچهریق بردند روزی بدیدن انیس رفتم دیدم حالش
 تغییر کرده غم و اندوهی ندارد آثار سرور و فرح از
 بشره اش آشکار است بمحض اینکه مرا دید با سرور
 بی منتها بامن معانقه کرد و گفت چشمهای مولای—
 محبوب من صورت ترا دیده است و چشمهای تو
 بزیارت آن وجه نورانی فائز شده است حال بیا تا
 برای تو حکایت کنم چه شد که اندوه من بسرور مبدل
 گشت پس از آنکه حضرت باب را بچهریق برگرداندند
 و منهم در این جا محبوس و گرفتار بودم بانها ایست

تأثر قلبا بهیکل مبارک توجه کردم و برآز و نیاز مشغول
شدم که ای محبوب قلب من شا هدده میفرمائی که
چه اندازه ناتوان و گرفتار حبس و زندانم تو بینائی
ودانا که شوق و اشتیاق من برای تشریف بحضرت
حد و حصری ندارد ای مولای مهربان رجا دارم این
ظلمت نا امیددی که بر قلب من مسلط گشته بانوار وجه
منیر تو مرتفع شود از این تبیل راز و نیازها میگردم و
از خود بیخود شدم ناگهان صدای هیکل مبارک
را شنیدم فرمودند "محمد علی برخیز" متوجه شدم
دیدم جمال نورانی مولای مهربان در مقابل چشمم
ظاهر و عیانست یا تبسمی لطیف بدن نما میفرمود من
خود را با قدم مبارک افکندم بمن فرمودند "خوشحال
باش ساعت موعود نزدیک است در همین شهر تبریز
عنقریب در مقابل مردم شهر مرا مصلوب خواهند
ساخت و هدف گلوله های اعدا * خواهم شد چیزی
تو کسی را در این موهبت با خودم شرکت نخواهم
داد مزده باد که تو آنروز با من جام شهادت خواهی
نوشید و آن هذا وعد غیر مکذوب" چون بخود آمدم

خوش را در دریای سرور و نشاط غرقه یافتم غم و
اندوه دنیا در مقابل این سرور من قیمتی ندارد هنوز
آواز مبارك در گوش من است و شب و روز چهره مبارك
در مقابل چشم مجسم بیاد آن تبسم لطیف مألوفم
و هیچ متوجه نیستم که گرفتار حبس و زندانم یقین -
دارم آنچه را که مولای مهربانم وعده فرمود واقع
خواهد شد و ساعت موعود فرا خواهد رسید من او را
نصیحت کردم که صابر باشند و این قضیه را از همه
پنهان دارد جناب انیس بمن قول داد که این راز را
با کسی در میان ننهد و رفتار خود را با سید علی زنوزی
برفق و مدارا تبدیل کند من فوراً از نزد جناب انیس
بیرون آمده بملاقات سید علی شتاقتم و باو گفتم که
پسر شما رفتارش تغییر کرده و این سبب شد که انیس
از حبس و بندرهای یافت باخویشان و اقربای خود
رفتاری نیک داشت تا روز شهادت فرا رسید .

(۸)

حضرت اعلی میدانستند که خاتمه حیاتشان

نزدیکست از این جهت پیروان خود را امر فرمودند که
 از چهاربق هر کدام بنقطه ای توجه کنند و خودشان در
 نهایت تسلیم و رضا منتظر ظهور قضا بودند تا آنکه
 فرمان صادر شد مأمورین حضرت را از راه ارومیه
 به تبریز وارد نمایند زیرا اگر از راه خوی حضرت اعلی
 را به تبریز میبردند میترسیدند اهلالی خوی تظاهراتی
 کنند چون حضرت باب بارومیه رسیدند ملک قاسم میرزا
 نهایت احترام را نسبت بحضرت باب مرعی داشت و
 بهمهمه مأمورین سپرده بود که با آن بزرگوار در نهایت
 احترام رفتار نمایند یک روز حضرت باب عازم حمام
 بودند ملک قاسم میرزا در صد د برآمد که حق را امتحان
 کند مشارالیه اسبی داشت در نهایت سرکشی کبیسه
 هیچکس نمیتوانست بر او سوار شود آن اسب را امر کرد
 آوردند که حضرت باب سوار شده بحمام تشریف میبرد
 و بهیچوجه سابقه اسب را بحضور مبارک عرض نکرده بود
 خاد میکه مأمور این کار بود پنهان از ملک قاسم میرزا
 داستان سرکشی اسب را بحضور مبارک عرض کرد که
 مبادا از یتی بهیکل مبارک برسد فرمودند بخدا

وا گذار کن خداوند خود محافظت خواهد فرمود مردم
 ارومیه که این مسئله را دیدند بمقصد حاکم پی بردند
 جمعیت بسیاری در میدان عمومی جمع شده بودند
 تا به بینند که چگونه حضرت باب بر آن اسب سوار میشوند
 مأمور اسب را نزدیک آورد حضرت اعلی با کمال اطمینان
 و متانت جلو رفتند لگام اسب را از دست مهتر گرفتند
 و اسب را نوازش فرموده پای مبارک را برکاب گذاشتند
 و سوار شدند اسب بدون سرکشی تسلیم بود و با کمال
 راهواری سیر میکرد مردم همه چون سابقه این اسب
 سرکش را داشتند از مشاهده این حال تعجب کردند
 و این مطلب را یکی از معجزات دانستند و یکباره —
 هجوم کردند که رکاب اسب را ببوسند فراشهای
 شاهزاده مردم را از این عمل ممانعت نمودند که
 مبادا سبب انیت هیکل مبارک بشوند شاهزاده پیاد
 در موکب مبارک تا نزدیک حمام همراهی کرد بعد —
 هیکل مبارک باو فرمودند که مراجعت کند فراشان
 شاهزاد، جمعیت را که برای زیارت حضرت بساب
 ازدحام کرده بودند متفرق میساختند و راه باز میکردند

چون بحمام رسیدند یکی از نوکرهای مخصوص باسید
 حسن برای انجام خدمات حضرت باب با هیکل مبارک
 همراهی کردند حضرت باب از حمام پس از آنکه بیرون
 آمدند ثانیاً بر همان اسب سوار شده مراجعت -
 فرمودند مردم از مشاهده آن جاه و جلال صدا بگبیر
 بلند کردند شاهزاده بنفسه نیز به حضور مبارک رسید و
 همراه موكب مبارك بمتريکه معين شده بود مراجعت
 کرد اهالی ارومیه بحمام هجوم کردند و تا آخر پس
 قطره آب خزانه حمام را بتبرک بردند در شهر هياهو
 عجیبی برپا شده بود هیکل مبارك که جوش و خروش -
 مردم را مشاهده کردند حدیثی را که از حضرت
 امیر علیه السلام مروی است بیان فرمودند که آنحضرت
 فرموده دریاچه ارومیه بجوش و خروش خواهد آمد و آبش
 شهر را خواهد گرفت

مردم چون بیکدیگر میرسیدند امور عجیبه ای که از حضرت
 باب مشاهده کرده بودند برایهم نقل میکردند این
 مطالب بتدریج منتشر میشد تا آنکه در طهران بگوش
 پیشوایان دین رسید همه برآشفتنند و همت گماشتند

که برای حفظ مقام و ریاست خویش از پیشرفت امر
 مبارک جلوگیری کنند و چون میدیدند که امر حضرت
 باب در اطراف و اکناف انتشار غریب و سریع دارد و
 برای خود چنین قوه ایرا مشاهده نمیکردند دانستند
 که اگر ممانعت نکنند جمیع تأسیساتشان از بین میرود
 و هرچه را در ضمن سالها یافته اند ضایع و هدر میگرد
 در تبریز مخصوصا هنگامه غریبی بود علماء آن شهر
 خیلی میترسیدند مردم که شنیدند حضرت باب را وارد
 تبریز میکنند هیجان عظیمی کردند و همه میکوشیدند
 که زیارت باب نایل شوند هیجان و هجوم مردم
 باندازه ای بود که حکومت مجبور شد در این مرتبه مقر
 حضرت باب را در خارج شهر تبریز معین کند هیچکس
 اجازه نداشت که بحضور مبارک برسد زیرا حکومت قدغن
 کرده بود فقط کسانی مشرف میشدند که حضرت باب
 آنها را احضار فرماید ۰۰ هر چند مأمورین حضرت
 باب را در خارج شهر نگاهداشتند ولی این مطالب از
 هیجان مردم جلوگیری نکرد بلکه ممانعت بیشتر علت
 شدت میل شد میرزا آقاسی فرمان داده بود که پیشوا^{یان}

روحانی تبریز در دارالحکومه شهر مجتمع شوند و -
 حضرت باب را محاکمه کنند از جمله مدعویین حاجی ملا
 محمود نظام العلما^۴ بود که ناصرالدین میرزای -
 ولیعهد را درس میداد و از جمله ملا محمد ممقانی و
 میرزا علی اصغر شیخ الاسلام جمعی دیگر اکابر علمای
 شیخیه و شیعه بودند ولیعهد بنفسه در این مجلس
 حاضر بود و ریاست مجلس بنظام العلما^۴ واگذار شده
 بود چون همه حاضر شدند و رئیس مجلس از طرف حضار
 بیکی از مأمورین اشاره کرد که حضرت باب را بمجلس
 بیاورد جمعیت از هر طرف هجوم کرده بودند و هر یک
 فرصتی میجست که بزیارت حضرت باب مشرف شود از
 کثرت جمعیت راه مسدود بود مأمور مجبور شد که بزحمت
 راهی بگشاید چون حضرت باب وارد مجلس شدند
 با طراف نظر انداختند و دیدند برای نشستن مجلسی
 نیست بجز محلیکه برای ولیعهد تهیه شده بود حضرت
 باب سلام کردند و با کمال شجاعت و اطمینان در محل
 خالی جلوس فرمودند عظمت وقوه روحانیه حضرت باب
 باندازه ای بود که تمام حضار بی حرکت در جای خود

قرار گرفته و سکوت عجیبی بغتةً در آن مجلس روی داد
 و هیچیک نتوانستند لب بگفتار بکشایند بالاخره -
 نظام العلما * سکوت را برهم زد و از حضرت باب سئوال
 کرد شما چه ادعائی دارید حضرت باب سه مرتبه
 فرمودند من همان قائم موعودی هستم که هزار سال
 است منتظر ظهور او هستید و چون اسم او را میشنوید
 از جای خود قیام میکنید و مشتاق لقای او هستید و -
 عجل الله فرجه بر زبان میرانید بر راستی میگویم براهل
 شرق و غرب اطاعت من واجب است وقتیکه حضرت باب
 خود را قائم موعود معرفی فرمودند همه حضار را ترس
 و خوف احاطه کرد سرها را پائین انداختند سیمای همه
 تغییر کرد و رنگ همه زرد شد *

(۹)

رئیس الوزرای ناصرالدین شاه چنین خیال میکرد که
 تا حضرت باب در جهان باشد این آتش خاموش شدنی
 نیست زیرا سید باب در حقیقت قوه محرکه بود این قوه
 محرکه اگر از بین میرفت امیر نظام خیال میکرد که

پس از آن آن آتش خاموش خواهد شد و آن نور منطقی خواهد گشت این فکری بود که رئیس الوزرای ناصرالدین شاه میکرد از این جهت این وزیر نادان چنین پنداشت که بهترین وسیله برای خلاصی مملکت از این حوادث و وقایع همانا کشتن سید باب است لذا مشاورین خود را دعوت کرده فکر خویش را با آنها در میان نهاد و تصمیم خود را شرح داد و بآنها گفت به بینید سید علی محمد باب چه هنگامه پیا کرده چطور قلوب مردم را مسخر ساخته من معتقدم که فتنه و آشوب مملکت بواسطه قتل سید باب تسکین خواهد یافت ۰۰۰ -

امیرنظام به حاکم آذربایجان نواب حمزه میرزا فرمان داد که حضرت باب را به تبریز احضار نماید و لسی بشاهزاده اظهار نکرد که از آوردن حضرت اعلی بتبریز چه منظوری دارد حمزه میرزا شخصی بود بینهایت خونس رفتار و رقیق القلب و قتیکه فرمان امیرنظام باو رسید خیال کرد که مقصود از آوردن حضرت باب به تبریز آنست که آن بزرگوار را از حبس خلاص کنند و بمحل و منزلشان برگردانند از اینجهت فرمان امیر

نظام را اجرا کرد و شخص طرف اعتمادی را با مأموری چند فرستاد تا حضرت اعلی را از محبس چهریق بتبریز بیاورند و بمأمورین سفارش کرد که آنحضرت را از هر جهت مورد احترام قراریدهند

باری آن مأمور در کمال ادب و احترام طلعت اعلی را از چهریق حرکت داده وارد تبریز بلا انگیز گردانید و حمزه میرزا در محل یکی از مقربان خود ایشانرا وارد گردانید و امر نمود که بکمال احترام با ایشان حرکت نمایند تا بعد از سه روز از ورودشان فرمان دیگر از امیر با اسم نواب حمزه ^{میرزا} رسید که محض ورود فرمان سید باب را با مریدانش که اسرار به ارادتش دارند بدار زن و فوج ارمانه ارومیه را که سرتیبشان سام خان است فرمان داده در سربازخانه میان شهر تیربارانش نمایند چون نواب حمزه میرزا بر مافی الضمیر امیرمطالع گردید بحامل فرمان که برادر امیر میرزا حسن خان - وزیر نظام بود گفت امیر باید بمن خدمتهای بزرگ رجوع نماید مانند محاربه پاروم و روس و اینگونه کارها را که شغل او باشد است با هدش رجوع کند من نه این زیادم

ونه ابن سعد که فرزند رسول خدا را بدون جرم بقتل
 برسانم میرزا حسنخان مذکور هم آنچه از نواب حمزه
 میرزا شنیده بود برای برادرش میرزا تقیخان امیر
 نوشت او هم بتعجیل جواب فرستاد و فرمان دیگر داد
 که خودت مباشر این کار شو بهمان نوع که در فرمان
 سابق بود عمل کن ۰۰۰ میرزا حسن خان فراشباشی
 خود را فرستاد که برود سید باب را با هر کس که بخواهد
 اوست بسربازخانه بزرگی که در میان شهر است بیاورد
 یکی از حجره های آن منزل ده و بسربازهای فوج
 ارامنه سامخان بگو که ده نفر برد آن حجره چاتمه
 زنند و در سر ساعت عودت شوند تا فردا "فراشباشی"
 نیز بحکم او عمل نمود و طلعت اعلی را بدون عمامه
 و شال کمر که علامت سیادت بود با جناب آقا سید
 حسین حرکت داد از اجتماع ناسرستخیز عظیم در
 آنروز بر پا شد تا بنزدیک سربازخانه رسیدند بخت
 جناب میرزا محمد علی زنوزی سرو پا برهنه دوان دوان
 خود را بایشان رسانید و سر بقدم مبارک نهاد و -
 دامنه شان را گرفت که مرا از خود جدا نفرمائید فرمودند

تو با ماهدستی تا فردا چه مقدر شود و نفر دیگـر
 هم اظهار خضوع نمودند آنها را نیز گرفتند و هر چهار
 را با آن منبع عظمت و وقار در حجره از حجرات -
 سرپازخانه منزل دادند و فوج ارا منه را به کشیک
 و نگهبانی آن حجره مأمور گردانیدند و در آنشب از
 قراریکه جناب سید حسین تقریر نموده بودند سروری
 در طلعت اعلی بوده که در هیچ وقتی از اوقات نبوده
 با حاضرین محضرشان فرمایشات میفرمودند و در نهایت
 بهجت و بشاشت صحبت میداشتند از جمله میفرمودند
 شکی نیست که فردا مرا قتل خواهند نمود اگر از دست
 شماها باشد بهتر است و گوارا تریکی از شماها بر -
 برخیزد و با شال کمر مرا مصلوب سازد همگی گریستند
 و از این عمل تحاشی نمودند مگر عاشق زنوزی که برخاست
 و شال کمر خود را باز نمود و عرض کرد بهرنحوه که بفرمائید
 عمل مینمایم دیگران دست او را گرفتند و ممانعت نمودند
 طلعت اعلی فرمودند همین جوان انیس من خواهد
 بود و جان خود را مرادانه در راه من نثار خواهد
 نمود و چون صبح شد میرزا حسن خان فراشباشی

خود را فرستاد که ایشانرا بخانه های مجتهدین برند
 و از آنها حکم قتل بگیرند و چون عازم شدند آقا سید
 حسین معروض داشت که تکلیف من چیست فرمودند
 بهتر اینست تو اقرار نکنی و کشته نشوی تا بعضی امور
 را که جز تو احدی مطلع نیست در وقت خود باهلش
 اظهار داری . . . طلعت اعلی باجناب آقا سید
 حسین بنجوی مشغول بیانات بودند که فراشباشی آمد
 و دست آقا سید حسین را کشیده بدست یک فراش -
 داده گفت امروز روز نجوی نیست طلعت اعلی فرمودند
 که تamen این صحبتها را که با او میداشتم تمام نکنم
 اگر جمیع عالم با تیر و شمشیر بر من حمله نمایند موئی
 از سر من کم نخواهد شد فراشباشی متحیر شده جوابی
 نداد . . . باری اول طلعت اعلی را نزد ملا محمد
 ممقانی بردند تا از دور دید حکم قتل را که از پیش
 نوشته بود بدست آمد مش داده گفت به فراشباشی بده
 و بگو پیش من آوردن لازم نیست این حکم قتل را من
 همان یوم که او را در مجلس ولیعهد دیدم نوشتم و
 حال هم همان شخص است و حرف همان بعد از آن

بدرخانه میرزا باقر پسر میرزا احمد بردند که تازه
 بجای پدرش بریاست نشسته بود دیدند آدمش پیش
 در ایستاده حکم قتل در دست اوست و به فراشبازی
 داد و گفت مجتهد میگوید دیدن من لازم نیست
 پدرم در حق او حکم قتل نموده بود و بر من ثابت
 شد مجتهد سوم ملا مرتضی قلی بود او هم بآن دو
 مجتهد تاسی نمود و حکم قتل را از پیش فرستاد و راضی
 بملاقات نشد فراشبازی با سه حکم قتل آن مظهر -
 معبود را بسریازخانه برگردانید و بدست سامخان
 ارمنی سپرد که این سه حکم قتل از سه مجتهد اعلم
 تبریز است که در دین اسلام قتل این شخص لازم -
 و واجب است حال تو هم از دولت مأموری هم از ملت
 و بر تو باسی نیست و فراشبازی دو نفر از آن چهار
 نفر را زها نمود گفت علما اینهارا توبه داده اند و
 جناب آقا سید حسین را در همان حجره که شب در
 خدمت بودند حبس نمود میرزا محمد علی را خواست
 که در آن حجره حبس نماید او جزع و فرخ نمود قسم
 داد که مرا ببر پیش محبوبم ناچار او را نیز برد و بدست

سامخان سپرده گفت اگر تا آخر پشیمان نشد اینرا هم
 با او مصلوب کن و چون وضع امور را مشاهده نمود بر
 قلبش رعب الهی وارد و در کمال ادب خدمت حضرت -
 اعلیٰ معروض داشت که من مسیحی هستم و عداوتی با
 شما ندارم شما را بخدا لا شریک له قسم میدهم که اگر
 حقی در نزد شما هست کاری بکنید که من داخل در -
 خون شما نشوم فرمودند تو بآنچه مأموری مشغول
 باش اگر نیت تو خالص است حق ترا از این ورطه نجات
 خواهد داد سامخان حکم کرد که در پیش همان حجر
 که جناب آقا سید حسین محبوس بودند در میان نهادند
 و بر پایه که مابین دو حجره بود میخ آهنی کوبیدند
 و دوریسمان بآن میخ بستند که بایکی طلعت اعلیٰ را
 و باد دیگری حضرت میرزا محمد علی را بیاویزند .
 میرزا محمد علی از آنها استدعا نمود که مرا رو بایشان
 بیندید تا هدف بلایای ایشان شوم چنان او را بستند
 که رأسش بر سینه مبارک واقع شد و بعد از آن سه صف
 سرباز ایستادند هر صف دو یست و پنجاه نفر بصف اول
 حکم شلیک دادند و بلا فاصله صف ثانی مأمور به

شلیک شدند صف سوم بدون فاصله شلیک نمودند
 و از دود باروت روز روشن نیمه روز مثل نیمه شب
 تاریک شد و بقدر ده هزار نفر در پشت بام سرپازخانه
 و بامهاییکه مشرف بسربازخانه بود ایستاده تماشا
 میکردند چون دود فرو نشست حضرت میرزا محمدعلی
 انیس را دیدند ایستاده و اصلا اثری از جراحت
 در بدنشان نیست حتی قبای سفید تازه که پوشیده
 بودند غباری بر آن نثشته بود و لکن طلعت
 اعلی را غائب دیدند ۰۰۰ و چون تفحص نمودند
 ایشانرا در حجره که آقا سید حسین محبوس بود یافتند
 و همان فراشباشی دید که در کمال اطمینان و آرام
 نشسته اند و با آقا سید حسین صحبت میدارند
 بفراشباشی فرمودند :

من صحبت خود را تمام نمودم حالا هرچه میخواهید
 بگید که بمقصد خواهید رسید فراشباشی از همانجا
 عازم خانه خودش و از آن شغل استعفا داد و
 با آقا میرزا سید محسن مرحوم که از اعیان بود و همستا
 ایشان واقعه را ذکر نمود و همین سبب تصدیق و —

ایمان آقا میرزا سید محسن شده بود

سامخان از دیدن این امر عظیم فوج خود را برداشت و از سر بازخانه بیرون رفت و گفت اگر مرا بند از بند جدا کنند که مرتکب چنین امری شوم سرگز نخواهم شد و فی الفور آقا جان خان سرتیپ فوج خمسه حاضر شد و فوج خود را که بفوج خاصه ناسری موسوم شد بود حرکت داد که این کار را من می‌کم و این ثواب را من میبرم پس بهمان ترتیب و تفصیل اول ^{صفت} بستند و حکم بشلیک دادند برعکس اول که فقط یک تیر بطناب خورده و سرد و بدون آسیب بزمین آمده بودند ایندفعه دیدند که آن دو هیکل از شدت ضرب یک هیکل شده بیکدیگر ملصق گردیدند و در همان وقت بادی حرکت نمود سیاه چنان باد و خاک سیاه روز را تاریک نمود که مردم منزل خود را نمی یافتند و از ظهر تا شب آن طوفان و باد و خاک سیاه باقی بود و بشدت تاریک و اهل تبریز که بغیرت و غریب نوازی و حسب سادات معروف آفاق بودند در چنان وقتی با آن حالت و آن قدرت که سامخان نصرانی متذکر شد و فراشباشی

از آن عمل استعفا نمود بیدار نشدند با آنکه در مرتبه
ثانی که خواستند آنحضرت را بدار بزنند دریای دار
بندای بلند میفرمود ندای مردم اگر مرا میشناختید
مثل این جوان که اجل از شما است در این سیبیل
قریان میشدید من آنظهور موعودی هستم که آسمان
کمتر مثل او را دیده سیمد و سیزده تن از نقبای خود
را فدای من کردند این بیانات را اغلب مردم میشنیدند
معهدا ایستاده تماشا مینمودند ۰۰۰ و آن واقعه
عظیمه در ظهر بیست و هشتم شعبان سنه ۱۲۶۶
کشان
هجری واقع شد و در آنوقت از سنین قمری از عمر مبارک
سی و یکسال و هفت ماه و بیست و هفت روز گذشته
بود و از ظهورشان از سنین قمری شش سال و سه ماه
و بیست روز گذشته بود ۰۰۰ در عصر دهمان روز جسم
مطهر باب و میرزا محمدعلی زنوزی از میان میدان -
بکار خندق در بیرون دروازه شهر انتقال یافت
و عده^{ای} برای محافظت و مراقبت آن جسد پاک معین
شدند صبح روز بعد از شهادت قونسول روس در
تبریز با نقاشی ماهر بکار خندق رفته و نقشه آن دو

جسد مطهر را که در کنار خندق افتاده بود برداشت حاجی علی فسکر برای من حکایت کرد و گفت که یکی از اعضای قونسول خانه روس که بامن رابطه و نسبت داشت آن نقشه را در عثمان روزی که کشیده شده بود بمن نشان داد آن نقشه با نهایت مهارت کشیده شده بود و من چون در آن دقت کردم دیدم هیچ گلوله به پیشانی مبارک اصابت ننموده رخساره زیبا و لبهای مبارک نیز از آسیب گلوله محفوظ مانده و آثار تبسم لطیفی هنوز در بشره مبارک آشکار بود ولی بدن مبارک پاره پاره شده بود بازوها و سر میرزا محمد علی زنجیری نیز واضح و مشهود بود و مانند آن بود که محبوب خود را تنگ در آغوس گرفته و خود را سپریلای حضرت مقصود ساخته من از مشاهده آن نقش از خود بیخود شدم بمنزل مراجعت کردم و در بروی خود بستم و تا سه روز و سه شب نه چیزی خوردم و نه خواب - بچشم درآمد درباره دوره کوتاه زندگانی آن بزرگوار که مملو از بلیات و آفات و غم و اندوه و نفی و حبس بود و بالاخره بدینگونه خاتمه یافت فکر میکردم ایسن

منظره ها در خیال من موجود و مقابل چشم مشهود بود همانطور که در رختخواب افتاده بودم از شدت غم و اندوه گریه میکردم و ناله مینمودم و بدوره زندگانی سر بسر محنت آنحضرت فکر میکردم یکروز بعد از - شهادت حضرت باب هنگام عصر حاجی سلیمانخان پسر یحیی خان بیباغ میشی تبریز وارد شد و بمنزل کلانتر که یکی از دوستان او بود و نهایت اطمینان را باو داشت میهمان گشت کلانتر شخصی درویش و صوفی مسلک بود سلیمانخان از طهران بقصد اینکه حضرت اعلی را از حبس خلاص کند بتبریز آمده بود و از واقعه شهادت آنحضرت خبری نداشت و قتیکه ~~کلانتر~~ جریان حوادث و احوال و شهادت حضرت اعلی را برای سلیمانخان نقل کرد مشارالیه فوراً برخاست که برود و آن دو جسد شریف را بهر نحوی شده بردارد بیاورد هر چند جانش هم در خطر باشد کلانتر باو گفت کمی صبر کن تا چاره بیندیشم زیرا اگر الان باین خیال بروی حتما کشته خواهی شد آنگاه بسلیمانخان گفت محل اقامت خویش را منزل دیگر

قرار بده و در آنجا منتظر باش هنگام شب من حاجی
 اللهیار را نزد تو میفرستم مشارالیه این مشکل را -
 انجام خواهد داد در ساعت معین حاجی اللهیار
 بملاقات حاجی سلیمان خان رفت و نیمه شب آن دو
 جسد شریف را از کنار خندق بکارخانه حریر یکی از
 احبای میلان انتقال داد روز بعد سرد و جسد را در
 صندوق چوبی نهاد این صندوق را مخصوصاً برای
 همین منظور ساخته بود و بدرخواست حاجی سلیمان
 خان از کارخانه حریر بمحل امنی منتقل ساخت -
 پاسبانان شهرت دادند که آندو جسد را درندگان
 خورده اند و گفتند ما خوابیده بودیم چنین کار بوقوع
 پیوست و باین بهانه خود را از سهل انگاری در -
 محافظت آن دو جسد تبرئه کردند رؤسای آنها هم
 برای حفظ شرف خویش حقیقت را پنهان داشتند و
 بزمانه ازان امور اصل مطلب را اظهار نکردند حاج
 سلیمان خان جریان موضوع را بحضور حضرت بهاء الله
 که در طهران تشریف داشتند نگاشت حضرت بهاء الله
 بجناب کلیم دستور دادند که یکنفر را بفرستد تا آن

دو جسد مقدس را از تبریز بظهران انتقال دهد . . .

(۱۰)

اقدام دشمن ستمکار حضرت باب باذیت و آزار آن -
 بزرگوار و قیام آن خونخوار بشهادت آنحضرت سبب
 شد که بفاصله کمی ایران و ایرانیان گرفتار شد ائمه
 و مصائب گشتند نفوسیکه متصدی وقوع آنهمه ظلم
 و جور نسبت بآن بزرگوار بودند همه گرفتار مصائب
 شدید گشتند و آنهاییکه میتوانستند جلو این مظالم
 را بگیرند و نگرفتند بورطه هولناکی گرفتار شدند که
 هیچ کس قادر نبود آنها را نجات بدهد عواصف
 مصائب و بلایا چنان بشدت بر آنها وزید که اساس
 سعادت ماده آنها را متزلزل ساخت از روزیکه
 دست اعداء بمخالفت امر باب و اذیت آن بزرگوار بلند
 شد آفات و بلیات از جمیع جهات بر ستمکاران مسلط
 گشت و روح شیر آنها را دچار هلاکت و انعدام
 نمود از طرفی امراض مختلفه مانند طاعون و غیره در
 نهایت سختی بر ستمکاران مسلط گشت و آنها را پایمال

نمود هر جا رسید ویران ساخت شیشه و نظیر آن امراض
 شدید را کسی بخاطر نداشت و در صفحات تواریخ
 هم بندرت قبل از آن ایام حدوث چنان مصائب
 شدید را میتوان یافت مرض طاعون جمیع طبقات را
 مقهور ساخت و همه مردم را قبضه قدرت خود اسیر
 کرد خیلی دوران تسلط آن مرض طول کشید مردم
 ستمکار مدتها مبتلای سیل امراض بودند از طرفی
 مرض تب بسرزمین گیلان مسلط شد ۰۰۰ از طرف دیگر
 قحطی با نهایت شدت بروز کرد مردم تدریجا جام
 مرگ دردناکی را مینوشیدند ولی از علت اصلی گرفتاری
 خودشان باین عذابها غافل بودند و ندیدانستند
 کدام دست تواناست که اینگونه آنها را مسخر کرده
 و کدام شخص بزرگوار است که بواسطه *هتک حرمت*
 او باین بدبختیها دچار شدند حسینخان حاکم
 شیراز که اولین شخصی بود که نسبت به حضرت باب
 اذیت و آزار رواداشت و باکمال خشونت رفتار کرد
 سبب شد هزاران نفر از افراد رعیت بهلاکت رسیدند
 این شخص بمصیبتهای بسیاری گرفتار شد مرض طاعون

بقلمرو حکومت او تسلط یافت آنسرزمین را خراب کرد
 و خطه فارس را ببحررای بی آب و علفی مبدل ساخت
 انسان و حیوان را مقهور نمود حسینخان از شدت
 گرفتاری و نزول بلا بفریاد و فغان آمد و دانست که
 جمیع زحماتش هدر رفته ولی چاره ای نداشت خطه
 فارس از شدت بیچارگی دست مساعدت بیلاد مجاور
 خود دراز میکرد حاکم خونخوار در اواخر ایام خود
 مبعوض و مورد تنفردوست و دشمن گشت با نهایت
 حسرت مرد دوستان و دشمنانش همه او را فراموش
 کردند این بود عاقبت حال اول کسیکه باذیت حضرت
 باب قیام نمود دومین شخصیکه با حضرت باب مخالفت
 کرد و بعد اوت قیام نمود حاجی میرزا آقاسی بود
 این شخص پست فطرت برای حصول مقاعد بی اهمیت
 خویش و بجهت آنکه رضایت پیشوایان پست فطرت -
 دوران خود را جلب کند از تشریف محمد شاه بحضور
 حضرت باب مانعت کرد و اقدام نمود که حضرت
 باب^{را} بنقاط دور دست آذربایجان محبوس سازد و پس
 از حبس گرفتاری مراقبت شدید از آنحضرت مینموسد

حضرت اعلی در زندان لوحی بعنوان او نازل فرمودند
 در ضمن آن لوح مبارك بعاقبت سوء مشارالیه
 اشاره نمودند از وقتی که حضرت اعلی نزدیک طهران
 رسیدند یکسال و نیم بیشتر نگذشت که غضب الهی
 بر وزیر نادان نازل شد از سربر عزت بخاک ذلت
 افتاد بالاخره بجوار شاه عبدالعظیم پناهنده شد
 و باین وسیله خود را از چنگال خشم و غضب مردم
 بمکان امنی کشانید از شاه عبدالعظیم ید قدرت الهی
 و دست منتقم قها را ورا بخارج از حدود ایران تبعید
 کرد و در دریای مصائب و آلام غوطه ورتر ساخت تا آنکه
 در نهایت ذلت و بینوائی جان تسلیم کرد سر یازانسی
 که بامر آقا جان بیک خمسهٔ هیکل مطهر حضرت باب
 را هدف گلوله ساختند جمیعا بنحوی عجیب بسزای
 عمل خویش رسیدند دو بست و پنجاه نفر آنها در همان
 سال با صاحب منصبان خود بر اثر زلزله سختی هلاک
 شدند این جمع در بین اردبیل و تبریز در ایام تابستان
 هنگام ظهر که در سایه دیواری پناه برده و بر رگم
 حرارت هوا بلهه و لعب سرگرم بودند بغتة بر اثر

زلزله سختی زیر آوار مانده کل هلاک شدند پانصد نفر دیگر از آنها سه سال بعد از شهادت حضرت باب بواسطه طغیان و سرکشی که مرتکب شده بودند بفرمان و امر میرزا صادق خان نوری همگی تیرباران شدند و مخصوصا برای آنکه احدی از آنها باقی نماند فرمان داد دو مرتبه بآنها شلیک نمودند و امر کرد ابدان آنان را بانیزه و شمشیر پاره پاره نمودند این واقعه در تبریز اتفاق افتاد و برای عبرت مردم ابدان پاره پاره آنها را در معرض تماشای مردم شهر قرار دادند این مطلب در بین مردم سبب شگفتی بود و همه میگفتند عجا که همان عده که باب را هدف گلوله ساختند این گونه بسزای عمل خود رسیدند این حرف بر سر زبانها بود و ولوله غریبی در بین مردم افتاده بود تا بسمع علمای بی انصاف رسید فتوی دادند تا هر کس که اینگونه سخنان بگوید مورد اذیت و زجر واقع گردد بعضی مردم را بفتوای علما زدند و بعضی را جریمه نموده محبوس ساختند امیر نظام رئیس الوزرا^۱ که سبب شهادت حضرت اعلی

گشت و برادرش وزیر نظام که با او در این جرمه شرکت داشت پس از دو سال بجزای عمل خویش رسیدند و بعد اب الیم مبتلا گشتند دیوار حمام فین کاشان از خون امیر نظام صدر اعظم رنگین گشت هنوز هم آن خون باقی است و بر ظالم و ستمیکه از دست امیر نظام بوقوع پیوسته شاهدهی صادق و گواهی راستگو^۱ ناطق است .

(۱۱)

بعد از شهادت حضرت اعلی ارواحنا لرحمات الله
الاطهر فدا^۲ یعنی (در این سینه شصت و شش و
هفت در جمیع ایران آتش بخانمان^۳ افتاده هر نفسی در
در دهگده^۴ می بود و ادنی احتمال میرفت از زیر
شمشیر گذشت بیشتر از چهار هزار نفر کشته و جمع -
غفیری اطفال و نسا^۵ بیکس و پرستار پریشان و سرگشته
پامال شده تلف گشتند)

(نفل از مقاله مبارک)

راجع باستقرار عرش مطهر حضرت رب اعلی ارواحنا
 لمظلومیته الفدا * مولای توانا حضرت ولی امرالله
 ارواحنا لالطافه الفدا * در لوح مبارک قرن که
 بافتخار احب * امریک نازل شده بیانی باین مضمون
 میفرمایند :

یکی از امور مهمه ای که در قرن اول بهائیان انجام
 گرفت استقرار عرش مطهر حضرت رب اعلی است در کوه
 کرمل حضرت عبدالبها * از طهران عرش مطهر را -
 بجبل کرمل انتقال دادند در فصل سابق گفتیم که
 جسد حضرت اعلی و میرزا محمد علی انیس که بهم
 آمیخته شده بود چگونه در نیمه شب دوم بعد از شهادت
 بوسیله حاجی سلیمان خان از کنار خندق بکارخانه
 ابرشم یکی از مؤمنین میلان انتقال داده شد و در
 روز بعد در میان جعبه چوبی قرار داده شد و بمحل
 سلامتی حمل گردید و بر حسب دستور حضرت بها * الله
 بطهران حمل شد و در امام زاده حسن مخفی و مستور

گشت پس از چندی عرش مطهر بمنزل حاجی سلیمان خان که در محله سرچشمه طهران بود انتقال یافت و از آنجا بامام زاده معصوم برده شد و تا سال ۱۲۸۴ هجری در آن محل مخفی و مستور بود در این وقت لوحی از حضرت بها^۱ الله که در ادرنه تشریف داشتند نازل شد در این لوح بملاعلی اکبر شه میرزای و جمال بروجردی امر فرموده بودند که بدون تاخیر عرش اطهر را از امام زاده معصوم بجای دیگر ببرند این دو نفر اول خواستند در شاه عبدالعظیم جائی پیدا کنند ولی جای مطمئنی بدست نیامد ملاعلی اکبر و رفیقش در تجسس مکان بودند تا آنکه در راه چشمه علی بمسجد ماشا^۲ الله برخوردند آنجا را برای این منظور مناسب دیدند شبانه عرش مطهر را در میان یکی از دیوارهای مسجد مدفون ساختند قبلا جسد مطهر را در میان پارچه ابریشمین که قبلا تهیه کرده بودند گذاشتند و روز بعد دیدند که آن محل مکشوف شده و مردم فهمیده اند بنا بر این عرش مطهر را از دروازه پایتخت وارد شهر کرده بمنزل میرزا حسن وزیر

که یکی از مؤمنین و داماد حاجی میرزا سیدعلی تفرشی بود و ملقب به مجدالاشراف برده مستقر ساختند ۱۵ ماه عرش مطهر در آنجا بود کم کم احبابی بمطلب بردند و شروع کردند برفت و آمد و زیارت عرش مطهر متدرجا کار طوری شد که دسته دسته بآنخانه رفت و آمد مینمودند ملا علی اکبر (ایادی) مجبور شد بحضور مبارک جمالقدم عرش کرد و تکلیف خواست حاجی شاه محمد منشادی ملقب به امین البیان مأمور به حفاظت عرش مبارک شد مشارالیه باینک شخص دیگر عرش مطهر را در حرم امامزاده زیدپنهان ساخت عرش مطهر در آنجا بود تا آنکه سیرزا اسدالله اصفهانی را جمال مبارک امر فرمودند که بجای دیگر جسد مطهر را نقل کند او هم اول در طهران بخانه خودش برد بعدا چند جای دیگر از قبیل خانه حسینعلی اصفهانی و خانه محمد کریم عطار محل استقرار عرش شد تا آنکه در سال ۱۳۱۶ هجری مطابق ۱۸۹۹ میلادی حضرت عبدالبها^ع بهمین میرزا اسدالله امر فرمودند که بهمراهی احبابی دیگر

از راه اصفهان - کرمانشاه - بغداد و دمشق تا بیروت عرش مطهر را نقل کند و از بیروت از راه درسا بعکا بیاورد در روز نوزدهم ماه رمضان ۱۳۱۶ هجری مطابق ۳۱ جانوری ۱۸۹۹ که وارد ارض اقدس شدند درست ۵۰ سال کامل قمری بعد از شهادت حضرت باب در تبریز گذشته بود ۰۰۰ چند ماه بعد صندوق مرمی که با شماره حضرت عبدالبها^۱ احبای رنگون درست کرده بودند با کشتی بحیفا نقل شد ۰۰۰ در روز ۲۸ ماه صفر ۱۳۲۷ هجری که مطابق با روز نوروز بود (۱۹۰۹ میلادی) حضرت غیدالبها^۲ صندوق مرمی را که برای تعیین منظور ساخته شده بود به محل معین امر فرمودند انتقال دهند شب در حالتیکسه فقط يك چراغ در آن محل بود حضرت عبدالبها^۳ با دست خود شان عرش مطهر را در میان صندوق نهادند جمعی از احبای شرق و غرب مشرف بودند همه ساکت و آرام ایستاده بودند صندوق چون شامل جسد مطهر باب و جناب انیس بود وقتی که این - اعمال انجام گرفت حضرت عبدالبها^۴ تاج مبارک

را از سر برداشتند کفشهای مبارک را بیرون آوردند
 عبارا از دوش برداشتند در روی صندوق مرمر که
 هنوز سرش باز بود خم شدند موهای نقره مانند
 حضرت عبدالبها^۴ در اطراف سر و صورتشان پریشان
 و در حرکت بود پیشانی مبارک را بکناره صندوق چوبی
 گذاشتند و بلند بلند گریسه کردند بطوری گریسه
 شدید بود که همه آنهایی که حاضر بودند بگریسه
 افتادند حضرت عبدالبها^۴ آن شب نخواهیدند در
 دریای احزان غوطه ور بودند لوحی از قلم مبارک که
 شامل خبر استقرار عرش در جبل کرمل بود نازل شد
 در آن لوح میفرمایند قوله العزیز :

طهران - حضرات اعضای محفل روحانی علیهم

بها^۴ الله الابهی هو الله ای یاران الهی بشارت
 کبری اینکه هیکل مطهر منور مقدس حضرت اعلی روحی
 له الفدا بعد از آنکه شصت سال از تسلط اعدا و خو
 از اهل بغضا همواره از جایی نقل شد و ابد اسکون
 و قرار نیافت بفضل جمال ابهی در یوم نیروز در نها^{یت}
 احتفال باکمال جلال و جمال در جبل کرمل در مقام

اعلى درصندوق مقدس استقرار یافت هذا هو المرقد
 الجليل وهذا هو الحدث المطهر وهذا هو المرص
 المنور لهذا قلوب احباى الهى جميعا مستبشر و —
 بشكرانه اين الطاف الهيه جميع بستایش و نيايش اسم
 اعظم برداختيم اگر چنانچه من بعد كسى روايتى يا
 حكايى نمايد كه اثرى از هيكل مقدس درجای ديگر است
 كذاست قدا فترى على الله اين تنبيه بجهت آنست كه
 مبادا بعد شخص لثيمى را غزن و مرضى حاصل شود روايت
 و حكايى نمايد كه دليل بر آن باشد اثرى از آن هيكل
 مكرم درجای ديگر است فانتبهوا يا احباء الله لهذا
 الامر العظيم و چون چنين تأييد و توفيقى رسيد كه
 بعنايت جمال مبارك جبل كرملى اى جبل الرب يعنى
 باغ الهى زيرا كرم بمعنى باغ و ثيل خدا است اين
 موهبت حاصل شد و الرب بها كرملى منصوب كسب
 ربانى ظاهر گشت لهذا اميد چنانست كه بيمينت اين
 امر عظيم امر الله در جميع اطراف و اكفاف جلوه ديگر
 نمايد و طلوع و اشراقى عظيم فرمايد و هذا من فضل
 ربى اين تأييدات و توفيقات از نم مطهر جمال قدم

موجود بود الحمد لله بحيز حصول رسيد فاشكر والله
على هذه النعمة العظمى والمودبة الكبرى التي
شملتنا اجمعين من رب العالمين . . . انتهى
"نقل از ايام تسعه"

بیانات مقدسه حضرت نقطه اولی

عز اسمه الاعلی راجع بظهور من بظهور الله

نیزه بی از بیانات مقدسه حضرت نقطه اولی
عز اسمه الاعلی راجع بظهور حضرت " من ینظره الله
یعنی حضرت بها " الله جل اسمه الاعلی

" هر اسم خوبی که در بیان نازل شده مراد من
ینظره الله است بحقیقت اولیه " . . .

" باب پنجم از واحد دوم "

" . . . آنچه در بیان متکون شود از شئون محبوبه

تحفه است از قبل نقطه بیان بسوی من ینظره الله
که ظهور اخرای نقطه بیان باشد و همین عز و فخر
کل را بس است که او قبول کند نفسی رایاشیئی را -
بذکر انتساب بخود " . . .

باب نوزدهم از واحد نهم

" . . . ان البیان ومن فیه طائف فی حوال قول

من ینظره الله مد نظریان نیست الا بسوی من

یظهره الله زیرا که غیر او رافع او نبوده و نیست چنانچه
منزل او غیر او نبوده و نیست . . .

باب سوم از واحد سوم

"من آمن بمن یظهره الله فکانما آمن بالله . . ."

ظهور الله در هر ظهور که مراد از مشیت اولیه باشد
بها * الله بوده و هست که کلشیئی نزد بها * اولاً -

شیئی بوده و هست و هستند

. . . هر کسی بمن یظهره الله ایمان آورد و ایمان

بآنچه او امر فرمود آورد ایمان آورده است بخداوند از

اولی که از برای او اول نیست .

باب پانزدهم از واحد سوم

"اگر کسی يك آیه از آیات او را نویسد بهتر

است از اینکه کل بیان و کتبی که در بیان انشسا *

شده نویسد . باب سیزدهم از واحد نهم

"مثل عمل من یظهره الله مثل شمس است و مثل

اعمال کل وجود اگر طبق رضای خدا باشد مثل کوكب

و قمر باب اول از واحد هشتم

"قسم بذات اقدس الهی جل و عز که در یوم -

ظهور من یظهره الله اگر کسی يك آیه از او شنود
وتلاوت کند بهتر است ازینکه هزار مرتبه بیان راتلاوت

کند " باب هشتم از واحد پنجم

"کل ظهورات و ظهور قائم آل محمد ص از برای

من یظهره الله خلق شده

باب دوازدهم از واحد چهارم

"مثل من یظهره الله مثل محك است که فصل میکند

مابین طلای خالص از غیر آن "

باب چهارم از واحد پنجم

بشارت کتب مقدسه راجع بظهور حضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی

در کتاب دبستان المذاهب نقل است که پس از غلبه

تازیان و پیرشانی بهدینان در ایران بزرگی را از نژاد

خسروان کیان برانگیزم تاج جهان را از خاور تا باختر

بیزدان پرستی گرد آرد "

در کتاب دساتیر از قول حضرت زرتشت خبر میدهند

که : چون ایرانیان بدکارها کنند و پادشاه خود را

کشند یزدان او را با اینکه ایرانی است بروم بسرد
 و او پادشاه دانا و هنرمند و نیکبخت باشد و انجام
 نامه خود را بایرانیان دهد که لخت دستگیرش کند*
 اینها در همین کتاب شت ساسان پنجم میفرمایند:
 "چنان بینی ایرانیان را که سخن خردمندانه
 ایشان را کسی نشنود اگر راست گویند آزار یابند
 بجای سخن خودانی با ساز جنگ پاسخ بآن ها دهند
 از بدکاری مردمان است که چون کیشاه فرشته منشی
 از ایرانیان بیرون رود ۰۰"

بشارت کتب عهد عتیق و عهد جدید

در فصل دوم کتاب اشعیا ی نبی میفرمایند:

در ایام آخرین واقع میشود که کوه خانه خداوند
 از جمیع کوهها و تلها رفیعتر خواهد شد و تمامی
 طوائف بسوی آن روان خواهند شد و قوم های بیشمار
 روانه شده خواهند گفت بیائید تا بکوه خداوند بخانه
 خدای یعقوب برآئیم که اورا احبایش را بما نموده در
 طرق او گردش نمائیم زیرا که شواعت از صهیون و کلام
 خدا از اورشلیم صادر خواهد شد و او در میان خلایق

حکومت نموده قوم های بیشمار را متنبه خواهد ساخت
و ایشان شمشیرهای خود را بگا و آهن و نیزه های
خود را باره تبدیل کرده قومی بقومی شمشیر نکشیده
بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت "

و در فصل سی و پنجم میفرماید :

" بیابان و زمین خشک شادمان خواهد شد و
صحرا بوجد آمده مثل گل سرخ خواهد شکفت
شکوفه بسیار نموده با شادمانی و ترنم شادی خواهد
کرد مجد لبنان و بهاء کرمل و شارون بآن عطا
خواهد شد ایشان مجد رب و بهاء الله را خواهند
دید دستهای سست را قوی کنید و زانوی لرزنده
محکم گردانید بدلهای خائف بگوئید قوی شوید و
مترسید اینک خدای شما با انتقام میآید او با عقوبت
الهی میآید و شما را نجات خواهد داد آنگاه چشمهای
کوران باز خواهد شد و گوشهای کران مفتوح خواهد
گردید آنگاه لنگان مثل غزال جست و خیز خواهند
نمود و زبان گدک خواهد سرائید ."

در فصل دوازدهم کتاب دانیال نبی میفرمایند :

در آن زمان از قوم تو هر کس که در دفتر ملکوت مکتوب
آید نجات خواهد یافت و از خفتگان در خاک زمین
بسیاری بیدار خواهند شد اما ایشان جهت حیات
ابدی و آنان از جهت شرمساری و حقارت ابدی و
دانشمندان مثل ضیاء سپهر و کسانی که بسیاری را
پراه عدالت رهبری نمایند مانند کواکب تا ابدالاباد
در خشان خواهند بود اما تو ای دانیال این کلمات
را مخفی کن و کتاب را تا بزمان انجام کار مختوم ساز
حینی که بسیاری گردش کرده علم زیاد گردد (تا اینکه
میفرماید) و چون پراکندگی قوت قوم مقدس بانجام
رسد آنگاه همه این امور با تمام خواهد رسید و من
شنیدم اما درک نکردم پس گفتم ای آقایم آخر این
امور چه خواهد بود و جواب داد که ای دانیال
بروزیرا این کلام تا زمان آخر مخفی و مختوم شده
است بسیاری طلسم و سفید و مصفی خواهند گردید
و شیران شرارت خواهند ورزید و هیچکدام از شیران
نخواهند فهمید لکن حکیمان خواهند فهمید و از هنگام
موقوف شدن قربانی دائمی و نصب نمودن رجاست

ویرانی يك هزار و دویست و نود روز خواهد بود .
الی آخر بیانہ ."

حضرت داود در مزمور پنجاهم میفرماید :

خدای خدایان تذلم میکند و زمین را از مشرق تا
مغرب آن دعوت میکند از صهیون که کمال زیبائی
است خدا تجلی نموده خدای ما میآید و سکوت -
نخواهد نمود ."

در مزمور صد و دوم میفرماید :

" هنگامی که خداوند صیون را بنا مینماید در جلال
خود ظهور خواهد نمود بدعای دل شکستگان متوجه
شده است دعای ایشان را خوار نخواهد شمرد این
از برای نسل آینده نوشته میشود تا قومی که آفرسده
میشوند خداوند را تهلیل نمایند "

در فصل نهم کتاب اشعیا میفرماید :

" برای ما ولدی زائیده خواهد شد و برای ما پسری
عطا کرده خواهد شد که سلطنت بردوش او خواهد
بود و اسم او عجیب و واعظ و خدای کبیر و والد جاوید
و سرور سلامتی خواهد شد ."

حضرت مسیح (ع) در باب ۲۳ انجیل متی میفرماید
 ای اورشلیم ای اورشلیم قاتل انبیا و سنگسار
 کننده مرسلان خود چند مرتبه خواستم فرزندان تو را
 جمع کنم مثل مرغی که جوجه های خود را زیر بال خود
 جمع میکند و نخواستید اینک خانه شما برای شما
 ویران گذارده میشود زیرا که شما میگویید از این پس
 مرا نخواهید دید تا وقتی که بگوئید مبارک است او که
 بنام خداوند میآید ."

در فصل چهاردهم انجیل یوحنا میفرماید :
 "بعد از این بسیار باشما نخواهم گفت زیرا که رئیس
 این جهان میآید و درمن چیزی ندارد"
 ایضا در فصل شانزدهم میفرماید :

"بسیار چیزهای دیگر نیز دارم بشما بگویم که الان
 طاقت تحمل آن را ندارید و لکن چون او یعنی روح
 راستی آید شما را بر جمیع راستی هدایت خواهد
 کرد زیرا که از پیشتر نفس خود تکلم نمیکند بلکه بآنچه
 شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده بشما
 خبر خواهد داد"

در باب چهارم رساله اول بولس بقرنتیان میفرماید
 "پیش از وقت بجیزی حکم نکنید تا خداوند بیاید که
 خفایای ظلمت را روشن خواهد کرد و نیتهای دلها
 را بظهور خواهد آورد آنگاه هر کس را مدح از خدا
 خواهد بود . . ."

در قرآن مجید میفرماید :

۱- "هل ينظرون الا آن ياتيهم الله في ظلل من
 الغمام والملائكة وقضى الامر واولى الله ترجع الامور"
 (سوره بقره)

ترجمه - آیا غیر این را منتظرند که ایشان را -
 بیاید خداوند در سایه های ابر یا ملائکه و امر بگذرد
 و امور بخدا راجع شود .

۲- "يدبر الامر يفصل الايات لعالمك بلقاء"
 ربكم توقنون " (سوره زعد)

ترجمه - خداوند امر را تدبیر میکند و آیات را
 تفصیل میدهد که شاید شما بلاقای پروردگارتان یقین
 نمائید .

۳- "يوم يقوم الروح والملائكة صفا لا يتكلمون"

الامن ان له الرحمن وقال صواباً *

(سوره نبا ۶)

ترجمه - روزی است که روح قیام کند با گروه ملائکه
(یعنی نفوس مقدسه) که سخن نگویند جز کسیکه خدا
با و اذن داده باشد و صواب داند *

چه مطابق است مفاد این آیه و آیه اول با این بشارت
توریه که از چهار ظهور خیر میدهد قوله العزیز *

" خداوند برآمد از سینا و تجلی کرد از ساعیر
و درخشید از فاران و آمد با گروهها مقدسه

(باب ۲۳ ثنیه)

سینا محل ظهور حضرت موسی (ع) بود و ساعیر -
تجلی گاه حضرت عیسی (ع) و فاران مطلع انوار
حضرت رسول بود و با هزاران مقدسین حضرت بهاء الله
پدید آمد و نبوات انبیا را تکمیل فرمود *

۴- یوم یقوم الناس لرب العالمین (سوره مطففین)

ترجمه - روزی است که قیام کنند مردمان برای

رب العالمین *

۵- " فتر بصوا حتی باتی الله بامرہ واللہ لایہدی

القوم الفاسقين * (سوره توبه)

ترجمه - پس صبر کنید تا خداوند بیاید با امر خود
و خدا هدایت نخواهد کرد (در آنروز) قوم فاسقین
را "

۶- "والله يدعوا الي دارالسلام ويهدى مسن

يشاء الي صراط مستقيم " (سوره يونس)

ترجمه - و خدا بسوی دارالسلام دعوت خواهد
کرد و کسی را که بخواهد براه راست هدایت خواهد نمود
۷- لهم دارالسلام عند ربهم و هو وليهم بما كانوا
يعملون " (سوره انعام)

ترجمه - برای ایشان است در دارالسلام نزد
پروردگارشان و اوست سرپرست و ولی ایشان بآنچه
عامل شوند "

۸- "واستمع يوم ينادى المناد من مكان قريب

يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج "

(سوره ق)

ترجمه - بشنو روزیکه منادی از مکان نزدیک ندا
کند آن روز است که صیحه حق را میشنوند و روز خروج

و تجسس است .

۹- راجع باصحاب قائم حضرت رسول (ص)

میفرماید :

" وعم من الاعاجم ليس فيهم عربي لكن لا يتكلمون
الا بالعربية لهم حافظ من غير جنسهم ما عصى الله
قط و هو اخص الوزراء (الى ان قال) و يقتلسون
كلهم الا واحد منهم ينزل في مرج عكافى الماء دية
الالهيه " (فتوحات مكيه)

ترجمه - و ايشان (يعنى اصحاب قائم) عجم
خواهند بود در بينشان عرب نخواهد بود لكن تكلم
نخواهند كرد جز بعربي براى آنها حافظ و نگهبانى
خواهد بود غير از جنس ايشان كه درگز بخدا گناه -
نكرده است و او مخصوص ترين و زرا قائم خواهد بود
(تا اينكه ميفرمايد) و تمام كبار اسحاب گشته ميشوند
جزىكي از ايشان كه در مرج عكا مهمانخانه خدا
فرود ميآيد .

۱۰- حضرت رسول (ص) میفرماید :

" ان عكا مدينة بالشام قد اختصها الله برحمته "

ترجمه - عکا شهری است در شام که خدا آنرا -
 برحمت خود اختصاص داده است .

۱۱- اینها میفرماید :

طوبی لمن زار عکا وطوبی لمن زار زائر عکا وطوبی لمن
 شرب من عین البقر واغتسل من مائها (در کتاب ابن
 مجله احادیث در باب عکا زیاد است که از ابوالعباس
 تعریف میکند)

ترجمه - خوشا بحال کسیکه عکا را زیارت کند و خوشا
 بحال کسیکه زائر عکا را زیارت نماید و خوشا بحال
 کسیکه از عین البقر بیاشامد و از آب آن غسل کند .

تاریخ حضرت بهاء الله جل اسماءه الاعلی

(۱)

نام مبارکشان میرزا حسینعلی فرزند میرزا عباس
نوری است که از خاندان وزارت و متبادر امور مهمه
دولت محسوب میشدند یوم دوم محرم سنه ۱۲۳۳
هجری قمری مطابق ۱۲ نوامبر ۱۸۱۷ میلادی در
طهران تولد یافتند از بدو صباوت و آغاز جوانی دارا
ی هوش و ذکاوت فطری و عقل و درایت ذاتی بودند و
بآراستگی و پیراستگی و حکمت و فرزانی در بین
خویش و بیگانه معروف و مشهور اگرچه حضرتش در
مدارس علمیه اکتساب علوم و معارف معموله فرمود
و مجالس و معاشر علما^۴ و فضیای زمان نبود بلکه در
بین وزرا^۵ و ارکان دولت نشو و نما فرمود و لکن کمالات
فطریه و مزایای ذاتیه شان حیرت بخش عقول و افکار
بود در هر مجلس لب بسخن میگشودند حضار رامات و
مبهوت مینمودند و در هر مجمعی شروع به صحبت

میفرمودند همه را واله و شیدای بیان و قوه برهسان
 خود میکردند تا اینکه خبر ظهور حضرت باب منتشر
 شد فوراً حضرت بها^۱ الله قیام باعلای امر آنحضرت
 نمودند و درصدد تبلیخ و هدایت دیگران برآمدند در
 نتیجه جمعی از اجله نفوس را از کوثر عرفان و ایمان
 سیراب فرمودند و در اندک مدتی حضرتشان در طهران
 مرجع احباب و ملجا^۲ اصحاب حضرت باب شدند
 و در سنه ۱۲۶۴ عزم بدشت فرمودند حضرت عبدالبهأ
 میفرماید :

در بدشت از هر سمت احباب جمع شدند حتی
 جناب قدوس تشریف آوردند در میدان بی بود که آب جاری
 داشت و سه طرفش باغ بود در یک باغ جمال مبارک منزل
 فرمودند در یک باغ طاهره بود در باغ ثالث جناب قدوس
 بودند و در این میدان احبا خیمه زده بودند باری^۳ الله
 در آنجا قرار شد که اعلان امر الله شود و اعلا^۴ کلمه ا
 گردد . . .

حضرت بها^۱ الله در این اجتماع بزرگ تاریخی
 مرکز حل و عقد امور شدند و پیشوا و مقتدای آن نفوس

گشتند سپس حضرت قدوس و حضرت باب‌الباب و اصحاب
 روانهٔ مازندران و در قلعه شیخ طبرسی محاصره شدند
 و حضرت بها^۱ الله بمنظور ختم غائله و ناطقا^۲ نار -
 محاربه آهنگ قلعه شیخ طبرسی با یازده نفر سوار
 نمودند قبل از وصول بمقصد اسیر هفتصد نفر مسلح
 از اهالی آمل گردیدند و در آن شهر مورد تهاجم
 و حمله مردم نادان و معرض زجر و ضرب و شکنجه و
 عذاب شدید واقع چندانکه اهالی محل پفتوای علماء
 و تهییج و تحریک آنها شورش و بلوا نموده مصمم بسر
 قتل آن حضرت شدند که میرزا تقیخان برادرزاده -
 عباس قلیخان لاریجانی حاکم محل از ترس مسئولیت
 خود حضرتش را حفظ و در نهایت احترام و اعتذار از
 آنجا حرکت داد .

بعد حضرت بها^۱ الله مسافرتی بعثبات عالیات
 فرموده عده ئی را در آن مکان مقدس مجوز و بحال
 و مقال خود نمودند و چون مراجعت بایران فرمودند
 قنیه تیرزدن به ناصرالدین شاه اتفاق افتاد و آتش
 قهر و غضب سلطان شعله ور گشت و هر خشک و ترابقا

نمود با بیان عموماً در خطر افتادند و بمعرض قتل و غارت آمدند جمعی مظلوم بیگناه در طهران و اطراف در قری و بلدان به فجیعترین صورت از دم تیغ و شمشیر گذشتند و بعضی قطعه قطعه و بآتش سوخته شدند و مابقی در اطراف و جوانب ایران متواری و پریشان گشتند .

حضرت بها * الله در همان ابتدای حادثه از فربه افجه که يك منزلی طهران است و در آنجا صیقله فرموده بودند سوار شده در کمال سکون و قرار رهسپار نیاوران که مقر سلطان بود گردید . محفل ورود در — تحت توقیف و تعزیر درآمدند و آنحضرت را باپسای پیاده و سربرهنه مغلولاً تا طهران آورده به حبس سیاه چال انداختند و اموال و دارائی را هرچه بود غارت کردند و املاک و متصرفات را ضبط و غصب نمودند و خود آنحضرت را در نهایت شدت و بلا مدت چهار ماه در آن محل تاریک در زیر غل و زنجیر نگاهداشته هر آن و دقیقه ئی تهدید بقتل مینمودند چون در این قضیه تحقیق دقیق نمودند و برائت آنحضرت کاملاً از

این تهمت اثبات شد از حبس مستخلص و نفی ببغداد
گردیدند و با اهل و عیال وارد آن دیار شدند این
موقع نه سال از ظهور حضرت باب گذشته بود که آن
بزرگوار بیعضی خواص اصحاب امر خود را اظهار فرمودند
و در نزد آنان خویش را موعود بیان معرفی فرمودند و
بجمع آوری دوستان پریشان جدا قیام نمودند و -
نهالهای پژمرده و افسرده ایمان را در قلوب مؤمنین
آب زلال معانی و نصایح و مواعظ روحانی طراوت و
لطافت بخشودند قوه قاهره حضرتشان آشکار شد و
آثار قدرت و عظمت از هر جهت نمودار گشت تا بالاخر
ناتره حسد و بغضا در قلوب اعدای امرالله برافروخت
بعضی از علمای دینی با کاربرد از ایران در بغداد
موسوم به میرزا بزرگ خان همراز گشته نزد دولت
متبوعه خود بنای سعایت و تقدیم را پورتهای پر از
افترا و تهمت و مطالب بی حقیقت گذاشتند و ذهن
اولیای امور را مشوش و پریشان ساختند تا اینکه بعد
از یازده سال و اندی توقف در بغداد بر حسب تقاضای
دولت ایران از دولت عثمانی حکم رسید که آن حضرت

را از بغداد نفی و اخراج کنند روز حرکت که موقع
 سرور و شادی بد خواهان و دشمنان و هنگام یاس
 و افسردگی دوستان بود نقل مکان به باغ نجیب پاشا
 که در بیرون شهر بغداد واقع است نموده خیمه
 شوکت و عزت در آن باغ پر نزهت بر افراختند و دوازده
 روز توقف فرمودند و اظهار امر نمودند یعنی خود
 را علنا منظور و مقصود حضرت باب و موعود ملل و اقوام
 خواندند و قلوب بی تاب را تسکین و سرور بخشیدند
 و این ایام را که سی و دو روز از عید نوروز گذشته
 شروع میشود عید اعظم رضوان یا عید گل قرار دادند
 اعدای امرالله نتیجه این تبعید را مصیبت و ذلت
 تصور میکردند برعکس تصور علت اعلاء امرالله و سرور
 و حبور احباب و اعلان عید اعظم گردید باری در سطات
 هزار و دویست و هشتاد هجری قمری سرگون بسه —
 اسلامبول و از آنجا نفی بادرنه شدند مدت توقیف
 در شهر ادرنه پنج سال طول کشید و در طی این مدت
 بعضی از الواح و سوره ملوک با آن هیمنه و سطوت
 مخصوص نزول یافت و در آن الواح مبارک تعلیم صلح

عمومی و ترك جنگ و جدال و لزوم متابعت تعالیم
دینی و اجرای عدل و انصاف را پیشنهاد كل نمودند
و بر همه اتمام حجت فرمودند و مقصود و مرام خود را
بشرق و غرب دنیا منتشر ساختند .

سپس در سال ۱۲۸۵ بچكم سلطان عثمانی با
جمعی خویش و پیوند و برادر و فرزند و دوستان و -
فدائیان خود نفی به عكا گردیدند در ادرنه بود که
مأمورین دولت خواستند احبا را تفریق و مانعست
از ملازمت نمایند و حضرت بها * الله را منفردا حرکت
دهند احباب وفادار که همه از یارود یازدر
و جزه بدار طاعت ددارو جمال مختار آرزوی در دل
نداشتند كل بجزع و فزع آمدند و ناله و فغان از دل
و جان بر آوردند گریبان صبر دریدند و از این خیر
وحشت اثر بنالیدند حاجی محمد جعفر تبریزی از
جان بخروشید و بدست خود گلویش را برید . مباحثین
نفی که این حال را دیدند نوید امید دادند و بمرکز
سلطنت مخابره و کسب تکلیف کردند حکم آمد که آنها
را بحال خود گذارند و در حرکت و توقف مختار باشند

لهذا آن جمعیت در خدمت و ملازمت آنحضرت حرکت نمودند در ورود بعکا محبوس و در تحت مضيقه و سختی درآمدند .

شبهه ای از این قضایای وحشت انگیز را در ضمن لوحی که خطاب بسلطان عثمانی و چند سال بعد از ورود بعکا نازل و ارسال شده باین عبارات میفرمایند:

"بزم تو این محیی عالم و منسلح آن مفسد و مقتدر بوده جمع از نسوان و اطفال تسخیر و مرضعات چه تقصیر نموده اند که محل سیاط قهرو غضب شده اند در هیچ مذهب و ملتی اطفال مقصر نبوده اند قلم حکم الهی از ایشان مرتفع شده و لکن شراره ظلم و اعتساف تو جمیع را احاطه نموده اگر از اهل مذهب و ملتی در جمیع کتب الهیه وزیر قیمه و صحف متقنه بر اطفال تکلیفی نبوده و نیست و از این مقام گذشته نفوسی هم که بحق قائل نیستند ارتکاب چنین امور ننموده اند چه که در هر شیئی اثری مشهود و احدی انکار آثار اشیا ننموده مگر جاهلیکه بالمره از عقل و درایست محروم باشد لهذا البته ناله این اطفال و حنین

این مظلومان را اثری خواهد بود جمعی که ابتدا در
 ممالک شما مخالفتی ننموده اند و با دولت عاصی نبوده
 در ایام ولیالی در گوشه ساکن و بذاکرالله مشغول چنین
 نفوس را تاراج نمودید و آنچه داشتند بظلم از دست
 رفت بعد که امر بخروج این غلام (۱) شد بجزع
 آمدند و نفوسیکه مباشر نفی این غلام بودند مذکور
 داشتند که باین نفوس حرفی نیست و حرجی نه و دولت
 ایشان را نفی ننموده اگر بخواهند باشما بیایند کسی را
 با ایشان سخنی نه این فقرا خود مصارف نمودند و از
 جمیع اموال گذشتند بلقای غلام قناعت نمودند و
 متوکلین علی الله مرة اخرى باحق هجرت کردند تا آنکه
 مقر حبس بها حصن عکا شد و بعد از ورود ضباط عسکریه
 کل را احاطه نموده اناثا و ذکورا صغیرا و کبیرا جمیع
 را در قشله نظام منزل دادند شب اول جمیع از اکل
 و شرب ممنوع شدند چه که با بقشله را ضباط عسکریه

(۱) مراد از غلام غلام الهی است چنانچه در موقع

دیگر این لوح تصریح شده است .

اخذ نموده و کل را منع نمودند از خروج و کسی بفکر
 این فقرا نیفتاد حتی آب طالیدند احدی اجابت ننمود
 چندی است که میگذرد و کل در قشله محبوس و حال
 آنکه پنج سنه در ادرنه ساکن بودیم جمیع اهل بلد از
 عالم و جاهل و غنی و فقیر شهادت دادند بر تقدیس
 و تنزیه این عباد در حین خروج غلام از ادرنه یکی
 از احبای الهی بدست خود خود را فدا نمود نتوانست
 این مظلوم را در دست ظالمان مشاهده نماید و سه
 مرتبه در عرض راه سفینه را تجدید نمود ند معلوم است
 بر جمعی اطفال از حمل ایشان از سفینه بسفینه چه
 مقدار مشقت وارد شد و بعد از خروج از سفینه چهار
 نفر از احبا را تفریق نمودند و منع نمودند از همراهی
 و بعد از خروج غلام یکی از آن چهار که موسوم —
 بعبد الغفار بود خود را در بحر انداخت و معلوم —
 نیست که حال او چه شد این رشحی از ظلم وارده
 است که ذکر شد و مع ذلک اکتفا ننموده اید هر موسوم
 مأمورین حکمی اجرا میدارند و هنوز منتهی نشده در
 کل لیالی و ایام در مکر جدید مشغولند و از خزانه

دولت در هر شبانه روز سه رغیف نازل باسرا میدهند
 واحدی قادر بر اکل آن نه از اول دنیا چنین ظلمی
 دیده نشد و شنیده نگشت .

(از کتاب مبارک اقتدار)

باری تا چند سال حال بدین منوال گذشت و
 تضییقات پیاپی در کار بود بعد متدرجا قدری بلایا
 تخفیف یافت و اندکی آسایش و رخا حاصل شد مدت
 بیست و چهار سال حبس و قلعه بند عکا که آنرا سجن
 اعظم نامیده اند طول کشید و در این مدت حوادث
 آن ارض و بلایا ء وارده بر آنحضرت و اسحاب گاشی
 شدید و زمانی خفیف تر بود تا در تاریخ هفتادم عید
 نوروز سنه ۱۲۷۰ شمسی مطابق دوم ذی قعدة سنه
 ۱۳۰۹ قمری ۱۶ ایاز سنه ۱۸۹۲ فرنگی که در قنبر
 بهجی قرب عکا نمودند و در همانجا بتوسط حضرت
 عبدالبهاء ء عرش مبارکشان استقرار یافت .

در طی این شدائد و بلیات و منائب و تضییقات
 الواح و آیات چون غیث ها ظل از آسمان وحی الهی
 نازل و با اطراف منتشر میگشت . بعضی در بیان توحید

المهی بعضی در بیان فضائل اخلاقی و تشویق بسر
 اکتساب کمالات روحانی قسمتی خطب و مناجات بعضی
 در تفسیر آیات و جواب سئوالات علمی و فلسفی و حل
 معضلات کتب دینی و بعضی راجع بقوانین اجتماعی
 و حل مسائل اقتصادی و تعدیل معیشت عمومی و غیره
 میباشد .

(نقل از کتاب "بیان حقیقت" تألیف جناب نوش آبادی)

(۲)

در فصل ۴ و ۵ از تاریخ نبیل مسطور است آنچه
 که ملخص آن اینست :

ملا حسین از کاشان بقم توجه نمود لکن استعداد
 در مردم آن شهر نبود پس از بذر افشانی مستقیماً
 بطرف طهران حرکت و مسکن خود را در یکی از اطرافها^ی
 مدرسه میرزا صالح که بمدرسه پانار معروف است
 قرار داد حاجی میرزا محمد خراسانی که رئیس
 شیخیه و در طهران اقامت داشت در خصوص امر مبارک
 با باب‌الباب مذاکرات زیادی نمود ولی راه لجاجت

سپرد ملا محمد نوری میگوید من در آن ایام از شاگردان
 میرزا محمد بودم و در مدرسه که او درس میداد منزل
 داشتم حجره او با من متصل بود و قتیکه استاد من با
 ملا حسین مذاکره میکرد من مذاکرات آنها را شنیده
 از نفوذ بیان و دانش و قوه آن جوان یعنی باب الباب
 بحیرت و از بی انصافی و اغماض استاد خود متحیر
 بودم ملا حسین روزها در منزل نبود هنگام غروب آفتاب
 بمنزل بر میگشت و در اطاق را بروی خود میبست من
 نهایت میل را بملاقات ملا حسین داشتم نیمه شبی
 بملاقات او رفتم و در اطاق او را زدم او هنوز بیدار بود
 و چراغی پهلوی خود گذاشته و با وجودیکه ورود مرا
 منتظر نبود با نهایت محبت مرا پذیرفت او در قلسب
 من بینهایت اثر کرده بود و در وقت با او مذاکره میکردم
 اشک از چشم بی اختیار جاری میشد ملا حسین چون
 استعداد مرا دید فرمود حالا فهمیدم که چرا در این
 مکان منزل کردم اگرچه استاد شما بی انصافی کرده
 اما من امیدوارم شاگردانش برخلاف او بحقیقت امر
 آشنا شوند بعد فرمودند اسم شما چیست منزل شما

کجاست جواب دادم اسم من ملا محمد لقیم معلّم
 مسکتم در نور در ایالت مازندران ملا حسین فرمود آیا
 امروز از فامیل میرزا بزرگ نوری کسی دست که معروف
 باشد گفتم بلی در میان پسران او یکی از همه ممتازتر
 و در رفتار شبیه به پدر است پرسید بچه کار مشغول -
 است گفتم بیچارگان را پناه و گرسنگان را دستگیری
 میکند پرسید در دربار چه مقامی دارد گفتم هیچ فرمود
 اسم او چیست گفتم میرزا حسین علی گفت چه تسم خط
 را خوب مینویسد گفتم شکسته نستعلیق گفت اوقات خود
 را چگونه میگذرانند گفتم اغلب در میان چمنها گردش -
 میفرماید و به مناظر زیبای طبیعی علاقه تام دارد فرمود
 سنش چقدر است گفتم ۲۸ سال ملاحظه بمن توجه
 نموده و با سرور و نشاطی بی اندازه پرسید آیا بملاقا
 او نائل میشوی گفتم بلی اغلب بمنزل او میروم فرمود
 آیا میتوانی امانتی از من بایشان برسانی گفتم البته
 با نهایت اطمینان ملا حسین لوله کاغذیکه میان
 قطعه پارچه پیچیده شده بود بمن داد و گفت فردا
 صبح زود این را بایشان بده و هر چه فرمودند برای من

نقل کن صبح زود من برخاسته بطرف خانه بها^۱ الله
رفتیم میرزا موسی برادر ایشانرا میشناختم دیدم در-
آستانه در ایستاده مطلب را باو گفتم میرزا موسی وارد
منزل شده و بزودی مراجعت کرد پیام محبت آمیز
بها^۱ الله را بمن ابلاغ نمود و من بحضور مبارك مشرف
شده لوله کاغذ را بمیرزا موسی دادم که در مقابله
بها^۱ الله بنهاد حضرت بها^۱ الله به هر دو ی ما
فرمود بنشینید لوله کاغذ را باز کردند و بمندرجات
او نظری افکند به بعضی از جملات آنرا بصدای بلند
برای ما خواندند من از ملاحظت آواز و ظرافت نغمه
بها^۱ الله مجذوب شدم بعد از قرائت چند فقره به
برادر خود توجه نموده گفتم موسی چه میگوئی هر کس
بحقیقت قرآن قائل باشد و این کلمات را از طرف خدا
نداند از راه عدالت و انصاف برکنار است دیگر چیزی
نفرمود و مرا از حضور خود مرخص کرد يك کله قند روسی
و يك بسته چای بمن مرحمت فرمودند که با ابلاغ محبت
و مهربانی بملا حسین بدهم من در حالیکه سراپا -
مشعوف و مسرور بودم برخاسته نزد ملا حسین برگشتم

و پیغام و هدیه بها^۱ الله را باو دادم ملا حسین با
 سرور بی منتھائی ایستاد با خضوع تمام هدیه را از^{من}
 گرفت و بوسید بعد مرا در آغوش گرفت چشمهای مرا بوسه
 زد و گفت رفیق عزیز و محبوب من همان طوریکه قلب
 مرا مسرور کردی خداوند قلب ترا با سرور ابدی مسرور
 نماید من از رفتار ملا حسین خیلی متعجب شده و با
 خود گفتم چه چیز سبب ارتباط این دو قلب شده است
 چند روز بعد ملا حسین بطرف خراسان رهسپار شد
 و در حین خدا حافظی یمن گفت آنچه دیدی و شنیدی
 مبادا بکسی اظهار کنی آنها را در قلب خود مستور
 نگاهدار اسم او را مبادا بکسی بگوئی برای اینکسه
 دشمنان او باذیتش اقدام خواهند نمود و در همه حال
 دعا کن که خداوند او را حفظ کند ملا محمد از شهدا^ی
 قلعه شیخ طبرسی و شیفتگان صادق بها^۱ الله
 است که با آن حضرت در جمیع احوال در نوز و طهران
 معاشر بود روزی مهدیقلی میرزا به ملا محمد معلم
 نوری گفت که اگر دست از محبت قدوس برداری و از-
 قلعه بیرون بیائی ترا بطهران میبرم و بتعلیم پسرها^ی

خود و امیدوارم ملا محمد گفت هرگز من خدا را با تو
 معاوضه نخواهم کرد اگر تمام سلطنت ایران را بمن
 بدهی يك لحظه صورت خود را از مولایم بطرف دیگر
 برنخواهم گردانید توای شاهزاده بجسم من دست
 داری اما به روح من دست نخواهی یافت هر قدر
 میخواهی مرا معذب کن خدا در قرآن فرموده (فتمنوا
 الموت ان کتم صادقین) اگر راست میگوئی تمنای مرگ
 کن شاهزاده از جواب او بخشم درآمد و فرمان داد تا
 بدن او را قطعه قطعه کردند .

مسافرت حضرت بهاء الله با زندان

اولین سفری که حضرت بهاء الله برای نشر تعالیم
 حضرت باب فرمودند بخرطه نور بود . نور موطن اصلی
 حضرت بهاء الله است در تاکر نور والد حضرت بهاء الله
 املاک داشتند و قصر بزرگی بنا کرده بودند فرشهای
 گرانبها و اثاث هنگفت در آن قصر موجود بود نبیل میگوید
 روزی حضرت بهاء الله این بیانات را فرمودند و من
 از لسان مبارک شنیدم فرمودند وزیر مرحوم منزلی عالی

داشتند که همگنانش از اینجهت برایشان رشک میبردند
جناب وزیر بواسطه ثروت زیاد و نجابت نسب و شرافت
حسب و بخشش و کرامت و رتبه بلندی که داشتند در
نظر اشخاصیکه ایشانرا میشناختند بسیار محترم بودند
مدت ۲۰ سال افراد عائله نوری که در نور طهران -
میزیستند با نهایت شادکامی و صحت و سلامتی و
وسعت عیش روزگار گذرانند برکت الهی بر آن عائله
در آن مدت نازل بود و از هیچ جهت پریشانی نداشتند
پس از ۲۰ سال ناگهانی آن خوشبختی و راحتی -
بسختی و بلیات تبدیل یافت و وسعت عیش و ثروت
بضیق معیشت و تنگ دستی مبدل شد و اولین خسارتی
که وارد شد بواسطه سیل عظیمی بود که در قریه تاکسر
باشدت تمام مهاجم گشت و نصف قصر جناب وزیر را
خراب کرد با آنکه اساس این بنا در نهایت درجه
استحکام بود جریان سیل بدنه زیبا تر قصر را منهدم
ساخت هرچه اثاث و امتعه فاخر و نعیین بود محو و
نابود گشت از طرف دیگر دشمنان جناب و زیر نفوسیکه
بایشان حسد میبردند سبب شدند که منصب حکومتی

نیز از ایشان مسلوب شد ایشان در دربار ایران تا
 آنوقت دارای مناصب عالیه بودند ولی فساد اعدا
 و تفتین حسودان سبب برکناری ایشان از وظائف
 حکومتی گردید این پیش آمدهای متتابع و بلیات مکرر
 اثری در رفتار جناب وزیر نکرد ایشان در دوران گرفتاری
 نیز همان متانت و وقار و بخشش و احسان دوره ثروت
 و وسعت را داشتند حتی بایبوفایان و دوستان لسانی
 خویش نیز با نهایت مهر و محبت رفتار مینمودند تا
 آخرین دقیقه زندگانی با کمال ثبات و استقامت تحمل
 هرگونه رنج و زحمت را فرمودند و پیش از آنکه حضرت
 باب اظهار امر بفرمایند حضرت بهاء الله بخطه نور
 مسافرت فرموده بودند در آن اوقات میرزا محمد تقی
 مجتهد مشهور نوری در آن صفحات شهرت عجیبی
 داشت علمائیکه در مجلس درس او حاضر میشدند و از
 محضرش استفاده میکردند نهایت مباحث را داشتند
 و خود را از دانشمندان واقعی و عالم بر موز و اسرار
 اسلام مینداشتند روزی در مجلس درس با حضور —
 قریب ۲۰۰ نفر از شاگردان مجتهد نوری یکی از —

احادیث مشکله مرویه از ائمه اطهار را مطرح ساخت
 که شاگردان درباره معنی آن حدیث بحث کنند و نظر
 خویش را اظهار نمایند در حین درس حضرت بهاء الله
 با چند نفر از همراهان خود وارد شدند و به بحثی
 که مطرح شده بود گوش میدادند هیچیک از شاگردان
 مجتهد نوری جواب مقرون بصوابی نداد حضرت بهاء الله
 با بیانی ساده شرح آن حدیث را ذکر فرمودند --
 مجتهد نوری از عجز شاگردان خویش درباره شرح
 معنای حدیث خیلی خسته خاطر و مکدر شد بالحن
 آمیخته بخشم بآنها گفت چند سال است من زحمت
 میکشم که شما را با حقایق عالیه و اصول محکمه دین
 مبین اسلام آشنا کنم تا بتوانید رموز را کشف کنید
 و مشکلات را آسان سازید امروز می بینم یک جوان --
 کلاسی از حیث دانش و علم بر همه شما مقدم است این
 جوان در هیچ مدرسه ای درس نخوانده و از معارف
 و علوم شما اطلاعی ندارد معدلك حل مشکل را باین
 سهل فرمود شما پس از چندین سال زحمت از معنی
 يك حدیث عاجز شدید و قتیکه حضرت بهاء الله از --

خطه نور مراجعت فرمودند مجتهد نوری برای شاگردان
خویش دو فقره روایاتی را که درباره حضرت بها^ع الله
دیده بود و خیلی بآنها اهمیت میداد میان نهاد. بیانش
خواب اول این بود که گفت در میان جمعی از مردم
ایستاده بودم دیدم همه بمنزلی اشاره میکنند و میگویند
حضرت صاحب الزمان در آنجا تشریف دارند من خیلی
خوشحال شدم و با سرعت بطرف آن منزل رفتم که
زودتر خود را بحضور حضرت برسانم در منزل که رسیدم
مرا نگذاشتند وارد شوم تعجب کردم و سبب پرسیدم
گفتند حضرت قائم بایک نفر مشغول مذاکره هستند
هیچکس حق ندارد بحضور مبارک برود و ورود اکیدا
ممنوع است من خواستم بدانم چه کسی در حضور
حضرت میباشد از حیث و خصوصیات مأمورینی که در
منزل ایستاده بودند چنین استنباط کردم که آن شخص
جلیل حضرت بها^ع الله است مرتبه دیگر در خواب
دیدم که چند صندوق در محلی دور من گذاشته شد
یکی بمن گفت این صندوقها متعلق بحضرت بها^ع الله
است صندوقها را باز کردم دیدم همه پر از کتاب

است کتابها را بازکردم دیدم تمام کلمات و حروفش با جواهر گرانبها نوشته شده و تابش آنها چشم را خیره میکند نورانیت و تابش آن جواهرها بعدی بود که از شدت حیرت و تعجب بغتة از خواب بیدار شدم و تیکه حضرت بها^۱ الله در سال ۱۲۶۰ برای ابلاغ کلمة الله بجانب مازندران عزیمت فرمودند مجتهد نوری مذکور وفات یافته بود علمائیکه در محضر درستی بودند پراکنده شده بودند بجای مجتهد مزبور ملا محمد در آن حدود قرار گرفته بود و فقط چند نفری بدرس او حاضر میشدند آن هیاهوی سابق و رفت و آمد فراوانی که در دوره میرزا محمد تقی نوری وجود داشت در این موقع بکلی از بین رفته بود چون حضرت - بها^۱ الله ورود فرمودند عده بسیاری از اعیان و اشراف آن ناحیه بحضور مبارک شتافته و رودشان را تهنیت و تبریک گفتند هر کدام که بملاقات حضرت بها^۱ الله میرفتند منتظر بودند که از ایشان اخبار تازه ای راجع به دربار شاه و امور مملکتی و اقدام وزراء و غیرها بشنوند زیرا حضرت بها^۱ الله در طهران

مورد توجه و احترام درباریان و معارف بودند و مرگ بیت
 مهمی داشتند ولی حضرت بهاء الله در ضمن
 بیانات و مذاکرات از این گونه مطالب که مردم منتظر
 بودند بشنوند چیزی نمیفرمودند بیانات مبارکه تماما
 درباره ظهور امر جدید و ارتقاع ندای حضرت باب
 بود در نهایت فصاحت و بلاغت استدلال میفرمودند
 که اگر زمامداران امور این ندای الهی را قبول کنند
 و با امر جدید اقبال نمایند منافع بیشمار برای مملکت
 و ملت خواهد داشت از شنیدن اینگونه بیانات مردم
 همه تعجب میکردند که چرا این شخص جلیل با این
 مرکزیت و مقام و جوانی و کمالی که دارد با موری توجه
 فرموده و بنشر مطالبی پرداخته است که از وظائف
 علمای دین و پیشوایان روحانی است وقتی بیانات
 مبارک را میشنیدند و دلائل و براهین محکم و متقن
 را استماع میکردند خود را مجبور بقبول و اقرار میدیدند
 و امر جدید در نظر آنها پس از استماع بیانات
 مبارکه در نهایت درجه اهمیت جلوه میکرد از وسعت
 اطلاعات و کثرت علم و دانش و شجاعت و متانت افکار

و شدت انقطاع و توجه کامل آن بزرگوار بمسائل روحانیه
 همه در شگفت بودند و مشاهده این امور اثر عجیبی
 در وجود آنها داشت هیچکس را جرئت معاوضه با
 آن حضرت نبود کسیکه بمعارضه قیام کرد عموی آنحضرت
 بود که عزیز نام داشت پیوسته راه جدل میسپرد و با گوشه
 و کایه بیانات مبارکه را بخيال خودش رد میکرد نفوسیکه
 در حضور مبارک مشرف بودند چون جدل و لجاجت او
 را میدیدند میخواستند بممانعتش اقدام کنند و او را از
 این رفتار زشت باز دارند ولی حضرت بیهاله الله —
 نمیگذاشتند و میفرمودند کاری با او نداشته باشید او را
 بخند او گذارید عزیز چون خود را در مقابل آن حضرت
 حقیر و ناچیز دید نزد ملا محمد رفت و از او مساعادت
 خواست و گفت ای جانشین پیغمبر خدا نگاه کن چه
 خطری متوجه دین اسلام شده به بین کار بکجا
 کشیده که جوانی با لباس درباری بنور آمده حمله
 بحسن حسین ایمان مینماید و دین اسلام را منهدم
 میسازد برخیز دین خدا را نصرت کن جلو او را بگیر
 و هجومش را ممانعت نما هر کس نزد او حاضر میشود

بدام سحرش گرفتار میگردد و منجذب گفتار فصیح او
 گردیده نمیدانم چه کار میکند که همه را بخود متوجه
 میسازد از دو حال بیرون نیست یا ساحر و شعبده
 باز است یا دوائی بچای مخلوط میکند که چون کسی
 او را بیاشامد فریفته او میگردد ملا محمد با همه نسا
 فهمی و نادانی خود بیطلان گفته های عزیز بی برد
 واز روی مزاح باو گفت آیا تو هم از آن چایها خورده
 وگفتار او را استماع نموده ای عزیز گفت بلی ولکن کثرت
 ارادت و محبت شدیدی که بشما دارم نگذاشت سحر
 آن جوان درمن تأثیر کند ملا محمد مجتهد یقین -
 داشت که هرگز نمیتواند مردم را بمخالفت حضرت
 بها^۱ الله وادار کند وچنان شخص جلیلی را که بدون
 خوف و بیم بنشر تعالیم جدیده اقدام نموده ازاینکار
 ممانعت نماید بنا براین در جواب سخنانیکه عزیز با او
 گفت چند سطر بعربی نوشت مضمون آنکه ای عزیز
 از هیچکس مترس هیچکس نمیتواند بتو ضرری برساند
 این عبارت را بقدری غلط نوشته بود که مقصودی از آن
 مفهوم نمیشد بعضی از اعیان تا کر که آن نوشته را -

دیدند کاتب و مکتوب هر دو را مورد استهزا و عیبجوی
قرار دادند .

باری هرکس بحضور حضرت بها^ع الله مشرف
میشد و اعلان امر جدید را استماع مینمود باندازه ای
متأثر و مجذوب میشد که بی اختیار بتبلیغ امر پیام -
میگرد شاگردان ملا محمد چند مرتبه خواستند او را -
و ادا کنند که بحضور حضرت بها^ع الله مشرف شود
و بحقیقت این دعوت جدید آشنا گردد و مقصد و منظور
اصلی بها^ع الله را بمردم بفهماند ولی مجتهد باین
کارتن درنمیداد و از جواب طافره میزد هرچه اصرار
شاگردانش زیادتر میشد مجتهد برانکار میافزود -
شاگردان درمقابل مجتهد سخت ایستادند و معاذیر
او را قبول نکرده باو گفتند مرتبه و مقام شما ایجاب
میکند که دین اسلام را محافظه نمائید این اولین
فریضه شماست شما باید همیشه مترصد باشید از هر
گوشه و کنار هر آوازی که در اطراف دین بلند شود مورد
دقت قرار دهید و مقننود اصلی هر مدعی را بفهمید
مبادا ضرری بدین اسلام برسد بالاخره ملا محمد

تصمیم گرفت که دونفر از شاگردان مشهور میرزا خود را بحضور مبارک بفرستد برای اینکار ملا عباس و میرزا ابوالقاسم را که هردو داماد میرزا محمد تقی مجتهد سابق نور بودند انتخاب کرد بآنها گفت میروید حضرت بها^۹ الله را ملاقات میکنید از حقیقت منظور واصل دعوت ایشان باخبر میشوید هرچه شما تشخیص بدهید از حقانیت و بطلان من بدون گفتگو قبول خواهم کرد تشخیص شما تشخیص من است آن دونفر بجانب تا کر روان شدند پس از وصول شنیدند که حضرت بها^۹ الله بقتل تشریف برده اند آنها هم رفتند وقتی بحضور مبارک رسیدند ایشان سوره فاتحه قرآن مجید را تفسیر میفرمودند نشستند بیانات مبارک را گوش دادند دیدند آن عبارات فصیح و گفتار متین و دلائل محکم و براهین متقن را نمیشود بهیچوجه انکار کرد ملا عباس بی اختیار از جا برخاست و رفت دم در اطاق باکمال خضوع و عبودیت ایستاد و بالرزه و گریه بمیرزا ابوالقاسم رفیقش گفت می بینی که من در چه حالی هستم هر سئوالی را که حاضر کرده بودم از محضر مبارک پیرسم بکلی از

نظرم محو شد تو خود میدانم اگر میتوانی سئوالی
 بکنی بکن تا جواب بشنوی آنوقت برو بملا محمد حال
 مرا خبریده و باو بگو عباس گفت من از این بزرگوار است
 برنمیدارم و دیگر نزد تو نخواهم آمد میرزا ابوالقاسم
 گفت منم مثل تو هستم مرا با مجتهد کاری نیست
 باخدای خودم عهد کردم که تا آخر عمر از ملازمت
 آستان این بزرگوار منصرف نشوم یگانه مولای من این
 حضرت است داستان ایمان این دو نفر نماینده مسلا
 محمد با سرعت عجیبی در قلمرو نور مشهور شد مردم از
 هر صنف و رتبه دسته دسته از هر گوشه و کنار محفل
 توقف حضرت بها^۱ الله توجه میکردند عده زیادی بامر
 مبارک مؤمن شدند . یکی از ارادتمندان حضرتش
 که در زمره بزرگان محسوب بود روزی به حضور مبارک
 عرض کرد مردم نور نسبت بشما ارادت پیدا کرده اند
 آثار بهجت و سرور از ناعیه جمیع آشکار است اگر
 ملا محمد هم در جرگه ارادتمندان گراید و بسا امر
 جدید اقبال کند برای پیشرفت امر مبارک توجه و ...
 اقبال او اثر کامل خواهد داشت حضرت بها^۱ الله

فرمودند مقصود من از مسافرت بنور اعلان امر الهی
و تبلیغ نفوس و هدایت آنهاست منظور دیگری نداشته
و ندارم بنا براین اگر بشنوم که شخصی طالب حقیقت
است و در صد فرسنگی منزل دارد و نمیتواند بملاقات
من بیاید من با نهایت سرور و نشاط بدون هیچگونه
تاخیر و سهل انگاری فوراً بملاقات او میروم و امر الهی
را باو ابلاغ مینمایم ملا محمد در سعادت آباد
منزل دارد و تا آنجا چندان مسافتی نیست من خود
بدیدن او میروم و کلمة الله را باو ابلاغ مینمایم
حضرت بها^ء الله با چند تن از اصحاب سعادت
آباد تشریف بردند ملا محمد با کمال خوشروئی از
ایشان پذیرائی کرد حضرت بها^ء الله فرمودند من
برای ملاقات رسمی نیامده ام مقصودم دیدن و بازدید
نیست فقط برای این آمده ام که ظهور امر جدید را
بشما بشارت بدهم این امر از طرف خداست موعود
اسلام ظاهر شده است هر که پیروی این امر مبارک
کند تولد جدید خواهد یافت حال بفرمائید به بینم
در باره قبول این امر مبارک چه مانعی دارید ملا محمد

عرض کرد من هیچوقت با مری اقدام نمیکنم و تنمیمی
 نمیگیرم مگر بعد از استخاره از قرآن مجید قرآن را باز
 میکنم در اول صفحه هر آیه ای باشد مضمونش را در نظر
 میگیرم و مطابق آن عمل میکنم حضرت بها ء الله
 ممانعتی نفرمودند مجتهد نوری قرآنی خواست و باز
 کرد و فوراً قرآن را بست و بدون اینکه بگوید کدام آیه
 آمده بود و مضمون آن چه بود گفت استخاره راه ندارد
 بنابراین در بحث و مذاکره وارد نمیشوم بعضی از
 حاضرین باور کردند و گفتند مجتهد راست میگوید یعنی
 بحقیقت مطلب پی بردند و فهمیدند این رفتار مجتهد
 ناشی از ترس بود یا این بهانه متمسک شد که خود را
 از آن ورطه خلاص کند حضرت بها ء الله پیش از این
 خجلت و حیرت او را نپسندیدند و با نهایت محبت
 از او خدا حافظی کرده مراجعت فرمودند یک روز
 حضرت بها ء الله با چند نفر از همراهان بسیر و گزشتها
 مشغول بودند در بین راه جوانی را دیدند که تنها
 در گوشه ای خارج از راه نشسته لباس درویشی در
 برداشت و موی سرش پریشان و درهم افتاده بود در

کنار جوی آب آتش افروخته بود و بطبخ غذا مشغول بود حضرت بها^۱ الله نزدیک او تشریف بردند و فرمودند درویش چه میکنی جوان بالحن درشتی جواب داد مشغول به خوردن خدا و پختن خدا و سوزاندن خدا هستم حضرت بها^۲ الله از سادگی آن جوان و خلوص نیت و حالت او که از تصنع و ظاهرسازی دور بود مسرور شدند و از جواب سریع او انبساطی بحضرتش دست داد با او مشغول گفتگو شدند پس از زمانسی قلیل از بیانات مبارکه تغیر دلی در آن جوان حاصل شد از قید او هام خلاصی یافت و بعرفان حق منبسط گشت از منبع نور مستنیر شد و مجدوب تعالی میم مبارکه گردید آنچه همراه داشت ریخت و جزو پیروان حضرت بها^۳ الله درآمد از دنبال اسب آنحضرت - میرفت قلبش بنار محبت مشتعل بود و بداهت بانشا^۴ و انشاد اشعار پرداخت ترجیع بند مفصلی بنظم آورده که ترجیع آن از این قرار است :

انت شمس المهدی و نور الحق

اظهر الحق یا ظهور الحق

اشعار او شهرت و انتشار یافت میگفتند مصطفی بیک
سنندجن معروف بمجذوب اشعار شیوائی بداهت
در مدح محبوب خویش بنظم آورده در آن وقت نمیدانستند
که محبوب او که بوده حقیقت حال اینکه آن درویش
در آن ایام مقام رفیع حضرت بها^۱ الله را که خلق
جهان از عرفانش محجوب بودند شناخته بود خلاصه
سفر حضرت بها^۲ الله در خطه نور نتایج عظیمه ای
در برداشت قلوب مردم آن دیار بنور عرفان روشن شد
ارواحشان باهتزاز آمد در ظل رایت دین جدید در
آمدند و این مودیت بواسطه طهارت ذات و بیان جزا
فصیح و متانت و وقار و برادین مدد که منطقی و محبت
شدیدی بود که از حضرت بها^۳ الله دیده و شنیده
بودند تأثیر کلمات و رفتار و گفتار آن حضرت بقدری
شدید بود که گوئی شجر و حجر اقلیم نور از امواج قوه
روحانیه حضرت بها^۴ الله روح حیات یافتند و جمیع
اشیعا^۵ از فیض حضرتش جلب قوت و کسب حیات تازه
نموده و از ذرات موجودات این ندا بگوش جان میرسید
(ای اهل عالم بجمال الهی ناظر باشید که بی پرده

و حجاب ظاهر و آشکار و در نهایت عظمت و مجد پدید آمد
گشته) پس از مراجعت حضرت بها * الله مردم نور
با انتشار امر مشغول و بتحکیم اساس الهی موفق بودند
عده ای از آنها در راه نصرت امر الله مشقات بسیار
تحمل کردند و بعضی با نهایت سرور جام شهادت
کبری نوشیدند خطه مازندران و مخصوصاً قلمرو نور
اولین سرزمینی است که قبل از سایر بلاد ایران از نور
کلمه الله روشن شد قلمرو نور که کوههای مازندران -
اطراف آنرا احاطه کرده نخستین نقطه ای بود که
از انوار شمس حقیقت که از افق شیراز طالع شده بود
مستتیر گشت در وقتیکه بلاد ایران در خواب غفلت بودند
اقلیم نور از ظهور الهی خبر یافت و ندای امر جدید
از آن نقطه بسایر نقاط منعکس گشته جهان را روشنائی
بخشید در اوقاتی که حضرت بها * الله در سنین صباوت
بودند جناب وزیر که پدر بزرگوارشان بود شبی در عالم
رویا مشاهده نمود که حضرت بها * الله در دریای
بی کران به شنا مشغول هستند نورانیت جسم
شریفش بقدری شدید بود که تمام دریا را روشن کرده

بود گیسوان سیاهش در اطراف سرد روی آب پریشان
و هرتاری از موی مبارکش را ماهی بلب گرفته همه آن
ماهی ها از نور رخسار حضرتش خیره گشته و بهر -
طرف که آن بزرگوار شنا میفرمودند تمام آن ماهی هاهم
که هر يك تارمویی را گرفته بودند بهمان طرف میرفتند
معدلك ضرر و اذیتی ببدن مبارکش نمیرسید و حتی
يك موی هم از سرش جدا نشد با کمال آسانی و راحتی
بدون هیچ مانع و رادعی شنا میفرمودند و همه ماهی ها
از دنبال حضرتش میرفتند جناب وزیر چون بیدار شدند
معبر شهیری را احضار فرمودند تا رؤیا را تعبیر و -
آن خواب عجیب را تفسیر نماید شخصی معبر مثل اینکه
با عظمت آینده حضرت بها * الله الهام شده باشد
بجناب وزیر گفت در یای بیکرانی که مشاهده نمودی
عالم وجود است پسر شما يك تنه و تنها بر عالم تسلط
خواهد یافت و هیچ چیز مانع او نخواهد شد تا بمنظور
که در نظر دارد برسد هیچکس را توانائی آن نیست که
اورا مانعت کند ما هیانیکه مشاهده نمودید ام و اقوامی
هستند که از قیام فرزند شما مضطرب و پریشان میشوند

و دور او جمع شده و لکن حمایت و حفظ الهی فرزند
 شما را از اضطراب و پریشانی اقوام و امم محافظت
 خواهد فرمود و گزند و اذیتی با او نخواهد رسید پس
 از این بیان شخص معبر را برای مشاهده فرزند ا-
 د لبند خویش بردند چون معبر چشمش بصورت حضرت
 بها * الله افتاد و آنجمال سحر آسارا مشاهده کرد
 و آثار عظمت و جلال را در سیمای حضرتش خواند -
 بی اختیار زبان بمدح و ثنا * گشود و بقدری تمجید
 و تعریف کرد که تعلق جناب وزیر فرزند بزرگوارش از آن
 تاریخ بیعد بدرجات بیشتر شد و مانند یحیو که
 شیفته یوسف بود در مهد محبت و حمایت خویش فرزند
 ارجمندش را پرورش میداد حاجی میرزا آقاسی صدر
 اعظم محمد شاه هر چند با جناب وزیر میانه خوبی
 نداشت ولی نسبت بحضرت بها * الله نهایت احترام
 را مینمود میرزا آقا خان نوری ملقب به اعتماد الدوله
 که بعد از حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم شد چون در
 آن ایام احترام میرزا آقاسی را نسبت بحضرت بها * الله
 میدید بایشان حسد میورزید از همان ایام حسادت

شدیدی در قلبش متمکن گشت با خود میگفت حالا که
جناب وزیر هنوز زنده است و پسرش کودکی بیش نیست
صدراعظم اینهمه احترام نسبت بفرزند وزیر میکند -
نمیدانم بعد از جناب وزیر که پسرش جانشین او شود
میرزا آقاسی چه خواهد کرد .

صدراعظم بعد از وفات جناب وزیر نیز نهایت
احترام را درباره حضرت بها * الله مجری میداشت
اغلب بدیدن ایشان میرفت و همچون پدری کسه
به پسرش محبت داشته باشد با ایشان رفتار میکرد
یکوقت اتفاق افتاد که صدراعظم در ضمن سیروسبیاحت
گذارن بقریه قوج حصار افتاد این قریه از حضرت
بها * الله بود آب زیادی داشت هوای خوبی داشت
صدراعظم فریفته آن تریه شد از حضرت بها * الله
درخواست کرد که آن قریه را با و بفروشند فرمودند اگر
این ده مال خودم بود هیچ اهمیت نداشت آنرا
بشما میدادم زیرا من بدنیای فانی دلبستگی ندارم
تمام دنیا در نظر من پست و بی مقدار است تا چه
رسد بلین قریه ولی جمعی از نفوس وضع و شریف بسا

من شریکند . یعنی از آنها بالغند و بعضی صغیر
 شما خوب است بروید با آنها مذاکره کنید رضایت آنها
 را جلب کنید اگر قبول کردند مطابق میل شما رفتار
 میشود صدر اعظم از این جواب خوشتر نیامد و فکر
 حيله و نیرنگ افتاد که آن قریه را مالک شود حضرت
 بها^۶ الله چون بمقتد او پی برد با اجازه سایبر
 شرکا^۷ آن قریه را بخواهر محمد شاه که مدت ها بود
 طالب آن قریه بود فروختند صدر اعظم خیلی اوقاتش
 تلخ شد و بیبها^۸ اینکه سابقا این قریه را از مالک
 اولتر خریده است خواست بزور قریه را متصرف شود
 ولی گماشتگان خواهر شاه نمایندگان صدر اعظم را
 مورد توییح قرار دادند و ممانعت نمودند صدر اعظم
 نزد شاه رفت و از خواهر شاه با و شکایت کرد لکن
 همان شب پیش از صدر اعظم خواهر شاه بخدمت
 شاه واقعه را عرض کرده بود و گفته بود که اعلیحضرت
 شما همیشه بمن میفرمودید که زور زبور خود را بفروشم
 و ملک و آب بخرم من امر شما را اطاعت کردم و قس
 حصار را خریدم حالا صدر اعظم میخواهد بزور آنرا

تصاحب کند پخواهرش قول داد که صدراعظم را از این
 خیال منصرف کند چون حاجی میرزا آقاسی از نیل
 بمقصود ناامید شد بمخالفت حضرت بها^۱ الله قیام
 کرد دست آویزها درست کرد نیرنگها ساخت که
 شاید بشأن و مقام ایشان لطمه ای وارد آورد ولکن
 حضرت بها^۲ الله با کمال شهامت هر تهمت را از خود
 دور میساختند صدراعظم بیچاره شد یک روز باخشم و
 غضب فریاد برآورد و بحضرت بها^۳ الله گفت چه خبر
 است اینهمه مهمانی میکی منکه رئیس الوزرای شاهنشاهی
 ایران هستم میل ندارم هرشب اینهمه جمعیت در
 سر سفره تو حاضر باشند چرا اینهمه اسراف میکی
 مگر میخواهی برضد من قیام کنی و برعلیه من دسته
 بندی کنی حضرت بها^۴ الله فرمود نداستغفرالله
 خدا نکند اگر کسی دوستان خود را مهمانی کند
 دلیل بر اینست که میخواهد دسته بندی و فساد کند
 حاجی میرزا آقاسی هیچ نگفت زبانش بسته شد با آنکه
 همه گونه توت و اقتدار داشت و زمام امور کشور در
 دستش بود و پیشوایان دینی با او همراه بودند

آخر نتوانست بحضرت بها^۱ الله تهمتی بزند و خود
 را عاجز و قاصر مشاهده نمود نفوسیکه باحضرت بها^۱
 معاندت داشتند همه مثل حاجی میرزا آقاسی خود
 را عاجز میدیدند حضرت بها^۱ الله بر همه مقدم بودند
 عظمت مقام و بزرگواری ایشان صیت شهرتشان بحمیع
 جهات رسیده بود مردم همه تعجب میکردند که چطور
 ایشان از این ورطه های هولناک خود را خلاص کرده
 جان سلامت میبردند و معاندین خود را ملزم و مجاب
 میسازند میگفتند خدا ایشانرا حفظ میکند تا حفظ خدا
 نباشد هیچکس نمیتواند از انبیهه مخاطرات سلامت
 بمعاند حضرت بها^۱ الله هیچوقت بمیل اطرافیان خود
 رفتار نمیفرمودند و مطابق طمع و غرور آنها اقدامی نمیکردند
 هر چند با رجال دولت معاشر بودند و باروسای دین
 رفت و آمد داشتند ولی در هیچ موقع از اظهار امر حق و
 نصرت آن خودداری نمیفرمودند و بمشارب و آراء رجال
 دین و دولت در قبال اظهار حقیقت اعتنائی نداشتند
 همواره حقوق مظلومین را بدون خوف و بیم محافظه
 مینمودند و بیوسه از ضعف اوبی گناهان حمایت و دفاع
 میفرمودند . انتهى (نقل از رساله ایام تسعه)

نهم - مختصر تاریخ حیات مقدس حضرت
بها الله جل اسمه الأبعی
(۱)

اما جمال مبارك در زمانی که معالک ایران در ورطه
ظلمت و نادانی مستغرق و در نهایت تعصب جاهلانیه
مستهلك که تفصیل اخلاق و اطوار و افکار ایرانیان را
در قرون اخیر در تواریخ اروپا مفصلا البته خواننده آ
و تکرار لزوم ندارد مختصر اینست که افکار ایرانیان
بدرجه از انحطاط رسیده بود که جمیع سیاحان -
اجنبی تاسف میخوردند که این مملکت در قرون اولی
در نهایت درجه عظمت و مدنیت بود حال چنین ساقط
و پیران گشته و از بنیاد بر افتاده و احوالی بدرجه همجی
رسیده اند باری جمال مبارك در چنین وقتی ظاهر
شدند پدرشان از وزرا بودند از علما و در نزد جمیع
احوالی ایران مسلم که در مدرسه علمی نیاموختند و با
علما و فضلا معاشرت نمودند در بدایت زندگانی در کمال
خوشی و شادمانی ایامی بسر بردند و موآنسس و

مجلس السلطان از بزرگان ایران بودند نه از اهل معارف
 بمجرد اینکه باب اظهار امر کردند فرمودند که این
 شخص بزرگوار سید ابرار است و بر جمیع ایمان و ایقان
 لازم و بر نصرت حضرت باب قیام فرمودند و ادله و براهین
 قاطعه بر حقیقت حضرت باب اقامه مینمودند و با وجود
 آنکه علمای ملت دولت علیه ایران را مجبور بر نهایت
 تعرض و اهتمام نمودند و جمیع علما فتوی بر قتل و غارت
 و اذیت و تلخ و قمع دادند و در جمیع ممالک بگشتن
 و آتش زدن و غارت حتی اذیت نساء و اطفال پرداختند
 مع ذلک حضرت سها^۱ الله در کمال استقامت و متانت
 باعلا^۲ کلمه حضرت باب قیام داشتند ابد ایک ساعت
 پنهان نشدند و واضحاً مشهودا در بین اعدا^۳ مشهور
 بودند و با تمام ادله و براهین مشغول و باعلا^۴ کلمه^۵
 معروف و بکرات و مراتب عدمات شدید^۶ خوردند و در
 هر دقیقه در معرض فدا بودند و در زیر زنجیر افتادند
 و در زیر زمین مسجون گشتند و اموال با دظه موروثه
 کل بتالان و تاراج رفت و از مملکتی بمملکتی چهار مرتبه
 سرگون شدند و نهایت در سجن اعظم قرار یافتند با وجود

این دایما ندا^۱ بلند بود و صیحت امرالله مشتبه و بیفضل
 و علم و کمالاتی ظاهر شدند که سبب حیرانی کل اهل
 ایران شد بعضی که در طهران و در بغداد و در -
 اسلامبول و رومیل و در عکا در نفسی از اهل و معارف
 چه محب و چه مبغض که بحضور حاضر شد هر سئوالی
 که نمود جواب شافی کافی شنید و کل مقرر و معترف بر
 آن بودند که این شخص در جمیع کمالات فرید و وحید
 آفاق است و در بغداد بسیار واقع که در مجلس مبارک
 علمای اسلام و یهود و مسیحی و ارباب معارف اروپا
 حاضر و هر یک سئوالی مینمود و با وجود اختلاف مشارب
 جمیع جواب کافی شافی میشنیدند و مقنع میگشتند حتی
 علمای ایران که در کربلا و نجف بودند شخص عالمی را
 انتخاب کردند و توکیل نمودند و اسم آن شخص ملا -
 حسین عمو بود آمد بحضور مبارک بعضی سئوالات از
 طرف علما کرد جواب فرمودند و بعد عرض کرد که علما در
 علم و فضل حضرتت مقرر و معترفند و مسلم عمومست که
 در جمیع علوم نظیر و مثیلی ندارند و این دم مسلم
 است که تدریس و تحصیل نکرده اید و لکن علما میگویند

که ما باین قناعت نعمائیم و بسبب علم و فضل اقرار و
 اعتراف بحقیقتشان نکنیم لهذا خواهش داریم که يك
 معجزه بجهت قناعت و اطمینان قلب ظاهر فرمایند
 جمالمهبارك فرمودند هرچند حق ندارند زیرا حق باید
 خلق را امتحان نماید نه خلق حق را ولی این قول
 مرغوب و مقبول اما امرالله دستگاه تیاتر و نیست که
 هر ساعت یت بازی در بیاورند و هر روز یکی چیزی
 بدل بدهند در این صورت امرالله باز چه صبیان شود ولی
 علما بنشینند و بالاتفاق يك معجزه را انتخاب کنند
 و بنویسند که بظهور این معجزه از برای ما شبهه
 نمیماند و کل اقرار و اعتراف برحقیقت این امر مینمائیم
 و آنورقه را مهر کنند و بیاور و این را میزان قرار دهند
 اگر ظاهر شد از برای شما شبهه نماند و اگر ظاهر نشد
 بطلان ما ثابت گردد آن شخص عالم برخاست و زانوی
 مبارک را بوسید و حال آنکه مؤمن نبود و رفت و حضرات
 علما را جمع کرد و پیغام مبارک را تبلیغ نمود حضرات
 مشورت کردند و گفتند این شخص سحراست شاید
 سحری بنماید آنوقت از برای ما حرفی نمیماند و جسارت

نکردند ولی آن شخص در اکثر محافل ذکر نمود و از کربلا
 رفت بکرمانشاه و طهران و تفصیل را بجمیع گفت و خوف
 و عدم اقدام علما را ذکر نمود مقصود اینست که جمیع
 معارضین شرق معترف بر عظمت و بزرگواری و علم و فضل
 جمال مبارک بودند و با وجود عداوت جمال مبارک را -
 بیها^۴ الله شهیر تعبیر مینمودند باری این نیر اعظم
 بغتة در افق ایران طالع شد در حالتی که جمیع اهالی
 ایران چه از وزرا چه از علما چه از اهالی جمیعا -
 بمقاومت در کمال عداوت برخاستند و اعلان کردند که
 این شخص میخواهد دین و شریعت و ملت و سلطنت
 ما را محو و نابود نماید چنانچه در حق مسیح گفتند ولی
 جمال مبارک فردا وحیدا مقاومت کل فرمودند و ابدا -
 ذره فتور حاصل نشد نهایت گفتند تا این شخص در
 ایرانست آسایش و راحت نیابد پس باید این را اخراج
 کرد تا ایران آرام بگیرد پس بر جمال مبارک سخت گرفتند
 تا از ایران اذن خروج طلبند بگمان اینکه باین سبب
 سراج امر مبارک خاموش میشود ولی بالعکس نتیجه
 بخشید امر بلندتر شد و شعله افزونتر گشت در ایران

و جده منتشر بود این سبب شد که در سائر بلاد منتشر
 گشت بعد گفتند که عراق عرب نزدیک ایرانست بایسد
 این شخص را بممالک بعیده فرستاد این بود که حکومت
 ایران کوشید تا آنکه جمال مبارک را از عراق باسلامبول
 فرستادند باز ملاحظه کردند که ابدا فتوری حاصل نشد
 گفتند اسلامبول محل عبور و مرور اقوام و ملل مختلفه
 است و ایرانیان بسیار لهذا ایرانیان کوشیدند تا جمال
 مبارک را برومیلی فرستادند ولی شعله پرزورتر شد امر
 بلندتر گردید عاقبت ایرانیان گفتند این محلات هیچیک
 موقع اهانت نبود باید بمحلی فرستاد که توهین واقسع
 گردد و محل زحمت و اذیت باشد و اهل و اصحاب —
 بنهایت درجه بلا مبتلی گردند پس سجن عکا را انتخاب
 نمودند که حبس خانه عصاة و قاتلها و سارقها و قطاع
 طریق است و فی الحقیقه در زمره این نفوس داخل
 گردند اما قدرت الهیه ظاهر شد و اعلا * کلمه گردید
 و عظمت بها * الله مشهود شد که در چنین سجنی در
 تحت چنین اهانتی ایرانیان از برزخی ببرزخی دیگر
 نقل نمود جمیع اعدا را مقهور کرد و برکل ثابت کرد که

مقاومت این امر نتوانند و تعالیم مقدسه اش سرایت
در جمیع آفاق نمود و امرش ثابت گشت باری در جمیع
ولایات ایران اعدا بکمال بغضا^۱ قیام نمودند بستند
و کشتند زدند و سوختند و بنیان هزار خانمانرا از —
بیناد برانداختند و در قلح و قمع بهر وسیله تثبیت کردند
که امرش را خاموش کنند با وجود این درسجن قاتلها
و قطاع طریق و سارقها امرش را بلند کرد و تعالیمش
را منتشر فرمود و اکثر نفوس را که در اشد بغضا^۲ بودند
متنبه نمود و موقن کرد و کاری کرد که نفس حکومت ایران
بیدار شد و آزانچه بواسطه^۳ علما^۴ سوء^۵ واقع
پشیمان گشت و چون جمال مبارک باین سجن دراز
مقدس رسیدند دانایان بیدار شدند که بشاراتی که
خدا در دوسه هزار سال پیش از لسان انبیا داده
بود ظاهر شد و خداوند بوعده وفا نمود زیرا بیعضی
انبیا وحی فرموده و بشارت بارض مقدس داده کسه
رب الجنود در تو ظاهر خواهد شد جمیع این وعدها
وفا شد و اگر چنانچه تعرض اعدا نبود و این نفی و
تبعید واقع نمیگشت عقل باور نمیکرد که جمال مبارک

از ایران هجرت نمایند و در این ارض مقدس خیمه برافرازند مقصود اعدا این بود که این سجن سبب شود بکلی امر مبارک محو و نابود گردد و حال آنکه سجن مبارک تا یبید اعظم شد و سبب ترویج گشت صیت الهی بشرق و غرب رسید و اشعه شمس حقیقت بجمیع آفاق درخشید سبحان الله با وجود آنکه مسجون بودند ولی در جبل کرمل خیمه بلند بود و در نهایت عظمت حرکت میفرمودند و هر کس از آشنا و بیگانه بحضور مشرف میشد میگفت این امیر است نه اسیر و بمحضر ورود سجن -
خطابی بناپلیون مرقوم فرمودند و براسطه سفیسر فرانسه ارسال شد مضمون اینکه سؤال نمائید جرم ما چه بود که سبب این سجن و زندان گشت ناپلیون جواب نداد بعد توقیعی ثانی صادر شد و آن در -
سوره هیکل داخل مختصر خطاب اینکه ای ناپلیون چون استماع نداد نمودی و جواب ندادی عنقریب سلطنت بیاد رود و بکلی خراب گردد آن توقیع بواسطه قیصر کتفا کویا پوسته ارسال شد و باطلاع جمیع -
مهاجرین صورت این خطاب اطراف ایران رفت زیرا

کتاب هیکل در آن ایام بجمیع ایران نشر شد و ایسن
 خطاب از جمله مندرجات کتاب هیکل است این در
 سنه هزار و هشتصد و شصت و نه میلادی بود و چون
 این سوره هیکل در جمیع ایران و هندوستان منتشر
 شد در دست جمیع احباب افتاد و کل منتظر نتایج این
 خطاب بودند اندک زمانی نگذشت سنه هزار و
 هشتصد و هفتاد میلادی شد و آتش حرب میان آلمان
 و فرانسه برافروخت با وجود آنکه ایدا کسی گمان غلبه
 آلمان نمیکرد ناپلیون شکست فاحش خورد و تسلیم
 دشمن گشت و عزتس بذلت کبری مبدل شد و همچنین
 الواح بسائر ملوک فرستاده شد از جمله توقیعی
 بجهت اعلیحضرت ناصرالدین شاه فرستاده شد و
 در آن توقیع میفرماید من را احضار کن و جمیع علمارا
 حاضر نما و طلب حجت و برهان کن تا حقیقت و بطلان
 ظاهر شود اعلیحضرت ناصرالدین شاه توقیع مبارک را
 نزد علما فرستاد و تکلیف این کار کرد ولی علما جسارت
 ننمودند پس جواب توقیع را از هفت نفر مشاهیر علما
 خواست بعد از مدتی توقیع مبارک را اعاده نمودند

که این شخص معارض دینست و دشمن پادشاه است —
 اعلیحضرت پادشاه ایران بسیار متغیر شدند که این
 مسأله حجت و برهانست و حقیقت و بطلان چه تعلق
 بدشمنی حکومت دارد افسوس که ما احترام این علما
 را چقدر منظور نمودیم و از جواب این خطاب عاجزند
 باری آنچه که در الواح ملوک مرقوم جمیع بوقوع پیوست
 باید از تاریخ سبعین مسیحی گرفت تطبیق بوقوعات
 کرد جمیع ظاهر شده است و قلیلی مانده که من بعد
 باید ظاهر شود و همچنین طوائف خارجه و ملل غیر
 مؤمن نسبت بجمال مبارک امور عظیمه نسبت میدادند
 بعضی معتقد بولایت جمال مبارک بودند حتی بعضی
 رسائل نوشتند من جمله سید داودی از علمای اهل
 سنت در بغداد رساله مختصری نوشته بود در آن —
 بمناسبتی چند خارق العاده از جمال مبارک روایت
 مینمود والی الان در شرق در جمیع جهات کسانی
 هستند که بمظهریت جمال مبارک مؤمن نیستند اما
 اعتقاد ولایت دارند و معجزات روایت کنند مختصر
 اینست که چه از موافق و چه از مخالف نفسی بساحت

اقدس مشرف نشد که مقرر و معترف بر بزرگواری جمال مبارک
 نگشت نهایت اینست که ایمان نیاورد ولی بر بزرگواری
 جمال مبارک شهادت داد بمحضی که در ساحت -
 اقدس مشرف میشد ملاقات جمال مبارک چنان تأثیر
 مینمود که اگر حرف نمیتوانستند بزنند چه بسیار واقع
 که نفوس پر عداوتی از دشمنان پیش خود مصمم میشد
 و قرار میداد که چون بحضور رسم چنین گویم و چنان -
 مجادله و محاججه نمایم ولی چون بساحت اقدس -
 میرسید مات و متحیر میشد و جز سمت و سگوت چاره نداشت
 جمال مبارک لسان عرب نخواندند و معلم و مدرسی
 نداشتند و در مکتبی وارد نشدند ولی فصاحت و بلاغت
 بیان مبارک در زبان عربی الواح عربی العبارة محیر و عفو
 فصحا و بلغای عرب بود و کل مقرر و معترفند که مثل ومانندی
 ندارد و چون در نسخ تورات دقت نمائیم هیچیک از
 مظاهر الهیه اقوام منکره را مخیر نفرمود که هر معجزه
 که بخواهید من حاضر م و هر میزانی که قرار دهید من
 موافقت نمایم و در توقیع شاه واضحاً فرموده اند که علما
 را جمع کن و من را بطلب تاحجت و برهان ثابت شو

پنجاه سال جمال مبارك در مقابل اعدا مانند جبل
 ایستاده و کل محویت جمال مبارك را میخواستند و
 جمیع مهاجم بودند و هزار مرتبه قصد صلب و اعدام -
 نمودند و در این مدت پنجاه سال در نهایت خطر بودند
 و ایرانی که الی الان باین درجه همجیت و ویرانی
 است جمیع عقلا از داخل و خارج که مطلع بر حقائق
 احوالند متفق بر آنند که ترقی و تمدن و عمران ایران
 منوط بتعمیم تعالیم و ترویج مبادی این شخص بزرگوار
 است حضرت مسیح در زمان مبارکش فی الحقیقه یازگ
 نفر تربیت فرمود و اعظم آن اشخاص پطرس بود معذک
 چون بامتحان افتاد سه مرتبه حضرت مسیح را انکار
 نمود با وجود این بعد امر حضرت چگونه نفوذ در ارکان
 عالم نمود حال جمال مبارك هزاران نفوس تربیت فرمود که
 در زیر مشیر نعره یا بهاء الابهی باوج اعلی رساندند
 و در آتش امتحان مانند ذهاب رخ برافروختند دیگر ملاحظه
 نمایند که من بعد چه خواهد شد باری حال انصاف با
 داد که این شخص بزرگوار چگونه مری عالم انسان بود
 وجه آثار باهرما زاو ظاهر شد وجه قدرت و قوتی از او در
 عالم وجود تحقق یافت (نقل از مفاوضات مبارك)

سوم - حضرت عبدالبهاء

الف - مختصر تاریخ حیات مبارک :

حضرت عبدالبهاء * عباس پسر ارشد حضرت بهاء * الله دره جمادی الاولی ۱۲۶۰ هجری قمری در طهران متولد و سابقاً نصوص کتاب اقدس و کتاب عهدی * له (وصیت نامه حضرت بهاء * الله) والواح دیگر بصراحت تامه مرکز عهد و میثاق الهی و مبین کتاب الله و مولا و مقتدا ای بهائیان تعیین گشتند و قریب سی سال به تبلیغ و ترویج امر الله در شرق و غرب و تأسیس محافل روحانی و هدایت بشر و قیادت اهل بهاء * تیا می خارق العاده فرموده و در توضیح و تبیین آیات و کلمات مقدسه حضرت بهاء * الله و حضرت باب بلکه در بیان حقایق و شرح معضلات کتب مقدسه ادیان سالفه الواح و آثار و معارفی بس غالی و منیع و روشن و فصیح که شبه و مثل آن تاکنون دیده نشده از خود باقی

گذاشتند از جمله اقدامات مهمه حضرتشان نشـر
 امرالله در بلاد غرب مخصوصا امریک و نقل جسد مطهر
 حضرت باب از ایران بکوه کومل و بناى مقام اعلی برآ
 آن رمس مقدس و بناى روضه مبارکه حضرت بها^ه الله
 در بهجی جوار عکا و ساختمان اولین مشرق الانکار
 بهائى در عشق آباد و دستور ساختن مشرق الانکار
 دوم در ویلمت جنب شیکاگو و بسیاری از خدمات
 مهمه دیگر میباشد که شرح آنها در این جزوه ننگجد
 و در سالهای ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۳ مدت سه سال پس
 از آزادی از حبس چهل ساله بنا بدعوت بهائیان -
 امریک و مجامع مختلفه علمی مذهبی و اجتماعی در اروپا
 و امریکا و مصر مسافرت فرموده تعالیم حضرت بها^ه الله
 مخصوصا نقشه عظیمه الهیه صلح اکبر و وحدت عالم
 انسانی را مفصلا و مشروحا بیان و اعلان بافاتی فرمودند
 و دنیای متعدن را هم از وقوع جنگهای مهیب و خون
 ریزیهای شدید بواسطه غفلت و استنکاف از قبول -
 تعالیم صلح و سلام بهائى اخبار و ائذار فرمودند .
 حضرت عبدالبها^ه در بعضی از کتائس یهود -

اثبات حقانیت حضرت مسیح و حضرت محمد رسول الله
و همچنین در بسیاری از کلیساها و مجامع مسیحی اثبات
حقانیت دین اسلام را فرمودند بطوری که مجال -
اعتراض برای کسی نبود و از جمله آثار مهمه حضرت
عبداللبها * کتب مدنیه و سیاسیہ و تذکرۃ الوفاء و الواح
کثیره لاتحصی است که سه جلد از آنها بنام مکاتیب
عبداللبها * طبع و نشر شده و خطابها و نطقهای آن
حضرت هم فعلا در دو جلد بفارسی نشر گردیده و
بسیاری از آثار حضرت عبداللبها * با السنه مختلفه
عالم ترجمه و طبع و نشر شده خصوصا کتاب مفاوضات
که از اهم آثار آنحضرت است بفارسی و چندین لسان
دیگر منتشر است .

حضرت عبداللبها * در شب ۶ قوس ۱۳۰۰ هجری
شمسی مطابق ۲۸ نوامبر ۱۹۲۱ در حیف صمود -
بملکوت ابیہی فرمودند .

از جمله آثار مبارکه حضرت عبداللبها * سه فقره
الواح و صایای آنحضرت است که در آنها بصراحت کامله
حفیدارشدشان حضرت شوقی ربانی را بسمت ولسی

۱- مرالله و مرجع و مقتدای اهل بها و مبین آیات الله

تعیین و تفصیح فرموده اند .

ب - مقام مبارک

یاران و یاوران حضرت عبدالبها^۱ شمس هدایست
 الهیه که شیخ احمد و سید کاظم طلوع آنرا از افسق
 شیراز بشارت داده بودند در سیر باقطار غریبه در -
 ادرنه باوج اعلی رسید و آنرا لامر باصعود حضرت
 بها^۲ الله در افاق عثا غروب نمود و دیگر قبیل از انقضای^۳
 هزار سال تمام طلوع نخواهد کرد .

غروب چنین کوکب لامعی دوره نزول وحی الهی
 را که اسم و اقدم مرحله دور بهائی است بگانی خاتمه
 داده صرفنظر از مدت کوتاه بین شهادت حضرت -
 اعلی و نزول وحی بر جمال امهی در سیاه چال طهران^۴
 این دوره که حضرت باب آنرا آغاز فرمودند و در زمان
 حضرت بها^۵ الله بذوره علیا واصل شد و بیشارات و
 نعوت جمیع انبیای این کور عظیم مسبوق است بنزول
 مستمر آیات در مدتی قریب به پنجاه سال ممتاز و بدین
 سبب از حیث ثمرات و طول مدت و حتی در سراسر

تاریخ ادیان بی سابقه و نظیر است .

باصعود حضرت عبدالبها * نیز عصر رسولی این
 ظهور که اولین مرحله آئین نازنین ماست خاتمه یافت
 عصری که شکوه و جلالش بحدی است که عظمت فتوحات
 امرالله در مستقبل ایام در مقابل آن جلوه و ظهوری
 نکند تا چه رسد باینکه آنرا تحت الشعاع قرار دهد .
 زیرا موفقیت‌های بنیان مشروعات کنونی امرالله و فتوحات
 باهره ای که در مستقبل ایام نصیب باسلان عصر ذهبی
 خواهد شد با اعمال حیرت بخش نفوسی که سبب حیا
 امرالمهی گشته و اساس اصلیه آنرا بنیان نهاده اند
 بر ابری ننماید و در صتمع واحد در نیاید آن عصر اول و
 خلاق دور بهائی باید بنفسه از عصر تکوین که بدان
 وارد گشته ایم و عصر ذهبی که متعاقب آن خواهد بود
 اولی و متمایز باشد .

حضرت عبدالبها * حائز مقامی است که در ادیان
 معتبره عالم بی نظیر و مثیل است . میتوان گفت که
 آنحضرت عصری را که خود منتسب بآن بود ختام بخشید
 و عصر ثانی را افتتاح فرمود که ما حال در آن قائم

بخد متیم • باین ترتیب الواح وصایا حلقه ارتباط ایجاب
 و لاینفصمی است که سرالله الاعظم حضرت عبدالبها
 جهت ارتباط اعصار ثلاثه امر بهائی بوجود آورده -
 است بنا براین عصر نشو و نما ی تدریجی بذرا مرالله
 یا عصر ازهار و عصر بعد از آن که مآلاً اثمار ذهبیه اش
 پیا میآید مرتبط و پیوسته است •

قوای خلاقه منبعثه از شریعت حضرت بها * الله
 که در هویت حضرت عبدالبها * حلول نمود و توسعه
 یافت در اثر تماس و تأثیرات منقلبه سندی بوجود آورد
 که میتوان آنرا بمنزله دستور نظم بدیج عالم که در عین
 حال افتخار این کور اعظم و نوید آن است تلقی نمود •
 لذا الواح وصایای مبارکه را میتوان بمنزله ولیدی -
 دانست که طیعا از اقتران معنوی آن نافع قوه مولد
 مشیت الهیه یا واسطه ظهور و حامل برگزیده آن قوه
 بوجود آمده • چون الواح وصایا ولید عهد و میثاق
 است یعنی وارث شارع وهم وارث مبین شریعت الله
 لهذا نمیتوان آنرا نه از موجد قوه فاعله اولیه و نه از
 آنکه آنرا مآلاً پیا آورده مجزی نمود • باید همواره

بخاطر داشت که منویات منیعه حضرت بها^۱ الله بنحوی
 در روش و حالات حضرت عبدالبها^۲ نفوذ و سران
 یافته و مقاعد آنان بقسمی با یکدیگر ممزوج و مرتبط
 گشته که صرف مبادرت بانتزاع تعالیم جمال قدم از-
 تأسیساتی که مثل اعلای همان تعالیم وضع فرمود
 بمنزله رد یکی از مقدسترین حقائق اساسیه این آئین
 بشمار میرود .

نظم اداری امرالله که از حین صعود حضرت -
 عبدالبها^۳ تا نون دهمواره در نشوونما بوده و در مقابل
 انظار اهل بها لا اقل در چهل اقلیم از اقالیم جهان
 مجسم و مصور گشته بمنزله قالب الواح و صایای مبارکه
 است که این طفل نوزاد در آن حسن حصین پرورش
 یافته و رشد و نما مینماید این نظم اداری چون توسعه
 یابد و اساسش تحکیم گردد قطعا توای مکنونه و آنچه
 را که در هویت این سند خطیر که مرات مجلای نوایای
 یکی از اعظم طلعات دور حضرت بها^۴ الله است
 ظاهر و آشکار خواهد نمود و همینکه اجزای مرکبه
 و تأسیسات اصلیه اش باکمال اتقان و جدیت شروع

بفعالیت نمود دعوی خود را مبرهن داشته ثابت خواهد کرد که نه تنها قابلیت آنرا دارا است که بمنزله هسته نظم بدیع الهی محسوب گردد بلکه نمونه کامل آن است و باید درمیقات خود عالم انسانی را فرا گیرد .

در این خصوص باید متذکر گردید که این نظم اداری اساسا با آنچه انبیای سلف وضع فرموده اند متفاوت است زیرا حضرت بهاء الله بنفسه اصولش را بیان و تأسیساتش را استوار و مبین کلمه اش را معین فرموده اند و به هیئتی که مأمور تکمیل و تفویذ احکام شرعیه اش بوده اختیارات لازم عنایت کرده اند و این جمله خود رمز قوت امر الله و ما به الامتیازش از سایر ادیان و ضامن حفظ و وقایتش از انشقاق و تجزی است در هیچیک از کتب مقدسه ادیان عالم حتی در آثار حضرت اعلی نمیتوان راجع بعهد و میثاق و تدارک نظم اداری خصوصی یافت که از حیث درجه و اعتبار با آنچه در این مورد در اساس آئین بهائی استقابل قیاس باشد .

آیا فی المثل در مسیحیت و یا اسلام که دو نمونه
 بارز از ادیان کثیرالانتشار معظم عالمند میتوان چیزی
 یافت که با کتاب عهدی و یا الواح و صحایف قیاس گردد
 و یا معادله نماید؟ آیا نصوص انجیل و یا قرآن —
 هیچیک بر رُسا و مجامعی که مدعی مقام تبیین و حَق
 تفسیر مند رجات کتب مقدس و اداره امور جامعه خود
 بوده اند اختیارات کافی اعطا مینماید؟ آیا بطرس
 قائد مسلم حواریون و امیرالمؤمنین علی پسر عم و وصی
 شرعی حضرت رسول دارای شواهد و نصوص صریحی
 از حضرت مسیح و حضرت محمد بوده اند که مؤید
 بر ولایت ایشان باشد و بتواند منکرین آنان را که
 چه در زمان حیات و چه در ادوار بعد با مخالفت خود
 سبب انشقاقی که تا امروز باقی است گشته اند ملزم
 بسکوت نماید؟ آیا در دد امیک از آثار مضبوطه حضرت
 مسیح درباره خلافت و نزول احکام مخصوصه و دستورات
 صریحه اداری که کاملاً از مبادی روحانی متمایز باشد
 چیزی میتوان یافت که قابل قیاس با اوامر مشروح
 و قوانین و حدود عدیده ای باشد که در نصوص آثار

حضرت بها * الله و حضرت عبدالبها * نازل گردیده
است ؟

آیا هیچیک از آیات قرآنی که از حیث قوانین شرعی
و دستورات داری و فرائض دینی بر ادیان منحطه سالفه
تقدم بارزی دارد اختیار مسلمی را که حضرت محمد
شفاها در موارد عدیده بوسی خود اعطا کرده بود بر
اساس متینی استوار میسازد ؟

شارح آئین بابی نیز هر چند تا حدی بوسیله کتاب
بیان فارسی از بلای انشقاقی که دامگیر مسیحیت
و اسلام گردید کاست ولیکن آیا میتوان گفت برای -
صیانت امری اساس صریح و مؤثری گذاشته است که
با آنچه الی الابد باید ضامن وحدت در میان پیروان
حضرت بها * الله باشد برابری کند ؟ تنها این آئین
در میان ادیان سالفه بر اثر دستورات صریحه و اندازا
مکرره و نصوصی که کافل صون و وقایت امر الله است
بنیانی نهاده است که پیروان گمگشته مذاهب متشتت
و در مانده عالم باید بآن نزدیک شده در آن تأمل و
تمعن نمایند و تا وقت باقی است در کشف صلح و سلام

خلل ناپذیر عالمگیرش ملجا ، و مقر جویند .
 پس عجب نیست که حضرت عبدالبها ، که با کتاب
 وصایایش مؤسس چنین نظم عظیم و بدیع و مرکز چنین
 میثاق متینی است باین بیانات ناطق باشد :

"ازاول ابداع تا یومنا هذاد رظهور مظاهرمقدسه
 چنین عهد محکم متینی گرفته نشده " و نیز در تار و کتین
 و خطرناکترین ایام عهد خود چنین فرموده است :
 " بتدریج آنچه در دعوت دور مقدس است ظاهر
 و آشکار گردان الان بدایت انبیا است و آغاز ظهور
 آیات بینات " و این است کلمات اطمینان بخش آنحضرت
 که مبشر ارتفاع نظم بدیع مقرر در الزاج وصایا است :
 " اگر چنانچه وقتی آید غصن از عالم جسمانی
 انفصال یابد و اوراقش بریزد در اسان مشوید زیرا البته
 سبز و خرم شود و پس از مفارقتش چنان انبیا نماید
 و نشو نما کند که عالم وجود را بظل خویش در آورد و -
 اوراقش بدوره علیا سر برآرد و بشمر و فواکش جلیوه
 کند که جهان را معنیر سازد . . . "

(مضمون بیان مبارک حضرت ولی امرالله)

ج - شمهائی از نصوص مقدسه الواح

مبارکه و مسایا

وظیفه ایادی امرالله نشر نفحات الله و تربیت نفوس
در تعلیم علوم و تحسین اخلاق عموم و تقدیس و تنزیه
در جمیع شئونست از اطوار و احوال و کردار و گفتار بایند
تقوای الهی ظاهر و آشکار باشد .

زیرا بنور هدایت جمیع عوالم روشن گردد و دقتی
در این امر مفروض بر کل نفوس فتور جائز نه تا عالم وجود
جنت الهی گردد و روی زمین بهشت برین شود . و
نزاع و جدال ام و ملل و شعوب و قبائل و دول از
میان بر خیزد کل من علی الارض ملت واحده و جنس
واحد و وطن واحد گردد و اگر اختلافی حاصل شود
محکمه عمومی که شامل اعضا * از جمیع دول و ملل است
فصل دعوی کند و حکم قاطع نماید .

اما بیت عدل الذی جعله الله مصدر کل خیر و منسونا
من کل خطا * باید بانتخاب عمومی یعنی نفوس مؤمنه
تشکیل شود و اعضا * باید مظاهر تقوای الهی و —
مطالع علم و دانائی و ثابت بردین الهی و خیرخواه

جميع نوع انسانی باشند و مقصد بیت عدل عمومیست
یعنی در جمیع بلاد بیت عدل خصوصی تشکیل شود
و آن بیوت عدل بیت عدل عمومی انتخاب نماید این
مجمع مرجع کل امور است و مؤسس قوانین و احکامیکه
در خصوص الهی موجودند .

و جمیع مسائل مشکله در این مجلس حل گردد
این بیت عدل مصدر تشریعت و حکومت قوه تنفیذ
تشریح باید مؤید تنفیذ گردد . و تنفیذ باید ظهیر
و معین تشریح شود تا از ارتباط و التیام این دو -
قوت بنیان عدل و انصاف متین و رزین گردد و اقالیم
جنت النعیم و بهشت برین شود . . . اساس عقائد
اهل بها روحی لهم الفداء حضرت رب علی مظهر
وحدانیت و فردانیت الهیه و مبشر جمال قدم حضرت
جمال ابهی روحی لاحبائه الثابتین فدا مظهر کلیه
الهیه و مطلع حقیقت مقدسه ربانیه و ما دون کل عباد له
و کل بامرہ یعملون . مرجع کل کتاب اقدس و هر -
مسئله غیر منصوصه راجع به بیت عدل عمومی به بیت
عدل آنچه بالاتفاق و یا باکثرت آراء تحقق یابد

همان حق و مراد الله است .

من تجاوز عنه فهو ممن احب الشقاق و اظهر
 النفاق و اعرض عن رب الميثاق ولى مراد بيت العدل
 عمومست که از طرف جميع بلاد انتخاب شود . يعنى
 شرق و غرب احبا * که موجودند بقاعده انتخاب -
 مصطلحه در بلاد غرب نخبير انگليس اعضاى انتخاب
 نمايند و آن اعضا * در محلى اجتماع کنند و در آنچه
 اختلاف واقع يا مسائل مبهمه و يا مسائل غير مخصوصه
 مذاکره نمايند و هرچه تقرر يابد همان مانند منس -
 است و چون بيت عدل واضح قوانين غير مخصوصه از
 معاملاتست ناسخ آن مسائل نيز تواند بود * يعنى
 بيت عدل اليم در مسئله اى قانونى نهد و محصل گردد
 ولى بعد از صد سال حال عمومى تغيير کلى حاصل
 نمايد اختلاف زمان حصول يابد بيت عدل ثانى تواند
 آن مسئله قانونيه را تبديل بحسب اقتضاى زمان نمايد
 زیرا نص صريح الهى نيست *

واضح بيت عدل ناسخ نيز بيت عدل .

بارى از اساس اعظم امر الله اجتناب و ايمتداد از

ناقضین است - زیرا بکلی امرالله را محو و شریعة الله را سحق و جمیع زحمات را هدر خواهند داد . ای یاران باید رحم بر حضرت اعلی و وفا بجمال مبارک نمود و بجمیع قوی کوشید که جمیع این بلا یا و محن و صدمات و غونهای پاک مطهر که در سیل الهی مسفوک شده هدر نرود

ای احبای الهی بجان بکشید تا امرالله را از نفوس غیر مخلصه محافظه نمائید زیرا چنین نفوس سبب میشوند که جمیع امور مستقیمه معرج میگردد و مساعی خوریه برعکس نتیجه میدهد

ای یاران باوفای عبدالبهائم^۶ باید فرخ دوشجره مبارک و ثمره دوسدر رحمانیه شوقی افندی را نهایت مواظبت نمائید که غبار کدر و حزنی بر خاطر نورانیش ننشیند و روز بروز فرح و سرور و روحانیتش زیاد گردد تا شجره بارور شود زیرا اوست ولی امرالله بعد از عبدالبهائم^۶ و جمیع افنان و ایادی و احبای الهی باید اطاعت او نمایند و توجه باو کنند من عصا امره فقد عصی الله و من اعرض عنه اعرض عن الله و من انکره

فقد انکر الحق "

این کلمات را مبادا کسی تاویل نماید و مانند بعد از
 صعود هر ناقض ناگنی بهانه نمی کند و علم مخالفت بر
 انرازد و خود رائی کند و باب اجتهاد باز نماید نفسی
 را حق رائی و اعتقاد مخصوصی نه باید کل اقتباس از
 مرکز امر و بیت عدل نمایند و ما عدا هم اکل مخالف
 فی ضلال مبین و علیکم البها " الابهی "

حضرت ولی امر الله ارواحنا فداه

در خطبه الواح مبارکه وصایا این بیانات اعزاز احلسی
نازل قوله العزیز :

" والتحية والثنا * والصلوة والبهاء * على اول -
عمن مبارك خضل نضريان من السدرة المقدسه
الرحمانيه منشعب من كلتي الشجرتين الربانيتين و
ابدع جوهرة فريدة عنها تتلألمن خلال البحرین -
المتلاطمین . . . واتبعوا النور الذی یلوح ویضئ
من فجر الهدی من یعدی الا وهوفرع مقدس مبارک
منشعب من الشجرتین المبارکتین طویب لمن استظل
فی ظله الممدود علی العالمین . . . "

در متن الواح مقدسه منوره این عبارات عالیات
نازل قوله عز بیانه :

- " ای یاران مهربان بعد از مفقودی این
مظلوم باید اغصمان وافنان سدره مبارکه و ایادی -

امرالله و احبای جمال ابهی توجه بفرع دوسدره که
 از دوشجره مقدسه مبارکه انبات شده و از اقتران د و
 فرع دوحه رحمانیه بوجود آمده یعنی شوقی افندی
 نمایند زیرا آیت الله و غصن ممتاز و ولی امرالله و مرجع
 جمیع اغسان و افنان و ایادی امرالله و احبای الله
 است و مبین آیات الله ۰۰۰ و جمیع افنان و ایادی
 و احبای الهی باید اطاعت او نمایند و توجه باو کنند
 من عصی امره فقد عصی الله و من اعرض عنه اعرض عن
 الله و من انکره فقد انکر الحق این کلمات را مبادا
 کسی تاویل نماید ۰۰۰ من جادل الله فقد جادل الله
 و من جرده فقد جرده الله و من انکره فقد انکره الله
 و من انحاز و افترق و اعتزل عنه فقد اعتزل و اجتنب
 و ابتعد عن الله علیه غضب الله علیه قهر الله و علیه
 نعمة الله حصن متین امرالله باطاعت من هو ولی امرالله
 محفوظ و مصون ماند ۰۰۰ اگر چنانچه نفسی مخالفت
 نمود مخالفت بحق کرده و سبب تشتیت امرالله شود
 و علت تفریق کلمه الله گرد د ۰۰۰ مقصود این است
 که ایادی امرالله باید بیدار باشند بمحض اینکسه

نفسی بنای اعتراض و مخالفت با ولی امرالله گذاشت
 فوراً آنشخص را اخراج از جمع اهل بها نمایند و ابدا
 بهانه از او قبول ننمایند . انتهى

در آغاز صباوت و ایام طفولیت آنحضرت یکی از
 زندهای امریکا در سنه ۱۹۰۲ حضور حضرت عبدالبها^ع
 عرض میکند از تواریخ ما از کتب آسمانی استخراج و
 استنباط کرده ایم ولی امرالله بعد از عبدالبها^ع باید
 نفسی باشد که الان طفل است و موجود آید درست
 فهمیده ایم یا خیر ؟ در جواب او این لوح مبارک -
 صادر شده است :

نیویورک میساف دیتین

سوال الله

یا امة الله ان ذالك الطفل مولود و موجود و سیکون
 له من امره عجب تسمعين به في الاستقبال و تشهدت
 باكمل سورة و اعظم مودبة و اتم کمال و اعظم قوة و اشد
 قدرة يتلثلا و جهة تلثلا^ع يتنور به الافاق فلا تنسى
 هذه الكيفية ما دمت حيا لان لها آثاراً على موالد نور
 والا عصار و عليك التحية و الثناء^ع

ترجمه - ای کنیز خدا محققا آن طفل تولد یافته
 و موجود است و زود است که برای او امر عجیبی باشد
 در آینده آنرا میشنوی و او را می بینی بکامل ترین
 صورت و بزرگترین موهبت و تعامترین کمال و بزرگترین
 قوت و شدیدترین قدرت میدرخشد روی او چنانکه
 آفتاب با و روشن شود پس این کیفیت را فراموش منما
 مادمی که زنده هستی زیرا برای آن آثاری است
 در طی روزگاریها و قرنهای و بر تو یاد تحیت و ثنا *

الواح مبارکه وصایا وقتی نازل شده است که
 حضرت ولی امرالله مراحل اولیه سنین طولایت را
 می پیموده اند یعنی از همان زمان کودکی باراده -
 نافذه الهی و مشیت غالبه ربانی مقام عظیم ولایت و
 مرجعیت احباء الله برای ایشان مقدر بوده است .
 بعد از صعود حضرت عبدالبها * حضرت ولی

امرالله بنهایت قدرت و عظمت و کمال و جلال و سطوت
 زمام جامعه بهائی را بدست گرفته و حسن حصین
 امرالله را از هجوم دشمنان و بغض و عداوت مبیغضان
 و فتنه و فساد اهریمنان محفوظ و مصون داشته گشتی

امراهی را در دریای پر انقلاب حوادث مد هشه و -
وقایع مرعبه بساحل مقصود رهبری فرموده اند هرچند
کوتاه نظرانی چند بنگمان خود خواستند در اساس امرالله
خللی اندازند و جمع اهل بها را پریشان و متفرق -
شازند و علم اختلاف و نفاق برافرازند ولی قدرت و
سطوت آن حضرت چنان آنان را محو و نابود نمود که
بمقصود خود نرسیدند و بکمال نومیدی در گوشه ای
خزیدند و از شجر مکرو حیل و تزویر خویش ثمری نچیدند
امراهی در دوره فرخنده حضرت ولی امرالله ارواحنا
فداه روز بروز بر توسعه و عظمت خود افزود و بر اثر
تعلیمات و تشویقات متوالیه آن حضرت افراد جامعه
بهائی در شرق و غرب عالم قیامی عاشقانه نمودند و
بوظائف روحانیه خویش عامل شدند تا آنکه در سرتو
تأییدات و توفیقات متتابعه و فداکاری و جانفشانی
افراد جامعه و سیر و حرکت مبلغین و ناشرین در -
ممالک و دیار صییت امرالله جهانگیر شد و در ۲۵۴
اقلیم از اقالیم عالم علم امراهی بلند گردید کتب و
مطبوعات امری بالسنه عدیده تقریبا به ۱۴۸ زبان

ترجمه گشت و نفوس مهمه مقتدره منجمله یکی از تاج -
 داران عالم علیا حضرت ماری ملکه رومانیا در آستان
 مقدس جمال الهی خاشع و خاشع گردیدند .

اساس تشکیلات بهائی بر روی پایه محکم و متین
 انتظامات صحیحه استوار شد و محافل مقدسه روحاً^{نیه}
 مدلیه و ملیه در اقالیم مختلفه تأسیس و در بعضی از
 ممالک اروپا و ایالات متحده امریکا محافل ملی و محلی
 بهائی از طرف دولت برسمیت شناخته شد .

بنای مشرق الانکار آمریکا که اولین سنگش بدست
 مبارک حضرت عبدالبها^۱ نهاده شده بود در ایام
 مبارک حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه اکمال و اتمام
 شد .

محفظه آثار بین المللی در ارض اقدس تأسیس
 گشت و قصر مبارک بهجی بتصرف امر درآمده باحسن
 طراز تعمیر و غوفه های آن بنای مقدس متبرک مزین
 بکتب و آثار امریه گردیده خلاصه دوائر و تأسیسات
 روحانیه در ظل هدایت و توجهات مبارک حضرت ولی
 امرالله ارواحنا فداه یومانیوما متسع و مجهودات و مساعی^ع

یاران الهی در سیل اجرای او امر مبارکه و تعالیسم
 مطالعه و خدمت بعثتیه سامیه مقدسه الهیه آنافانا مزید
 گردید که اگر بخواهیم آنچه در ایام مبارک حضرت ولی
 امرالله در عالم امر واقع شده و ترقیاتی را که نصیب
 جامعه پیروان امر حضرت بها^۱ الله گردیده يك يك
 شرح دهیم این مختصر مبدل بکتابی مفصل شود .
 از همه مهمتر شهادت خود آن حضرت است که
 در لوح منیع مبارک مورخ سنه ۱۰۱۱ اشاره بترقیات
 جامعه بهائی و اقدامات مجدانه پیروان امر عظیم
 الهی فرموده قوله الاحلی :

"نظم بدیع جهان آرایش نقاب از رخ برانداخت

و دعائم قصر مشیدش بین حامیان دلیرش در نهایت
 استحکام و بر حسب وسایلی محکمه متقنه مرکز عهد
 اقومش مرتفع و منصوب گردید در خلال این احوال -
 مروجین میادی سامیه اش در بسیط غیرا^۲ بعزمی
 آهتین و انقطاعی بی نظیر متشبث گشتند و با بعد
 مدن عالم مهاجرت نمودند و در جزایر بعیده در محیط
 اعظم متوکلا علی الله متوطن گشتند قلب مرمود اصفا ی

علیا حضرت ملکه معظمه را بمغناطیس محبت الله
 پروردند و در اعلیٰ المقامات کوس استقلال شرع بها
 را بدو فتند و در تشریح و تبیین اصول مدنیت الهیه
 و اقامه شعائر دینی و تنفیذ احکام الهیه و اعلان -
 انفصال جامعه و اثبات اسالت شریعت سماویه و -
 تشکیل و تسجیل و تزئید عدد محافل روحانیه و وضع
 دساتیر و قوانین و انظمه محکمه متین و تشدید حظائر
 قدس و معاهد دینی و توسعه دائره مشروعات متنوعه
 مفیده و تالیف و ترجمه و طبع کتب و رسائل نفیسه و
 تعیین و ابتیاع بقاع متبرکه و مشاهد مقدسه و اماکن
 تاریخیه و تأسیس اوقاف امریه در مدن و قرن در مالک
 مختلفه چنان همی بگماشتند و شہامت و بسالت و
 تعاون و تعاوض و ثبات و استقامتی بنمودند کہ
 عاقبت الامر سراج الهی مشتعل گشت و حب صغیره
 خرمی عظیم تشکیل نمود و حزب مظلوم بزرگوار شد و
 فئه مقهوره قلیله بمبدل بهیئت جامعه و موفق و مفتخر
 بوضع نظمی بدیع و اعلان آئینی مستقل و تشریح شرعی
 مبین و تأسیس مدنیتی جدید گشت ۰۰۰ پس از وضع

اساس این نظم بدیج محافل مرکزی که من بعد به بیوت
 عدل خدوسی معروف و موسوف خواهند گشت بواسطه
 و کلای مؤمنین و مؤمنات در اقالیم مختلفه تأسیس گشت
 وارکان و اعمده این قصر مشید منسوب گردید لجنه های
 ملی پی در پی تشکیل گشت و انجمنهای شور روحانی
 و صندوقهای خیره مرکزی مرتباً تأسیس یافت دستور
 بهائی و قانون اساسی جامعه بهائیان بکمال دقت
 تدوین گشت و بلغات مختلفه ترجمه و منتشر گردید و
 بران نظام دوائر امریه و ارتباط مراکز بهائیان بیکدیگر
 و تقویت وحدت جامعه بیفزود سپس نمایندگان ملت
 باب مخابره با اولیای امر گشودند و بتسجیل محافل
 مقدسه روحانیه پرداختند و اعتبارنامه های رسمی از
 دوائر دولتی تحصیل نمودند محافل مرکزی بهائیان
 امریک و هندوستان و مصر و استرالیا و انگلیستان و
 همچنین عده ئی از محافل محلی در اقالیم هندوستان
 و آلمان و برما و کندها و قاره استرالیا و جزائر محیط -
 اعظم و پچهل محفل از محافل محلیه روحانیه در قاره
 امریکا بر حسب قوانین جاریه متبوعه در این ممالک

مختلفه رسماً تسجیل گشت و صفت شرعی یافت و در نظر اولیای امور از دوائر مشروعه معتبره محسوب گردید طولی نکشید که اوقاف بهائی در نهایت متانت تأسیس گشت و اماکن متبرکه و اراضی وسیعه و معابد و حظائر مختلفه بنام این محافل معتبره مرکزی و محلی در دوائر ثبت اسناد در این ممالک مختلفه رسماً انتقال یافت در ارض اقدس قلب العالم و قبله الامم نتایج و ثمرات مشروع رفیع افخم که جمال قدم بنفسه الاعز الاکرم در آن ارض پس از خروج از سجن اعظم تأسیس فرمود پس از ابتیاع ارضی اعلی و بنای آن مقام اسنی و استقرار عرش نقطه اولی متدرجا ظاهر و پدیدار گشت اراضی مجاوره آن مقام محمود در قلب جبل کرمل بهمت یاران جانفشان الهی ابتیاع گشت و باراضی موقوفه قبل منضم شد و قیمت کافه موقوفات جامعه بهائی در آن بقعه مقدسه به نیم ملیون جینه رسید و شعبه دوم محفل مرکزی بهائیان امریک و هندوستان بر حسب قوانین حکومت فلسطین تأسیس شد و قسمتی از این اراضی جدید الا بتیاع پس از اجرا و اتمام سی معامله قانونیه

در اداره ثبت اسناد و عملانیف الناقص الاکبر وابنه باسم
 شعبه محفل ملی بهائیان امریک انتقال یافت طولی
 نکشید که این اراضی وسیعه بتامها از رسوم دولتی
 معاف گشت و از اوقاف بین المللی جامعه بهائسی
 محسوب شد حجرات آن ضریح مقدس مطابق اراده
 نافذه بانی آن مرقد منور تکمیل گشت و ابقات آن مقام
 مطهر امتداد یافت محفظه آثار بین المللی بهائیان
 تأسیس شد و آثار نفیسه متشسته در سه حجره متصل
 بآن رس مطهر جمع و منتظم گشت کلزار مقام اعلسی
 نزهتگاه عموم از ابقات و طوائف مختلفه گردید و
 براشتهار و عظمت آن مقام رفیع بیفزود موقوفات جدید
 در مرج عکا و جنوب فلسطین و ماورا^۹ نهر اردن -
 تأسیس گشت و قصر رفیع جمال قدم پس از آنکه چهل
 سال مرکز و مسکن شخصی ناقصین ناکمین بود زعما
 لانفهم تخلیه گشت و تعمیر و روشن شد و از مالیات
 معاف گشت و از موقوفات بین المللی جامعه بهائسی
 محسوب گردید و زیارتگاه عموم از یار و اغیار گشت
 اماکن متبرکه در کشور مقدس ایران در ایالات مختلفه

و عاصمه آن مملکت ابتیاع گشت و اراضی وسیعه کسه
 مساحتش حال از سه ملیون متر مربع متجاوز در خارج
 عاصمه آن اقلیم در دامنه جبل البرز مشرف بر ارض -
 مقدسه جهت بنای اولین مشرق الاذکار بهائیان
 ایران ابتیاع شد و بموقوفات ملی بهائی در آن سامان
 منظم گشت حظائر قدس ملی مراکز اداری نمایندگان
 جامعه بهائی در مدینه الله و ارض طا و درجوار
 ام المعابد غرب و عاصمه هندوستان و عاصمه اقلیم
 مصر و اولین مرکز امرالله در قاره استرالیا تأسیس گشت
 و مدارس تابستانه و معاهد مختلفه منعده جهت
 ترویج مصالح اما الرحمن و جوانان و اطفال جامعه
 تأسیس یافت و دفتر بین المللی بهائی در قلب قاره
 اروپا و مرکز جمعیت ام تشکیل شد و الواح اصلیه بر
 حسب تعلیمات محافل روحانیه در ممالک شرقیه -
 استتساح گشت محافل جدید التأسیس بهائیان با
 انجمنهای متنوعه عمومیه در امور عام المنفعه و ترویج
 مصالح هیئت اجتماعیه و مساعی خیریه اشتراک نمودند
 و باب مخابره و مراسله جهت تبشیر امرالله و احقاق

حقوق مظلومین گشودند بملوک و امرا * و وزرا * و -
 علما و ادا با کتب قیمه و صحف الهیه را تقدیم نمودند
 و در اثبات عمومیت و جامعیت امر الهی بکمال شجاعت
 و متانت من دون ستر و خفا جهد بلیخ مبذول داشتند
 انتهى

..... بدیهی است که در ظل ظلیل مولای توانا
 ارواحنا لا لطفه الفدا * امر الهی دائره اثر باین
 وسعت رسیده و اهل بها * باین همه فتوحات باهره
 و انتصارات جلیله در میدان خدمت گذاری بامر حضرت
 احدیه موفق و مؤید گردیده اند زیرا کشتی امر خدا
 و سفینه الله در دریای بلایا و رزایا بدلات ملکوتی
 و رهنمائی الهی ذات مقدس مولای توانا آن ناخدای
 کشتی امر الله ارواحنا لقد رته الفدا * از امواج سهمین
 مصائب و نوائب و باسا * و ضرا * و مخالفت اعداء * و
 مقاومت خصما * و حیل و تزویر ناقضین عهد الله
 محفوظ و مصون مانده و بسلامت وارد ساحل نجات
 گردیده و راکبین سفینه حمرا را بسر منزل مقصود
 رسانیده است *

هیكل مبارك مقدس حضرت ولی امرالله ارواحنا
 فداه راحت و آسایش خود را برای هدایت و تربیت
 من فی العالم و ارشاد بنی آدم فدا نموده و شب
 و روز بدون ادنی آرامش و سکون قلم را بر روی اوراق
 جولان داده و جمیع آنات و ساعات حیات گرانبها
 و مقدس خویش را صرف تنبه و تذکر اهل بها فرموده اند
 نگارنده این کتاب در اوقات تشریف بساحت امنع
 اقدس شاهد و ناظر شواغل و فیره و مشاغل کثیره
 هیكل مبارك بوده است .

هیكل اقدس معمولاً صبح خیلی زود مشغول تحریر
 میشدند و تا ساعت ۶ عصر متوالیا بکار مشغول بوده
 ساعت شش که از مکتب مبارك (اطلاق تحریر) بیائین
 نزول اجلال میفرمودند زائرین و مسافرین بساحت
 اقدس تشریف حاصل مینمودند هیكل مبارك یا در بعضی
 از خیابانهای شهر حیفاً با تفاق زائرین قدم میزدند
 و یا بباغچه های مقام اعلی برای زیارت و دادن —
 دستورات لازمه بباغبانان و مستخدمین عتبات مقدسه
 تشریف فرما میشدند و بقدر یکساعت در این موقع لسان

مبارک بنصائح و اندرز و تذکرات لازم و بیان حقائق امریه و تفهیم اصول نظم بدیع الهی مشغول بعبارة
 اخری بیان مبارک مشغول استراحت و زبان اطهر
 به زبان مالوف و مانوس بود حتی در وسط خیابان
 نیز مأمورین پست و تلگراف مکاتیب و تلغرافات واصله
 را حضور مبارک تقدیم مینمودند پس از مراجعت به
 بیت مبارک و مرخص شدن رجال حضرات اما^۱ الرحمن
 بحضور انور مبارک مشرف میشدند و تریب چهل دقیقه
 لسان اطهر در طالار بیت مبارک به بیان مطالب
 روحانیه مشغول بود پس از مرخص شدن حضرات
 اما^۲ الرحمن هیکل مبارک مجدداً بمکتبه تشریف
 برده پست آنروز را مفتوح و مطالعه میفرمودند و
 تاهروت که تنظیم و ترتیب امور مربوطه به اوراق و مکاتیب^۳
 واصله بطول میانجامید هیکل مبارک بیدار و مشغول
 کار بودند رسیدگی بجمیع امور از جزئی و کلی مانند
 گلکاری باغچه های مقام اعلی و مراقد شریفه حضرت
 ورثه مبارکه علیا و رمسین اطهرین حضرت غنم الله
 الاطهر و والده ماجده حضرت مولی الوری و روضه

مبارکه در عکا و همچنین تنظیم اطاقهای قصر مبارک
 و ترتیب کتب حتی نصب عکسها بدیوار و مرتب ساختن
 امور محفظه آثار بین المللی ارض مقدس و محفظه
 آثار حضرت ورثه مبارکه علیا و غیره و غیره کل تحت -
 نظر مستقیم هیکل مبارک مولای توانا ارواحنا فداه یو
 و آنهمه امور عظیمه که مورد استعجاب و شگفتی
 ناظرین و وارثین از یار و اغیار بوده است بکمک سه
 چهار نفر باغبان و خادم انجام داده میشده -
 سبحان الله قوه عظیمه الهیه چه میکند فی الحقیقه
 قوی ترین و مقتدرترین فرد انسانی از انجام دادن
 قسمتی از این امور متنوعه آنها بآن نظم و ترتیب
 الهی ملکوتی البته عاجز و قاصر است شنیدن کی بود
 مانند دیدن - باید شخص بچشم خود به بیند تا
 بتواند حقیقت این موضوع را ادراک نماید والا گفتن
 و شنیدن حصول فناعت بسیار مشکل است بطور
 خلاصه میتوان گفت که هیکل مبارک از شدت ناروهمجم
 مشاغل راحتها و آسایشها را برخوردار فرموده -
 بودند بدرجه که اگر مسافرین و زائرین در ارض اقدس

شرف نبودند شاید چندین روز از بیت مبارک بیرون

شرف فرما نمیشدند .

آری تا وجود مبارک خود را اینطور فدای اهل

عالم نمیکردند کی انوار شمس حقیقت آفاقِ قلوب —

نفوس را روشن و منور مینمود و کی ابنا * بشر بسر

منزل حقیقت هدایت و دلالت میشدند باری شرح و —

تفصیل این موضوع از حوصله این مقام بیرون است .

در اینصورت سزاوار و شایسته آنکه ما اهل بها * موبمو

تأسی بمولای توانا نمائیم و در سبیل هدایت اهل

عالم از راحت و آسایش خود صرف نظر کنیم و شب

و روز در سبیل هدایت نفوس مستعده طالبه و اعلا *

کلمه طیبه الهیه بکوشیم یکماه قبل از صعود مبارک —

یعنی در ماه اکتبر ۱۹۵۷ پیامی خطاب با حباب

صادر فرمودند که ترجمه بعضی فقرات آن چنین است

”۰۰۰ اگر بدیده تأمل در وسعت و اهمیت تحولا

اخیر بنگرم ملاحظه خواهیم کرد پیشرفتهای نمایانی

از بدایت این جهاد عالمگیر روحانی در مدت قلیل

کمتر از پنج سال بهمت مجربان آن حاصل گردیده

است چه از نظر کیفیت وجه از لحاظ کمیّت کلیّه
 مجهوداتی را که بیروان امرالهی در هر موقع و در هر
 یک از نقاط عالم از حین ختام نخستین و پر آشوبترین
 عهد عصر رسولی دور بهائی تا کنون مجتعا انجام
 داده اند تحت الشعاع قرار میدهد .

افزایش عدد مراکز بهائی کانون و محور اقدامات
 تبلیغی و اداری امرالله در سراسر کرهٔ ارض از دو-
 هزار و پانصد به چهار هزار و پانصد و عدد ممالک
 مستقله و اقالیم تابعه واقع در نطق امرالله از یکصد
 و بیست و هشت به دویست و پنجاه و چهار و عدد
 محافل روحانیه ملی و ناحیه ای بهائی طایفه بیت
 العدل عمومی از دوازده به بیست و شش و ازدیاد
 قابل ملاحظه محافل روحانیه محلیه اساس نظم اداری
 سریع الاتساع امرالهی در سراسر قطعات خمسّه عالم
 که عددشان اکنون از هزار افزون گشته و ارتفاع علم
 امرالله در متجاوز از هفتاد جزیره واقع در اقیانوس
 کبیر و اقیانوس اطلس و اقیانوس هند و همچنین در-
 مدیترانه و دریای شمال و تأسیس مرکز امری در اقصی

نقطه شمال در ماورا * دائره قطبی در نقطه بعیده
 "یتول" واقع در "گرنلند" و ارتفاع و اکمال دارالائت
 بین المللی بهائی با صرف مبلغی بیش از ربع ملیون
 دلار در ارض اقدس که در اوج اعتلای خود میسر و
 منادی تأسیس و استقرار مرکز نظم جهان آرای جنینی
 حضرت بها * الله در دامنه جبل کرمل و در مقابل تبله
 اهل بهاست و توسعه دائره موقوفات بین المللی
 بهائی در دو مدینه عکا و حیفا مرکز جهانی امرالله
 که ارزش کنونی آن به بیش از پنج ملیون و نیم دلار -
 تخمین میشود و نیز توسعه موقوفات ملی بهائی در
 جمهوری اعظم غوب حصن حمین نظم اداری بهائی
 که ارزش آن قریباً به پنج ملیون دلار بالغ خواهد شد
 و اماکن بهائی در مهد امرالله که ارزش آنها حداقل
 متجاوز از چهل ملیون تومان تخمین میشود و تملک
 چهل و هشت حظیره القدس ملی مراکز اداری -
 جامعه های بهائی در ممالک مستقله و اقالیم عمده
 تابعه کره ارض با صرف متجاوز از نیم ملیون دلار و -
 تأسیس موقوفات ملی بهائی در نجاه عاصمه و مدینه

عمده در قارات خمره که قیمت آنها به لا اقل یکصد
 و پنجاه هزار دلار تخمین میشود و تمهید مقدمات
 بنای ام المعابد افريقا و استراليا و همچنين خريداري
 اراضي جهت يازده مشرق الانكار بميزان بيش از -
 دوست هزار دلار و تسجيل متجاوز از نود محفل
 روحاني ملي و محلي که مجموع محافل تسجيل شده
 را در سراسر جهان به بيش از دوست ميرساند و ترجمه
 آثار بهائى به يكصد و چهل و هشتم لغت که هفتاد
 و دو لغت آن علاوه بر تعدادى است که در نقشه
 دهساله پيش بينى شده و تعداد كل لغات رابسه
 دوست و سى و هفت بالغ ميسازد و همچنين يك -
 سلسله موفقيتهاى ديگر که تعداد آن خارج از حد
 احصاء بوده و متمم هدفهاى نقشه در مورد فتح اقاليم
 غير مفتوحه و تملك اراضي مشرق الانكار و افتتاح مدارس
 بهائى و تأسيس موقوفات محلي امرى و تأسيس حثائر
 قدس محلي و تنظيم نقشه هاى ثانوى و تأسيس سينك
 مؤسسه مطبوعاتى بهائى و خريدارى اماكن مقدسه
 امرى و اراضي جهت گلستان هاى جاويد و مدارس

تابستانه بهائی میباشد . کلیه این امور در نظر دسر
 ناظر منصفی جز این تعبیر نشود که کل شواهد و -
 مظاهر ترقیات باهره ایست که از حیث تنوع در شئون
 مختلفه و کثرت اهمیت در علو درجه و مقام است . . ."